

تعالی
و الله

این

نسخه شریفه که
مقاصد او دارای حکمت

علمی است و در اخلاق بی نظیر و بی
بدیل است و خواننده او از ذایل متخلی
و بفضایل متخلی شود و بجالی که متوجه است
پرسد لهذا این کتاب با صواب که نام نامیش
منتخب الاخلاق و از مصنفات جناب مستطاب
عبد الفضل و نخبه الانبیاء آقای قاسم
الشمیرین است و در این
بیشتر کمال یافت
طبع در سال ۱۲۸۰

ستان
المزین

فصل اول در حسن اخلاق

و وفور الاشغال و تضييع العمر في القيل والقال و التوفيق من الله
 ما مأمول و النأي يد منه سبحانه مستؤول و العذر عند كرام الناس
 مقبول و موقبه على مقدمه و ابواب و مقالات و فصول و الله
 المستعان و عليه التوكل و التكلان و هو حسبنا و نعم الوكيل
 مقدمه بداند كه علم اخلاق كه عبارت است از تحصيل صفات
 حميده و اخلاق پسنديد و استخلاص از صفات مهلكه رفقيه و اخلاق
 ذميه مانند مراد و عجب و تكبر و خفله و حسد و اجب عيني است چنانچه
 حضرت رسول ۳ فرمودند طالب العلم فریضه علی كل مسلم و اخلاق حسنه
 نوز تحفه عالی بهتر است از اعمال حسنه و اخلاقی بد بدتر است
 از اعمال بد و اندك عبادتی از صاحب خلق نيك نزد حق تعالی پسندید
 تر است از عبادت بسیار از صاحب خلق بد و ناكيدات بسیار و نیکو
 بیشمار در شرع مبین بر تحصيل مكارم اخلاق و تبری از ذایل
 اخلاق وارد شده است چنانچه حضرت رسول ۳ فرمود كه در
 سروز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از حسن خلق نیست و در حدیث
 دیگر فرمودند كه بیشتر چیزی كه امت من بسبب ان داخل بهشت
 میشوند بر بهر كاری از محرمات الهی و خلق نيكو است و در حدیث
 دیگر فرمود كه توبه صاحب خلق بد مقبول نمیشود زیرا كه اگر از پادشاه
 توبه ميكند بكنایه از آن بد ترك نمیشود و در حدیث دیگر فرمود
 كه مؤمن هوار و نرم و ملایم و باسماحت و صاحب خلق نيكو است
 و نيكافر در شرف و غلیظ و بدخلق و متجبر است و در حدیث دیگر
 فرمود كه جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان بر من آمد و گفت یا محمد
 ای تو با دجس خلق كه خردنیا و اخرت با حسن خلق است و فرمود كه

فصل اول در حسن خلق

شبهه ترین شما منی گفست که خلقش نیکوتر باشد و با اهلش بهتر سلوک نماید و آن حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که فرمود که شما نمیتوانید که هر مرد را با مال خود فراگیرید پس همه را فرا گیرید بخوشروئی و نیکو ملاقات نمودن و در حدیث دیگر بنعاف فرمود که خلق خود را نیکو کن تا خدا حسابت را سبک کند و آن حضرت امام محمد باقر ع مرویست که از من مؤمنان کسی که ایمانش کاملتر است خلقش نیکوتر است و آن حضرت صادق ع مرویست که هیچ عملی نزد خدا محبوبتر نیست از آنیکه مردم را فرا گیرد بخلق نیکو خود و در حدیث دیگر فرمود که خلق نیکو او میرا میرساند بدرجه کسیکه روزها را روزها دارد و شبها بعبادت خدا ایستد و در روایت دیگر فرمود که خلق نیکو گناهان را میگذارد چنانچه افتاب بزم را میگذارد و فرمود که نیکویی کردن بخلق و نیکی با مردم معاشرت نمودن خانه ها را معمور و آبادان میکند و عمرها را دراز میکند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی بنده را بر حسن خلق ثواب مجاهده فی سبیل الله کرامت میفرماید و سنده معتبر از علاء بن کامل منقول است که حضرت صادق ع فرمود که چون با مردم خطبه نمائی اگر توانی چنین کن که یا هر که مخالف طهر کنی در سبب تو بریالای دست او باشد و احسان تو با و زیاده باشد از احسان او بگوید و هر یک که گاه هست بنده در عبادت تفصیر دارد و خلق نیکو دارد و خدا او را بان خلق نیکو پرتابه و درجه جماعتی میرساند که روزها را روزها میدهد از شبها عبادت میکنند و از آن حضرت مرویست که فرمود بدی خلق فاسد میکند ایمان و اعمال خیر را چنانچه سر که غسل با وضو میکند و فرمود که کسیکه خلقش بد است پیوسته خود را در عذاب دایم میبرد و روایت دیگر فرمود که حق تعالی بدین اسلام را برای شما شیعیان

در حدیث سعد بن معاذ

پسندیده است پس نیکو مصاحبت نمایند بان بیفاوت و حسن خلق
 و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند که چه چیز است آنرا از خلق نیکو
 فرمود که اینست که به او خود را نرم کنی که کسی از پهلوی تو از آن نه بزند
 و سخت را ملازم و نیکو کنی و چون برادران مؤمن خود را می بخوشی
 و خوشحالی با ایشان ملاقاتی و در حدیث دیگر فرمودند که چون خبر
 موت سعد بن معاذ از آنحضرت رسول ص رسانیدند حضرت
 با صحابه بجنازه او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند و فرمودند از
 غسل فاصله نگیرند و چون جنازه را برداشتند حضرت بیکفش و
 ردای بطریق صحابه علبیت از پی جنازه او روانه شدند و گاهی چاب
 راست نابوت و گاهی چاب چپ را و چون نزد قبرش گذاشتند حضرت
 داخل قبرش شدند و بدست مبارک خود او را در محلد گذاشتند و خشت
 بر قبر او چیدند و بگل رخنه های خشتها را مسدود کردند و چون
 بیرون آمدند و خاک بر قبرش می ریختند فرمودند که میدانم که بدست
 خواهد پوشید اما حق تعالی دوست میدارد که بدو که کارش کند محکم کند
 و در هنگامیکه حضرت فراراهو را میگرداند در محلد گفت ای عد
 کوازا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای ما در محلد خواصش باش و خبر
 مکن بر بر و مردگار خود بدستیکه بسعد در قبر فشارش می رسد چون
 حضرت برگشتند صحابه پرسیدند که یا رسول الله در جنازه سعد کار کردی
 چند کردی که در جنازه او کند ندیده که چنین کنی در جنازه اش پس ردای
 و کفش رفتی فرمود که ملائکه را دیدم که در جنازه او صاحب تعبیر اند
 فیض را و کفش آمدند من تا سبی لا نکند که درم گفتند که گاهی چاب
 راست جنازه را میگردانی و گاهی چاب چپ را فرمود که دستم بارست

فصل اول در بیان احوال و خصلت خلق

جبرئیل بود هر چهار او مبرک رفت من میگویم گفتند که خود در غسلسش حاجت
شدی و بر جنازه اش نماز کردی و بدست خود در لحدش گذاشتی و بعد
از آن فرمودی که باو فشار قبر رسید فرمود برای این فشارش قبر باو مرید
که با اهل دیارانش کج خلقی میکرد و فرمود که دو خصلت است که در
مسلمان جمع نمیشود بخیل بودن و کج خلق بودن **باب اول**
معمای خلق و نیکی و بدی آن و در آن چند فصل است **فصل اول**
بدان ابدان الهی تعالی تحقیق که خلق عبارت از حال است که در استیجاب
در نفس که صادر میشود سایر افعال از آن در نهایت سهولت و آسانی
بدون احتیاج بفرمان و تأمل پس انحال ملکوتی را که از آن صادر میشود
صفات جمده و افعال پسندیده که محمود است بحسب عقل و شرع انحال
خلق حسن مینامند و اگر افعال قبیحه و زجر از آن صادر میشود از اخلق
سعی مینامند و شرط است در آن رسوخ و ثبات بعدت آنکه کسی که صادر
میشود از آن بذل مال یا عبادت یا سایر افعال حسنه بر سبیل ندرت
و اتفاق نمیکویند و راستی با عابد نا آنکه در آن رسوخ و ثبات نداشت
باشد و شرط شده در آن سهولت و آسانی بعدت آنکه هر کس بر خودش
شاق باشد بذل مال و جبرش بکنند بر بذل مال با نفس خودش را
مجبور سازد بر بذل مال نمیکویند از اگر هم پس لا بد است در خلق
حسن از چهار قوه اول قوه علم دوم قوه غضب سیم قوه شهوت
چهارم قوه عدل مابین این فوای ثلاث و اما قوه علم پس حشود
صلاحش در این است که اسان میشود بر آن در احوال فرق مابین
راستی و دروغ در اقوال و مابین حق و باطل در اعتقادات و مابین
نیکی و بدی در افعال پس اگر این قوه از برایش حاصل شود حاصل

فصل اول از تزیینات اولی مرتبه خلق

ع

میشود ثمره حکمت که سرآمد اخلاق حسنه باشد و حق تعالی حکمت فاعل او
 خیر اکثر او اما قوه غضب و شهوت پس حسن و قبح ایشان در این است که
 ایشان را راه دهند و جلو بکنند بمقتضای حکمت و دین غضب و شهوت
 نمایند در جائیکه مجود است عقلاً و مطلوب است شرعاً و نگاه دارند
 در ضدان و اما قوه عدل پس این عبارت است از ضبط نمودن قوت
 غضب شهوت در زیر اشاره عقل و شرع پس عقل بمنزله ناصح و قوه
 آن که قدرت است بمنزله وزیر بلکه انفاذ و امضا میکند امر او و غضب
 و شهوت نفوذ امر میشود و غضب چنانست که شکار که محتاج است
 بسوی تادیب و تعلیم که هر وقت که اشاره بزقت مینمایند هر دو و هر وقت که
 اشاره بپایز داشتن مینمایند باز مینماید و شهوت مانند اسبی است که
 سواران میشوند از برای طلب صید که گاهی مطیع و منفاد از برای سوادش
 میشود و گاهی خیر پس هر کس در این صفات ثابت بشود باعتدال آنرا
 متصف بحسن خلق مینامند مطلقاً و هر کس بعضی و بعضی در آن باشد
 آنرا متصف بحسن خلق بالنسبه باین صفت مینامند نه مطلقاً مثل
 آنکه میگویند حسن خلق در شجاعت دارد یا در کرم و مانند آن پس
 حسن خلق عبارت است از آن قوه معدله که واقع است مابین دو
 افراط و تفریط مثلاً قوه غضب که اعتدال آنرا شجاعت گویند اگر میل کند
 از اعتدال بطرف زیادتی آنرا تهو می نامند و اگر میل کند بطرف ضعف
 آنرا جبن نامند و اعتدال قوه شهوت که تعبیر از آن بعفت مینمایند
 اگر میل کند بطرف زیادتی آنرا شه میگویند و اگر میل کند بقصان
 آنرا اخمود مینامند و هر دو طرف قبیح و مذموم است و معدل و معادل آن
 حد وسط است و قوه معدله علم که آن را حکمت مینامند اگر

در بیان کسانی که بطلت بر آنها غالب شد

میل کند از حالت اعتدال بطرف افراط و زبانی که استعمال نماید معترف
 را در اغراض فاسد و مطالب کاسه از اجر بزه کونیک و اگر میل کند بطرف
 تفریط و نقصان که جودی و کندی داشته باشد از ابله است کونید
 پس اصول و سرآمد اخلاق حسنه جمیل چهار چیز است حکمت و شجاعت
 و عفت و عدل و در قرآن مجید اشارت به این اخلاق شده و در
 اوصاف مؤمنین چنانچه فرمودند **أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ**
رَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا و با مواهله و انفسهم فی سبیل الله او
 هم الصادقون و ایمان بخدا و رسول بد و رشک و ریب عبارت از این
 قوه یقین است که ثمره عقل است و مجاهده بال عبارت از شجاعت
 که بر میگردد بضبط قوه شهوت و مجاهده بنفس عبارت است از
 شجاعت که بر میگردد با استعمال قوه غضب بر وفق عقل و شرع
 که حالت اعتدال باشد و در آیه دیگر مدح فرمودند جمعی از مؤمنین
 که **أَشْدَّاءٌ عَلَى الْكُفَّارِ** رجاء بینهم اشاره باینکه از برای شدت غضب
 موضعی و از برای رحمت موضعی و کمال در این است که هر یک از این
 دو ثاب موضع خود استعمال نمایند شرع بآیدان بد باش و باینکه نگو
 بجای کل کل باش جای خار خار فصل بدانکه کسانی که بطلت بر آنها
 غالب شده است و مجاهده نفس امّاره و اشتغال بترکیه نفس و تهذیب
 اخلاق را سنگین شمرده اند و انصاف نکرده اند که این بعلت قصور و
 نقص خودشان است و کانهای فاسد و خیالات کاسد نموده اند
 که اخلاق و طباع تغییرشان ممکن نیست بد و وجهه اول آنکه خلوص
 عبارت از صورت باطن است و خلق بفتح عبارت از صورت
 ظاهر است و چنانچه صورت ظاهری که عبارت از خلقت است

در بیان اینکه آیا اخلاق ممکن است یا نه

۸

تغییر آن ممکن نیست نیز تغییر صورت باطنی ممکن نیست دوم آنکه حسن خلق حاصل نمیشود مگر با سر داشتن نفس از غضب و شهوت و حب دنیا و امثال آن و این امر نسبت ممتنع و اشتغال با آن موجب ضایع شدن عمر بدون فایده و وجه فساد این خیال اینست که هرگاه اخلاق قابل تغییر و تهذیب و تحسین نمیبود هر انیه باطل میشد و مواعظ قرآنیه و نصایح بنوییه و مواعظ و لو توبه و تادیهات شرعییه و لازم میامد که این امر و نواهی و مواعظ و نصایح بی ثمر و بی نفع باشد چنانچه جناب افیسر الهی میفرماید قد افلح من زکاه و قد خاب من دساها و حضرت پیغمبر ص میفرماید حسنوا اخلاقکم و چگونه میتواند آنکار این معنی بالنسب با انسان نمود و حال آنکه تغییر دادن اخلاق بهائیم و سایر حیوانات وحشی اهلی و انسانی میشوند و مانند سگ صید اسب و بعضی طویر که حرفه را یاد میکنند و نحو ذلک و مجموع اینها تغییر اخلاق است و توضیح این را در تفصیل این مقال این است که موجوداتی بر دو قسم است قسم اول موجود ذاتی که از برای انسان مدخلاتی و اختیار در اصل و تفصیلش نمیشد مانند آسمان و ستاره ها و اصفای بدن داخله و خارجه و غیره که وجود آن کامل واقع شده و قسم ثانی که وجود آن ناقص واقع شده و کامل آن منوط با اختیار و قدرت بندگان قرار داده شده مانند تخم میوه ها و حصه خرما که مخلوق شده است بر هبشی که قابلیت نمو و تغییر و تبدیل دارد که حصه خرما درخت خرما نباشد و تخم خرمنه ها خرمنها نباشد و اخلاق انسان از قبیل ثانی است که تغییر آن متوسط با اختیار و قدرت انسان است و باید دانست که اصل غضب و شهوت نیستند که انسان مکلف بزاله ایشان بامر باشد بلکه آنچه مذموم است طرف اغراض

در قوی غضب و شهوت است

و تقریبشان است و باید بقوه اعتدال آنها را آورد و مطیع و منقاد
بعقل و شرع کرد و الا اگر شهوت طعام بالکلیه بر طرف میشتاد انسان
هلاک می شد و اگر شهوت جماع بالکلیه معدوم می شد و همیشه نسل منقطع
میشد و اگر غضب بالکلیه منعدم می شد نمیتوانست انسان دفع
همالک و مضار از خود نماید و هلاک می شد و نمیتوانست جهاد
و امر بمعروف و نهی از منکر نماید و جناب قدس الهی مدح فرمودند
که و هی را که الکاظمین الغیظ یعنی کمان میبایند غیظ و غضب خودشان
و نفرمود و الفافذین الغیظ و انبیاء و اوصیاء و اولیا غضب میفرمودند
و متغیر می شدند اما آنکه از جاده عقل و شرع بیرون نمی آمدند
فصل بدانکه قوه غضب و شهوت و اعتدال ایشان گاه هست که فطر
میشود بچشمیکه انسان کامل العقل و حسن الخلق بحسب فطرت و
خلقت میباشند بد و ن مجاهده و مشقت مانند انبیاء و ائمه و
بعض مؤمنین و گاهی کبر می شود که حاصل نمیشود مکرر باضت
و مجاهده کافی اکثر الناس چنانچه از حضرت صادق ع مروی است
که فرمود خلق عظیمی است از جانب حق تعالی که بخلق خود عطا میفرماید
بعضی از آن سنجیده و طبیعت آدمی است و بعضی از آن است که
آدمی به نبوت و عزه خود را بر آن میدارد و راوی پرسید که کدام است
بهر است حضرت فرمود که صاحب سنجیده را چنین خلق کرده اند و غیر
آن نمیتواند کرد و صاحب نبوت و عزه صبر میکند بسبب اطاعت خدا
و خود را جبر بر سبب خلق میدارد این بهتر است و ثوابش بیشتر است
و بدانند که معالجه خلق بد چنانچه در این حدیث شریف بان اشاره
نمودن آن است که مواظبت نماید بر اعمالی و افعالی که باعث بر

باب اول در حسن خلق

حسن خلق میشود مثلاً هرگاه کسی بخیل و لبم باشد و میخواهد خلق خود
و کرم از برای خود تحصیل نماید علاج آن این است که مواظبت نماید و
مداومت نماید بتکلف و مشقت بر افعال کریم و جواد مانند بدل
نمودن مال و دادن و اعطاء بسائل مره بعد از مره و کرمه بعد از اولی
تا آنکه عادی آن بشود و بر آن اسان شود و هر کس بر آن تکیه غالب باشد
و میخواهد صفت تواضع تحصیل نماید علاج آن اینست که ملاقه
و مواظبت نماید بر افعال متواضعین مره بعد از مره و کرمه بعد
از اولی بطریق مشقت و مجاهده تا آنکه بر آن اسان بشود و عادی
بشود و جمیع اخلاق حمیده و صفات پسندیده باین طریق حاصل
میشود تا آنکه از آن افعالیکه بتکلف و مشقت بجا میآورده است
اسان و سهل میشود و بعد بمرتبۀ میرسد که لذت از آن میرسد و
شوق بآن افعال و احوال بهم میرساند چنانچه حضرت سید الانبیا
فرمودند جعلت قره عینی فی الصلوة و هرگاه افعال حمیده و اوصاف
پسندیده که از آن صادر میشود هنوز برایش شاق باشد و بمرتبۀ
تلذذ و خوشحالی نرسیده بدانند که نقصان دارد و بجد کمال نرسیده
کما قال تعالی و الله لیکبره الا علی الخ شعبین و هرگاه بمرتبۀ تلذذ و خوش
حالی رسید اما آنرا دون آن و زمانه آن زمان نیز بدانند که هنوز
ناقص است و بمرتبۀ کمال آن است که تلذذ و اقبال حاصل بشود در
جمیع آن زمان و اوقات و باین جهت طول عمر مطلوب انبیا و اولیا و صلحا
شک است زیرا که هر چه طول عمر بیشتر میشود اخلاق حسنه
و فضایل نفسانیه اکمل میشود و باین جهت انبیا و اوصیا از مرگ
و مرگ خوششان نیامد و حضرت پیغمبر فرمودند که سعادت

باب بیستم فی فضائل و معایب و کیفیته و سبب و اثر
ندای قلوب

در درازی عمر در طاعت پروردگار است و فرمودند اللّٰه
مزرعة الاخرة و چنانچه معلوم شده که محاسن اخلاق بمداومت
بر افعال حمیده حاصل میشود و صاحب سوء خلق منتقل بحسن خلق
با این سبب میشود نیز باید دانست که صاحب خلق حسن اگر مداومت
نماید بر افعال سیئه و اخلاق ذمیه صاحب خلق سوء میشود
و وی در میان کفایصیل اموری است که میرساند بسوء اخلاق از
بطن و فرج و زبان و در این چندین فصل است **فصل اول** در
شهوۃ بطن است بدانکه اخلاق چه حسنه چه سیئه رسوخ
میکند در نفس بسبب مواظبت و مداومت بر اعمال و اعمال
صادر میشود از قلب توسط جوارح و اعضا که بمنزله خداوند
از برای قلب و هر یک از جوارح و اعضا صلاحیت دارد که از
ان اعمال نیک که باعث بر اخلاق حسنه و اعمال بد که باعث بر
اخلاق سیئه صادر شود پس لابد است از برای انسان از ملاحظه
قلب و جوارح و از اعظم مهلکات انسانی شهوۃ شکم است
و ان باعث شده بر اخراج ادم و حوا از ارض الخلد و القرار بدو
الذل و الفناء و الافتقار و شکم منبع شهوات و مبعث افات
است بعلت آنکه از ان متولد میشود شهوۃ فرج و رغبت بجال و جفا
و توسع نمودن در مطاعم و مناکح و بعد متولد میشود منافه
و حسد و سرپا و کبر و حقد و عداوت و بغضاء و منکر و فحشاء
و این همه افات از اهل شکم است و اگر انسان اختیار شکم خود
داشته باشد با این افات مبتلا نمیشد چنانچه در حدیث آمده
و آمده است که این ادم پر فکوره است ظرف و وعائی بدتر از

باب بیستم در بیان امور که میرند بسواخلا

شکم خود و پس است از چند لقمه که قوت لایمونت ان باشد و اگر لاغری
خواهد خورد بایست ثلث شکم خود را از برای طعام باشد و ثلث
دیگر از برای شراب و ثلث دیگر از برای نفس و آنچه زیاده بر این
باشد اسراف است و باید دانست که جناب قدس الهی قلب را رئیس
قرار داده و سایر اعضا و حواس خدامند و امتلا باعث تسلط اعضا و
حواس که خدامند بر قلب که رئیس باشد و رئیس را ضعیف نموده
و رعیت را بران مسلط نموده و در حدیث نبوی فرمود غیر ایند
دلها را بکثرت طعام و شراب بعلت آنکه دل بمنزله نرعاست است
همی در آن کثرت آب و در حدیث دیگر فرمودند کسی که کثرت
و تفکرت پیشتر است قهر ب منولش نزد جناب اقدس الهی پیشتر است
و کسی که اکثرا و شربش و خوابش پیشتر است نزد جناب اقدس الهی
مبغوض تر است و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمودند که بخت
و تحقیق شکم یاغی میشود از خوردن و بخت برین همه حالات نزد جناب
اقدس الهی حالتی است که از آن شکمش سبک باشد از اکل و در برین
حالات حالتی است که شکمش پر باشد و در مصایای لقمه فی نفرزند
خود این است که ای فرزند هرگاه معده از اکل پر میشود قوه متفکر
میخواهد و حکمت خواهموش میشود و اعضا و جوارح از عبادت
سست میشود و تغلیل اکل فواید بسیار و منافع بسیار دارد
از اینجمله باعث میشود بر صفای قلب و رقت آن و لذت بردن
از طاعات و عبادات و شکست صولت نفس اماره از معصیت و
شکست صولت فرج و متذکر نمودن کبر سنکی و روز قیامت است
و باعث رفع کثرت خواب که باعث بر کلال و ملال است

فصل دوم در شهوت فرج است

و موجب تضعیف عمر است و فوات قیام و تجمّد در شب است و موجب
امراض بدن و موات قلب و روح است و چون که دانستید که در
هر امری حدّ وسط آن مطلوب است و دو طرف افراط و تفریطش
مذموم است در اینجا نیز باین طریق است که سنگی مفرط و امتلا و
مفرط مذموم است و شرحت و ترغیب بر کر سنگی بسیار در این
اخبار این است که چون انسان منتهای خواهش با کل و شراب ارده
و طبع آن کمال میل بان دارد باین جهت شارع حث و ترغیب
عکس آن نمود تا آنکه از کمال میل و حرص طبع بر امتلا و از تحریم
شرع بر کر سنگی اعتدالی حاصل شود بلکه از برای انسان معتدل
الزّاج افضل است که اینقدر بخورد که هیچکدام از سنگینی معدّه و
از آلام جوع محسوس آن نباشد زیرا که مقصود از اکل زندگانی
و قوت بر عبادت است و ثقل معدّه از آن مانع است و باین معنی
اشاره شده است در آیه شریفه کُلُوا و اشربوا و لا تسرفوا و در
حدیث نبوی المعدة بيت الداء و الحمية راس كل دواء و اعط كل
بدن ما عودته و در احادیث دیگر وارد شده است که معنای
حمیت از چیز ثقیلی از آن باجتناب است و مبیایست مقصود از
اکل زندگانی نه مقصود از زندگانی اکل است **فصل دوم**
در شهوت فرج است بدانکه این شهوت در انسان افریده شده
بجهت فواید چند مانند بقای نسل و دوام وجود و آنکه منتقل شود
از این لذت فانی بلذات اخروی باقی و اما افات بسیار دارد که
ضبط نکند و مجدّد اعتدال نرساند و از دو طرف افراط و تفریط این
مستخلص نماید و طرف افراطش این است که شهوت مستولی بر

فصل دومی در شریف فرج است

عقل شود و مرتکب فسق بهی و فجور و افعال بهائم شود و چاره آن تزویج
 حلال و اگر ممکن نشود روزنه داشتن چنانچه در حدیث نبوی وارد
 شده است که فرمودند ای گروه جوانان بر شما باد نکاح و تزویج و
 اگر نتوانید روزنه بگردانید و باین سبب حشمت بر تزویج در شرع وارد
 شده است و در حدیث معتبر فرمودند که هر کس تزویج نکند نصف
 دین خود را حفظ نموده پس بر نصف دیگر محافظت نماید و طرف
 تفریطش آن است که ترک نماید نکاح حلال را بالمره که باعث بر رفیع
 تولد و تناسل و بقای نسل شود و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
 که بهترین عبادت های خدا عقیقه داشتن شکم و فرج است و بدانکه
 غذاها را در اعمال و آثار قرب و بُعد بخدامد خلیت عظیمی هست
 زیرا که قوت های بدن آدمی از روح حیوانی است و روح حیوانی
 بخار است که از خون به هم می رسد و خون از غذا می رسد پس چون
 غذای حلال قوت آن با اعضا و جوارح در آمد هر یک را بکار یک
 پسندیده است می رسد و همه آن قوت صرف عبادات میشود و لطف
 حرام که در بدن در آمد و قوت آن با اعضا و جوارح سرایت کرد
 آن قوتها که از حرام بهم می رسد حرام می رسد و آنرا حرام زاده می
 خوب نمی آید چون سر از در چپ چشم بد می کشد چشم را بمعاصی
 می رسد و هزار فساد میکند و اگر سر از در چپ گوش بد می کشد او
 را بشنیدن انواع ویرسوم باطل می رسد و همچنین در اعضا و جوارح
 و اگر نطفه میشود فرزندی که از آن حاصل میشود بکفر حرام زاده
 است و مایل بر بدیها میشود و در حدیثی که وارد شده است که
 کسی که راغب است بغیبت مسلمانان حلال زاده نیست شاید بر

فصل نهم در شهوت فرج است

این معنی محمول است و لقمه حلال هر نور و عبادت و معرفت میشود
و موجب قرب بخدا میشود و دل را متوثر میکند و حضرت رسول
فرمود که بیشترین چیز بیکر است من بسبب آن داخل جهنم میشوند
و پشتر شهوت شکم و فرج است و بدانید که زن را بر اعضا و جوار
منقسم میشود و زنای فرج معلوم و زنای چشم نگاه کردن بدین
و زنای غیر محرر شهوت و زنای کوشش و آزاری است که باعث
شهوت شود و زنای دست بازی با نازا محرم کردن است و
همچنین در سایر اعضا چنانچه از حضرت امام محمد باقر و جعفر
صادق مرویست که فرمودند هیچکس ندیست مگر آنکه هر یک از
زنا میابد و زنای چشمان نظر کردن است و زنای دهان جویدن
است و زنای دستها لمس کردن است خواه فرج تصدیق این اعضا
بکند و خواه تکذیب بکند یعنی خواه زنای فرج متحقق شود و خواه
نشود و حضرت صادق فرمود که بدترین مردم در عذاب مردی
قیامت مردی است که نطفه خود را در دخی قرار دهد که بر او حرام
باشد و نیز فرمود که از برای زن ناکا و شش خصلت میباشد سه
عقوبت در دنیا و سه عقوبت در آخرت اما آنچه در دنیا است
نور و برامبرد و فقیر میکند و فنا و نیستی را نزد پاک میکند و آنچه
در آخرت است غضب پروردگار است و دشواری حساب
و خلود در جهنم و نیز از آنحضرت مروی است که مرد بیک بر پشت
میرود و عرش الهی بلرزه میاید و مردی که بگذارد که با او چنین
عمل قبیح بکنند خدا او را بر وی جبر جهنم جبر نماید تا او حساب
خلاق فارغ گردد پس بفرماید که او را بجهنم افکنند و او را در

در افات نظر است

هر طبقه عذاب کنند تا طبقه نهم برسد بیکر از آنجا بیدار
نیاید و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که لواطه افست کردن در سر
پایین تر از دبر با او مباشرت کند و مباشرت کردن در دبر کفر
است بخدا و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که خداوند عالمین را
میفرماید که بغزت و جلال خودم سوگوکن میخورم که بر استرق
و حرور بهشت نمی نشیند کسی که در دبر او و طای کند و حضرت
صادق ع فرمود که چون قیامت قائم شود بیا و سرزند زانیر که
با مثل خود مساحقه کرده اند جامه ها از آتش برشته مقنعه ها
از آتش بر سر و زنجیر جامه ها از آتش پوشیده و عمودی از آتش
که در جوف ایشان داخل کنند و ایشان را در جهنم اندازند و حضرت
رسول ص فرمود که هر که پسر بر او شهوت ببوسد حق تعالی در روز
قیامت نجای از آتش بر سر او کند از حضرت صادق ع پرسیدند
از عشق حضرت فرمود که دلها بیکدیگر از یاد الهی خالیست حق تعالی
محبت غیر خود را باندلها میچشاند از حضرت رسول ص مروی
است که فرمود زنجیرها را حذر نمائید و پیر همین بد از نظر کردن
و صحبت داشتن با فرزندان ساده اغنیاء و پادشاهان
که قننه ایشان بدتر است از قننه دختران که در پوده ها میشتند
و حضرت صادق ع فرمود که نظر کردن بر دست از تره های زهر آلود
شیطان و هر که توبه کند نظر حرامی را از برای خدا نذر آن می
خدا حق تعالی ایمانی با او گرامت فرماید که طعم ولدان ایمان را
بیاورد و در حدیث دیگر فرمود که مکر نظر کردن شهوات در دل
از مخیله کارد برای فتنه آدمی و فریفته شدن او همین نظر کثرت

فصل سیم از باب دهم

کافی است در حدیث دیگر فرمود که ایمن نباشند اینچنان عجب
که نظر بر دشت نریمان مردم میافکنند از اینکه مردم بر نظر بعثت
نریمان ایشان کنند **فصل سیم** در افتادن زبان است باید دانست
که زبان از جمله نعمتهای عظیم و منتهای جسیم جناب اقدس الهی
است بر انسان زیرا که مطالب محتاج الیه انسان حاصل میشود
بزبان و همچنین ذکر و دعا و ثنا و شکر و اظهار رضا و افاده و تعلیم و بیگناهی
از منافع دنیوی و اخروی اما افتادن بسیار است بنیاست از
افتادن غافل شدن بر آن که زبان جر مش صغیر و جر مش کبیر است و
معلوم نمیشود ایمان و کفر مکروهات لسان و زبان و دخول و تصرف
مینماید زبان در هر موجودی و هر معدومی و خالق و مخلوق و معلوم
و مضمون و موهومی و میتواند هر شیئی از اشیا را اثبات و نفی
نماید یا بحق یا باطل این خاصیت یافت نمیشود در سایر اعضاء و اجزا
زیرا که چشم بغیر از الوان و صور و گوش بغیر از اصوات و دست
بغیر از اجسام چیز دیگر داخل و تصرف نمیتواند نمود و بر زبان
همه چیز اسان و میدانش وسیع است پس باید نهایت احتیاط
انرا نکرد بسیار باشد که یک کلمه از او صادر میشود که موجب
کفر است یا باعث بر عذاب است و عقاب سرمدی است یا این
جهت از مباحات بسیار بر احتیاط از زبان وارد شدن است
که گاه هست بران فاسد دنیا و عقبی مرتب میشود که اصلاح
پذیر نیست چنانچه اگر برده نکلم نماید کافر میشود و بر او خلود
جهنم واجب میشود و گاه هست در مجلسی حرف شرعی بگوید
که باعث قتل چندین هزار نفس محترم شود یا آنکه فتوای نا حق

سرافات زبان ملک

۱۹

بدهد که باعث استحوال فردج محرمه و قتل نفوس محتشمه و اکل
 اموال بیاطل میشود و هم چنین ممکن است که کلمه بگوید که ثالث
 خلاصی چندین هزار کس از کشتن شود پس چون مفاسد سخن
 گفتن بسیار و مهالک و بدشمار است لهذا در شرع شریف
 حجت عظیم و تاکید جسم بر خاموشی وارد شده است چنانچه
 در حدیث صادق وارد شده است که حضرت لقمان بفرزند
 ابرجد خود وصیت فرمود که ای فرزند اگر گمان کنی که سخن گفتن
 از نقره است پس بدان که سالت بودن از طلا است و در حدیث
 مصطفوی ص وارد است که فرمودند نجات مرد مسلمان در
 نگاهداشتن زبان خود است و از حضرت امام محمد باقر ع
 مرویست که ابوذر میگفت ای طالب کفایت عالم این زبان هم کلید
 خیر است و هم کلید شر پس زبان خود را مگر بن چنانچه بر
 طلا و نقره مهر نهی و حضرت صادق ع فرمود که حضرت عیسی
 میفرمودند که بسیار سخن مگوئید در غیر یاد خدا بدوستیکه
 اینجا عتیقه بسیار سخن میگویند لهای ایشان قساوت دارد
 و فیدانند و حضرت سجاد فرمودند که زبان فرزند آدم هر صبح
 مسافر میشود بر سایر اعضا و جوارح و میپرسد که در چه حال
 صبح کرده اید در جواب میگویند که حال ما خیر است اگر تو ما را
 بحال خود بگذاری و بیلائی مبتلا نکردانی و او را قسم بخدا میدهند
 و میالغ میکنند که ما را بیلائی مبتلا مکن و میگویند که بسباب
 تو و ثواب و معاقب میشویم و مرویست که شخصی بخدایت حضرت رسول
 فرمود غرض کردی یا رسول الله مرا وصیت فرما حضرت فرمودند که

فصل بیست و نهم از باب بیست و نهم

زبان خود را حفظ کن باز عرض کرد یا رسول الله مرا وصیتی بقوم یا فرمود زبان خود را نگاه دار یا عرض کرد یا رسول الله مرا وصیتی بفرما باز فرمود زبان خود را حفظ کن فرمود که مگر مردمان را بر روی خود در آتش میافکنند بفرمود که کرده های زبان ایشان و درخت دیگر فرمودند کسی که کلام خود را از عملش حساب نکند گناهان او بسپار و عذابش مهیا است و حضرت صادق علیه السلام از جناب خود خاتم الانبیاء روایت فرمودند که جناب اقدس الهی فرمود که عذاب خواهد فرمود که هیچ عضو را از پنهان عذاب نکند پس زبان خواهد گفت که خداوند اجر از پاره از سایر اعضا عذاب کردی خطاب شد که یک کلمه از تو صادر شد و بمشرق و مغرب عالم رسید و خونهای حرام بسبب آن شعله شد و ما لهذا بسبب آن مجرم غارت شد بفرقت و جلال خودم سوگند که تو را عذاب بکنم که هیچ یک از جوایز و آن عذاب نگذرد باشم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که هیچ چیز سزاوارتر نیست به سبب احبس کردن از زبان و فرمود که خوشحال کسی که زیادتیه های مال خود را در راه خدا انفاق نماید زیادتیه سخنش را نگاه دارد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که جمیع خوبیهام در سخن جمع شد در نظر کردن و ساکت بودن و سخن گفتن پس هر نظر بیک در آن عبرت گرفتن نباشد بکار نیاید و هر خواصی که در آن تفکری نباشد آن غفلت است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد آن لغو است پس خوشحال کسی که نظر را او هم عبرت باشد و خواصی او هم تفکر در امری باشد که بکار آید و سخن او هم یاد خدا باشد بکارهای خود بگردد مردم از شر او ایمن باشند و حضرت صادق علیه السلام فرمود

در آفات زبان است

۳۱

که خواب راحت بد نیست و سخن گفتن راحت روح است و خواب خوشی
راحت عقل است و از جلد و صیای حضرت سید الانبیاء با بود
این بود که ای ابوذر حق تعالی نزد زبان هر کویند ایست یعنی
بر گفتار هر کس مطلع است پس باید که آدمی از خدا ترس باشد بداند
که چه میگوید و مباد چیزی بگوید که موجب غضب الهی باشد ای
ابوذر تو لکن سخن های زیاده و لغو را و کافی است تو را از سخن
انقدر که بسبب آن مجادلت خود بر سی ای ابوذر از برای دروغ
گفتن اینکس همین بس است که هر چه بشنود نقل کند ای ابوذر هیچ
چیز سزاوارتر نیست به نسبت محبوس داشتن و زندان کردن از
زبان و باید دانست که خواب خوشی به از کلام است مراد بان اینست که
خواب خوشی از سخن است که باعث ضرر و بنوی باخوری بشود
یا کلام فضول بیشتر بگوید الا اگر زبانش باز کار و ادعیه و نلای
قران و سایر امور خیر و اصلاح جاری باشد یقیناً بهتر از خواب
است و از حضرت امام زین العابدین پرسیدند از سخن گفتن
و خواب خوشی که کدام یکتا ترند حضرت فرمودند که هر یک را افشا
هست پس اگر هر دو از آفات سالم باشند سخن گفتن بهتر از خواب
است زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیای ایشان بخواب
تفرستاد بلکه بسخن امر فرمود و مستحق بهشت نمیتوان شد
بخواب خوشی و مستوجب محبت الهی نمیتوان شد بسکوت و از
حکم خلاصی نمیتوان یافت بسکوت جمیع اینها بسخن گفتن بیشتر
هرگز من ماه را با فتاب برابر و مساوی نمیکند توفیق و فضل خواب
بسختن بیان میکنی و فضل سخن را بخواب خوشی بیان نمیتوان کرد و بداند

فصل سیم از باب سیم

افات لسان بسیار است از قبیل غیبت و بهتان و دروغ و خلف
و عهد و نهم و بر باو نفاق و خصوصیت و فضول و خوض در باطل
و تزکیه نمودن نفس و افشا کردن سر و مانند اینها و تحقیق آنچه
بیان است از اینها در چندین فصل واقع میشود و **فصل اول**
در امر غیبت است تحقیق آن در چندین مطلب است مطلب اول
در بیان مذمت غیبت است حرمت آن بدانکه خلافی نیست
مابین علمای اسلام در حرمت غیبت و ظاهر بعضی احادیث که
غیبت از جمله کبائر است چنانچه جمعی از علماء باین فایده اید و
خدا بتعدادی قرآن میفرماید یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من
الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا تغیب بعضکم بعضا بحسب
احکم ان باکل لحم اخیه میتا فکره متوه و اتقوا الله ان الله ثواب
رحیم یعنی والله اعلم ای گروه مؤمنان اجتناب نمائید و ترک
کنید بسیاری از کارها را بحدیستیکه بعضی از کارها گناه است
و تجسس و تخصص عیبهای مردم نکنید غیبت نکنند بعضی از شما
بعضی را یعنی یکدیگر را غیبت نکنید و بیگانه یار نکنید یا دوست
میدارید احدی از شماها که گوشت مرده برادر مؤمن خود بخورد
پس تحقیق از خوردن گوشت مرده برادر خود گناه است در پدیس
از غیبت نیز گناه است داشته باشید که در آن مرتبه است بر رسید
و بر هر چیز بدان عقوبات الهی بدستیکه حق تعالی بسیار قبول
کنند توبهها است و بسیار مهربان است در چنانچه مصطفوی
است ای ابوذر چندین کن از غیبت که ان اشد از زنا است عرش
گرد که پدر و مادر و فدا ی توبه یار رسول الله بچه عالت از

احادیث مذمت غیبت

زنابد تر است فرمود بسبب آنکه زانی توبه می کند جناب اقدس
 الهی او را میامزد و غیبت کنند امر زید نمیشود تا آنکسیر که
 غیبت کرده او را به بخشد و حضرت صادق فرمودند که هر که
 بگوید در شان مؤمنی چیزی را که چشمه هایش دیده باشد و کوشه هایش
 شنیده باشد پس او داخل در انجاء نیست که حق تعالی در مذمت
 ایشان فرموده است که ان الذين يحبون ان يشیع الفاحش في
 الذين امنوا لهم عذاب الیم یعنی آنکه دوست میدارند که فاحش
 شود خصالت های بد و عیبه در شان جماعتی که ایمان آورده اند
 از برای ایشان عذاب در دوزخ و در حدیث دیگر فرمود که حضرت
 رسول فرمود که غیبت بدین نزد مسلمان را اندر تر و زود تری است
 از خونها که در اندرون آدمی می رسد و در حدیث دیگر فرمود
 هر که روایت کند بر مؤمنی که نخواهد در آن نقل غیبت او را ظاهر
 گرداند و مروتش را در هم شکند که از دیدهای مردم او را بیندازد
 خدا او را از ولایت خود بیرون کند و بولایت شیطان داخل
 کند یعنی او را بشیطان و کفار دهد و باری او را نمی کند پس شیطان
 او را قبول نکند و در حدیث دیگر فرمودند که هر که مسلمان را
 غیبت کند هر روزه اش باطل میشود و وضویش می شکند در قیامت
 از او کندی ظاهر خواهد شد بدتر از کند مردی که اهل محشر
 از کتد او مذاذی شوند و اگر قبل از توبه بمیرد مرده خواهد بود
 بهیچانکه حال اند چنین را که خدا احرام کرده است فرمود که
 هر که احسان کند بر برادر مؤمن خود در غیبتی که بشنود در
 مجلسی که او را غیبت میکنند باینکه مانع شود و رد آن غیبت را

فصل سیم از باب ویم

کند حق تعالی از او هزار نوع بدی در دنیا و آخرت دفع کند و
 اگر در نکند و حال آنکه فادری باشد برود مثل گناه ان غیبت کنند
 بر او لازم شود هفتاد مرتبه و در حدیث دیگر مرده است که شخصی بحضرت
 علی ابن الحسین گفت که فلان شخص شمارا نسبت میدهد با اینکه کم
 راهید صاحب بدعتید حضرت فرمود که حق همدشینی افشید
 رعایت نکردی که سخن او را با نقل کردی و حق ما را رعایت نکردی
 که از برادرها چیزی با نقل کردی که ما نمیدانستیم بدستند
 مرگ هم را در خواهد یافت و در روز بعثت هم در یکجا حاضر
 خواهیم شد و وعده گاه همه قیامت است خدا در میان هر حکم
 خواهد کرد و زنها را احترام کن از غیبت که ان نان خورش و سکان
 جهنم است و بدانکه کسیکه ذکر عیوب مردم را بگوید می کند این
 بسیار گفتن کواهی میدهد که در او عیب بسیار هست و طلب
 در ویم در بیان معنی غیبت است جمع کثیری از علما با این طریق
 غیبت را معنی کرده اند که تنبیه کردن است در حال غیبت
 انسان معین با آنکه در حکم معین باشد بر امریکه او گناه
 باشد که ان امر را با و نسبت دهند و ان امر را و یا شد و ان امر را
 بحسب عرف نقص و عیب شمارند خواه این تنبیه بگفتن باشد خواه
 با اشاره خواه بکنایه و خواه بنوشتن باشد و قید کردن با انسان
 معین از برای اخراج غیر معین مثل اینکه گوید که یکی از اهل این
 بلد چنین عیبی دارد که داخل غیبت نیست مگر بخوی بگوید که
 بقراین حالیه یا مقالیه سامع بیا بد که کیست و مراد از حکم
 معین اینست که بگوید یکی از زید عمر فلان عیب دارد بلکه

در معنی غیبت است

۲۵

احتمال می رود که چنین سخن غیبت هر دو شخص منہ باشد زیرا که هر
یک را در معرض این احتمال بر آوردن نقص اوست و اگر میشنود
متأذی میشود و قید آنکه امر در او باشد از برای اخراج بهت
است که آن غیر غیبت است بنا بر مشهور هر چند که بدتر است
چنانچه از حضرت صادق مرویست که از جمله غیبت آنست که در
شان برادر خود بگوئی چیزی را که خدا بر او پوشیده است و از جمله
بهتان آنست که در حق برادر مؤمن خود چیزی را بگوئی که در او
نباشد و گاه هست که غیبت اطلاق میشود بر معنی که شامل
بهتان است چنانچه از آنحضرت پرسیدند معنی غیبت را
فرمود که غیبت آن است که به برادر مؤمن بدی را نسبت
دهی که او نکرده باشد یا بدی را از او فاش کنی که خداوند بر
او پوشانیده باشد قید کرده اند که آن امر محسب عرف عیب
باشد برای آنکه اگر ما کمالی از برای کسی اثبات کنیم و او بدش اید
غیبت نیست مثل آنکه بگویند عابد است یا فاضل است
یا مقدس است اما اگر عیب باشد غیبت است خواه در خلقت
یا اخلاقش و خواه در اعمالش و در نسبش و از تعریف معلوم
که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست پس اگر بکنایه هم گویند غیبت
است مثل آنکه بعد از مدتی کردن شخصی بگوید که الحمد لله ما
بجبهت نیایا بحجت ریاست مبتلا نیستیم و غرضش کنایه با شخص
باشد که او باین درجه مبتلاست و همچنین اگر عیب شخصی را به
دیگری بنویسد یا با اشاره چشم و ابرو یا بدست اظهار کند یا در
براه رفتن یا غیر این از اشارات و حرکات و مسکنات مطالبی

فصل سیم از باب دوم

در بیان بعضی افعال غیبت که علماء استثنای کرده اند آن ده قسم است
 اول ظلم مظلوم است از ظالم در نزد خودش نزد دیگری یا آنکه
 اظهار ظلم آن کند در نزد غیر یا میباید آنکه رفع ظلم از آن بکند اما
 در صورتیکه آن شخص قادر بر رفع آن ظلم باشد و غرض قایل
 و مستمع رفع ظلم باشد ممکن است استنباط این معنی از آیه
 شریفه لا یحب الله الجور بالسوء الا من ظلم و از حدیث نبوی صاحب
 الحق مقال در حدیث دیگری الو احد ظلم یحل عرضه و عقوبته
 و بر استعانت بر تغییر منکر و مزجر کردن عاصی از معصیت
 مثل آنکه بدی نزد عاصی در مجازات نقل میکنند که شاید باین سبب
 ترک نماید این مشروط است بشرایطی از منکر که فعل اشخاص
 بد است و منکر است بخوبی تاثیر نکند و خوف ضرر نداشته باشد
 و دانند که قایل بکنش از این مرتبه مرتدع نمیشود و علاوه بر اینها
 باید که قصد او صحیح باشد و غرض او رضای الهی و ترک معصیت
 خدا باشد و عدل و نیکو کنی ها و حسد ها باعث نشود که نهی از
 منکر و وسیله تدارک کننده خود کرده باشد و غرض باطل خود
 را در نظر مردم چنین صورت بد هدیه میماند آن است که بعنوان
 فتوی خواهد که از عالمی مسئله پرسند در آن ضمن مذمت کسی
 مذکور شود مثل آنکه پرسند که پدر من مال مرا برداشته است
 ایامن میتوانم با او دعوی کنم و این فرد خالی از اشکال نیست
 و باید تا ممکن باشد سعی نماید که اسم پدر و مثل آنکه بگوید او
 پدری یا فرزندی چنین معامله نماید خوب است یا نه چهارم
 نصیحت کردن مستشر است یعنی اگر کسی از شخص مشورت نکند

موارد یک غیبت مستتبا

که مثلاً مال خود را بفلا شخص بدیم بقرض یا مضارب یا نه یا دختر خود را بزنبد بد هم یا نه در این صورت واجب است بر مستشار که آنچه را بداند از خیر و شر بگوید و اگر میداند که بطریق اجمال بگوید که بد یا نده یا بکن یا نکن قبول مینماید یا این گفتا بکند و اگر داند که گفتا نمیکند مگر تفصیل بیان عیووش بگوید پنجه بیان بدعت را باب بدع است که ضرر بدین مردم رسانند و مردم را فریب دهند و گمراه کنند و اجابت بر ایشان که بیان بدعت و ضلالت ایشان کند و لازم است که مردم را منع کند از متابعت ایشان چنانچه پسند صحیح از حضرت صادق مرویست که حضرت رسول فرمود که هرگاه به بینید اهل ربیب و بدعت ها را بعد از من پس اظهار کنید بزرگاری از ایشان و ایشان را دشنام بسیار بد دهید و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسپارید بگوئید بلکه اگر ضرر شود بهتان هم نسبت بایشان بگوئید تا طمع نکنند و فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان حذر نمایند از بدعت های ایشان یاد نکنند تا حق تعالی از برای شما بسبب این رفع بدعت حسنات بسپارند بنویسد و بلند کند درجات شما را در آخرت و احادیث را این باب بسیار است و ضرر هیچ طایفه بایمان و اهل ایمان مثل ضرر ارباب بدع و مذاهب باطله و عقاید فاسد نیست و نیز آنکه گفتار محبت چون کفر ایشان ظاهر است مردم از ایشان اجتر از مینمایند اما ارباب بدعت چون در لباس اهل اسلام و علم و تقوی و مباح خود را از اهل خیر مینمایند مردم فریب ایشان

فصل سیم از باب بیستم

میخورند پس بر علما و غیر ایشان لازم است که اظهار بطلان ایشان بکنند و در خرابی بنیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت متابعت ایشان نگذرد و دشوند ششمنی بیان خطای آنها را و مجتهدین است که اگر مجتهدی مرئی اختیار کرده باشد و مجتهد دیگر رای او را خطا داند جایز است که بطلان خطای او را بکنند و دلایل بر بطلان رای او نماید چنانچه علمای متقدمین و متاخرین بیان خطای علماء سابقین و معاصرین مینمایند و این باعث نقص هیچکدام از ایشان نیست و هر یک بسعی جلیل خود که در احیاءین کرده اند مثاب و ماحورند اما میباید که بقدر ضرورت از بیان خطای در آن مسئله اکتفا نمایند و مبالغه در تشنیع و مذمت نکنند و غرض محض بیان حق و رضای الهی باشد و حقد و حسد و اغراض باطله دیگر باعث نباشد و در اینجا شیطان راه هلا حیلرهای بسیار دارد و هفتمی بیان جرح را و بیان احادیث و اخبار است چنانچه علمای امامیه در کتابهای رجال و مناقب بعضی از راویان نموده اند برای حفظ سنت و شریعت و تمیز میان صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر از احادیث و چون غرض دینی متعلق است باین امر جایز دانسته اند هشتمی آنکه شخصی بوصفی مشهور باشد که آن صفت در او ظاهر باشد و برای تمیز و معرفت او را بیان وصف ذکر کنند مثل فلان اعرج یا اعمی یا عور و بعضی مطلقا تجویز کرده اند این عیوب ظاهر و بعضی تجویز کرده اند بر صورتیکه تمیز آن شخص

مواریدیکه از غیبت است

بمنحصر در ذکر انوصف باشد و احتیاط را باید از دست
 ندهند و از حضرت صادق ع مرویست که غیبت آنست
 که در حق برادر خود چیزی بگوئی که خدا بر او پوشیده است
 اما امریکه در او ظاهر باشد مانند حدیث و غضب مبارک
 در امور پس از غیبت نیست و یمتان آن است که چیزی
 بگوئی که در او نیست نهم غیبت جماعتیست که کناه
 را علانیه مرتکب باشند و متجاهر با آنها نمایند مانند سرایان
 مناصب جور که مناصب ایشان فسق است و علانیه مرتکب
 آنها هستند پس اگر همان کناه را که علانیه میکنند و هر کس
 میداند و ایشان بر وائی هم از گفتن آنها ندارند بگویند البته
 غیبت نیست اما اگر عیبهای دیگرش که مخفی باشد بیان کند
 خالی از اشکال نیست و اقوی و اولی اجتناب است و بسند
 معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع مرویست که هر که در غایبان
 کسی او را بچیزی یاد کند که در او باشد مردم دانند او را
 غیبت نکرده است و اگر بچیزی یاد کند که مردم ندانند غیبت
 کرده است و اگر او را بچیزی یاد کند که در او نباشد بر او بهتان
 نموده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع مرویست که هر که
 فاسق متجاهر بفسق باشد و علانیه کناه کند و احرام نیست
 و غیبت او حرام نیست و بسند معتبر از حضرت امام
 محمد باقر ع منقول است که سه کسند که ایشان را حرمتی
 صاحب بدعتی که بخوارش خود در دین پیدا کرده باشد اما
 جابر و فاسقی که علانیه فسق کنند و هم نزدیک است که

فصل پنجم از باب وید

هرگاه دو کس مطلق بر عیب شخصی شده باشند و او را بایکدیگر
تکوار کنند بدو زن آنکه ثالثی مطلق شود و این خالی از اشکال
نیست و احوط اجتناب است **در همه** آنکه جمعی مطلق و آگاه
شوند بر گناهیکه موجب جلد و تعزیر شرعی باشد و عدل
ایشان انقدر نباشد که بگو اهی ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود
چایز است که نزد حاکم شرع شهادت دهند نه نزد سایر
ناس و حکام جور و مطلق **چهارم** در چه شنیدن غیبت
است مشهور ما بین علما این است که اگر تصدیق کند یا
کوشد همدان روی رضا و خواهش نیز در گناه مثل غیبت
کننده است چنانچه از حضرت امیر منقول است که شنونده
های غیبت یکی از دو غیبت کننده است و ظاهر بعضی از ائمه
و جمعی از علماء ان است که تا ممکن باشد میباید در بیان غیبت
بکند و منع کند و برادر مؤمن خود را پاری کند و اگر نتواند
برخیزد و اگر قدرت بر خواستن هم نداشته باشد بدین گناه
داشته باشد و راضی بان نباشد چنانچه بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر منقول است که هر که برادر مؤمن
او را نزد او غیبت کنند و او را نصرت و یاری کند خدا
او را در دنیا و آخرت یاری کند و هر که او را پاری نکند
دفع غیبت از او نکند و حال آنکه قدرت بر نصرت و اعانت
او داشته باشد خدا او را پست کند و دنیا و آخرت و بعضی
از علماء گفته اند که هرگاه شخصی غیبت شخصی کند و مانند
که اشخص استحقاق دارد یا نه چایز نیست که گویند زانی

در استماع کننده غیبت

بگویم و حکم بفسق او کنیم زیرا که احوال مسلمانان مجمل بر
صحت است و گاه باشد که عرض صحیحی در این غیبت داشته باشد
و نهی کردن او ایذای مسلم است و تا معلوم نشود که آنچه او
میکند فسق است ایذای او جایز نیست و بعضی تبصیر یافته اند
شدند که اگر قایل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد
که عرض صحیحی ندارد منعش توان کرد و اگر قایل از اهل صفا
و ورع باشد و بنای اکثر امورش بر تدبیر باشد و محامل
صحیح در باره او بسیار باشد اگر ممکن باشد بر وجه حسنی او
را بازدارند که او از زده نشود باینکه توجهی برای فعل
ان شخص غایب پیدا کنند یا بنحوی دیگر بکنند و الا ساکت
شوند و حکم بفسق قایل نکنند و در این باب رعایت احتیاط
بر طرفین لازم است مطلب پنجم در کفاره غیبت است
و توبه از آن و شرایطی که در توبه معتبر است در اینجا نیز معتبر
است و چون حق الناس است باید که نزد هر کس که هتک عرض
او کرده است تا ممکن باشد او را بدگرچیل یاد کنند و آن تعبیر
را از خاطر آنها بدر کنند و در باب طلب ابراء از او ایجاب
اختلاف دارد چنانچه از حضرت رسول ص منقول است که غیبت
بدتر از زنا است پرسیدند که چرا ای رسول الله فرمود که زنا کار
توبه میکند و خدا توبه اش قبول میکند و غیبت کننده توبه
اش را قبول نیست تا آنکه صاحب حق او را حلال کند و بسند
معتبر از حضرت صادق ع روی است که از حضرت رسول ص
پرسیدند که کفار غیبت چیست فرمود ان است که

فصل سیم از باب دوم

۳۲

استغفار کنی از برای او هرگاه که او را یاد کنی و بسند دیگر
از حضرت رسول ص منقول است که کفار غیبت ان است
که استغفار کنی از برای کسی که غیبت او کردیم و جمعی از علما
با این نحو ما بین این احادیث جمع نموده اند که اگر صاحب حق
شنیده باشد و ممکن باشد از او ابراء فیه خواستن میباید
طلبید و اگر شنیده باشد یا شنیده باشد و از او ابراء فیه
طلبیدن ممکن نباشد یا آنکه مرده باشد یا غایب باشد از
برای او استغفار باید کرد **فصل چهارم از جمله افات لیسان**
بهتان و متهم ساختن مؤمنان است و از سابق نیز مجملی
از آن معلوم شد و حضرت صادق ع فرمودند هر که مؤمنی
یا مؤمنه را بهتان زند بچیزی که در او نباشد حق تعالی او را در
طنین خیال بداند تا از عهد که خود بیرون آید پرسیدند که
طنین خیال چیست فرمود که چو کسی که از فرجهای نازک از
بیرون میاید و در حدیث مصطفوی فرمودند که هر که بهتان
زند بر مؤمنی یا مؤمنه و بگوید در حق او چیزی که در او
نباشد خدا او را بداند در روز قیامت بر تلی از آتش از عهد
سخن خود بداید و از حضرت امیر ع پرسیدند که میان حق
و باطل چه قدر فاصله است حضرت فرمود چهار انگشت
بعد از آن چهار انگشت را گذاشتند بر میان چشم و گوش
بعد از آن فرمود که هر چه را بچشم خود ببینی حق است و آنچه
را بگوش خویش میشنوی اکثرش باطل است و در حدیث
دیگر فرمود که هر که متهم دارد برادر مؤمن خود را ایمان

در علاج غیبت و بهتان

دردش میگذارد چنانچه غمک در آب میگذارد و در سخت علوی
 فرمود که از برای کارهای برادر خود عذری طلب کن پس اگر عذر
 نیابی یا نرطلب کن شاید بیایی در حدیث دیگر فرمود خوشحال
 کسیکه مشغول نمازد و مراعیهای خودش از عیبهای مردم و در
 حدیث صادق و یاقری فرمود ندانند که نزدیکترین احوال آدمی بکفر است
 که با کسی برادر میکنند در مردم عیبهها و لغزشها و کداهان و مرا حفظ
 کند که بک و روزی او را بر آنها ملامت کند فصل میم در بیان
 علاج غیبت و بهتان است بدانکه از برای ترک غیبت و بهتان
 دو علاج است یکی اجمالی و یکی تفصیلی اما اجمالی آنکه نامش کند که
 وعید بعقاب که بران وارد شده و بداند که غیبت که باعث اجاب
 حسناش خود میشود و انتقال سیئات دیگر میخوردش و آنکه مستحق
 جهنم میشود اما تفصیلی آن است که نظر بکند بآنسببی که باعث غیبت
 شده اگر غضب است معالجه اش آن است که در باب غضب بنماید
 و آنکه فکر کند که مستوجب غضب جناب اقدس الهی میشود و اگر سببش
 موافقت با دیگران باشد باید فکر کند که هرگاه کسی پروردگار خود را
 بغضب خشم در آورد بسبب ضای مخلوق و رضای مخلوق را بسبب
 خالق ترجیح دهد و احرام مردم مان حقیع عینا و استهانت بمولای مخلوق
 خود نماید عقوبتش چیست و لا اقل شرم و چاکند از خالق خود و اگر
 سببش تنزیه نفس خود از آن غیبت باشد باید فکر کند و بداند که در
 این امر منعرض بخط خالق شدن و تنزیه نفس در نزد خالق خود الباقی
 است از مخلوق و هرگز منزله نخواهد شد در نزد مردم و این از تقوی
 و اظه است یا آنکه عافتش این است که عذری اثر برای خود پیدا نماید

فصل سیم از باب دوم

مثل آنکه از او سئوال میکنند که چرا فلان معصیت را کرده اید و فلان
 قبیح را مرتکب شده اید میگوید در جواب که فلان نکس کرده و فلان نکس کرده
 علاج آن اینست که بدانند این عذر نیست بلکه تر از گناه بعثت آنکه عذر
 میاورد و متابعت آن کسیکه متابعتش جایز نیست و آنکه میخالف امر خدا
 و اولیاء خدا را مرتکب شده و متابعت اعداء الله کرده یا آنکه علم غیبت
 حسد اشخاص است و علاء جش اینست که فکر نماید که جمع کرده از برای
 خوش عذاب نبوی و اخروی و حسد معذب است در دنیا بفر
 و غصه و غم و خاسر است در آخرت و آنکه می عجب تشقیر کرده است
 که حسد خود را پیشکش دشمن خود کرده و سیئات او را متحمل شده
 یا آنکه علمش است نه از آباء و اسن پس فکر کند اولاً آنکه خدا بخواند انرا
 عزیز کند کسی نمیتواند زلیلش بکند و دوم آنکه مقصودش افشاح ان
 شخص بود و الحال خودش مفتضح شد در نزد خدا و انبیاء و ملائکه بلکه
 در نزد عقلاء و عرفایا آنکه سببش قرحم است بران مثل آنکه بگوید
 بپیاره فلان نکس بفلان چیز مبتله شده علاء جش اینست که فکر بکند که
 رحمة و ترحم بنفس خود او بود که در معرض هلاکت اخروی در آورد
 باشد یا آنکه علم غیبت تعجب است مثل آنکه بگوید سبحان الله تعالی
 از فلان نکس که چنین چیزی مرتکب شده و از خود تعجب بیشتر بایست بکند که
 بدتر از او بمعصیت مبتله شد و متحمل سیئات و معاصی او شده **فصل**
چهارم از جمله افات لسان دروغ است و اعظم انواع ان بهتان است
 که تحقیق ان مذکور شد دروغ از قبایح ذنوب و فواحش غریب است
 و در احادیث وارد شده که دروغ گوی ملعون است و بدترین حسرتها
 حسرت خوردن در روز قیامت است و در حدیث علوی است که اعظم

در بیان مذمت و کفایت از آقا سائل

۳۵

گاهمان نزد جناب اقدس الهی زبان دروغ گو است و بسند صحیح از حضرت
 رسول منقول است که فرمود در شب عراج زنی دیدم که سرش مانند
 سر خوک بود و بدیش مانند یک خوک و بفرا هر از نوع از عذاب عذاب
 بود صحابه پرسیدند که عمل آن زن چه بود که مستحق عذاب باشد بود
 فرمود که سخن چهره دروغ گو بود و حضرت صادق فرمودند که هر کس
 زبانش راست گو است عملش پاکیزه و مقبول است و در حدیث دیگر
 که حضرت امیر المؤمنین صاحب آن مرتبه شدند حضرت رسول را بر استی
 واد کردن امانت و در حدیث دیگر فرمود که اول کسی که راست گو را تصدیق
 مینماید خدا است و بعد از آن خودش که میداند راست میگوید حضرت امیر
 فرمودند که زینب سخن راست گو نیست و در حدیث باقی فرمودند که حقیقتاً
 برای بدیهه افهام مقرر فرموده است و شارب را کلیدان قفلها گردانیده است
 و دروغ بدتر است از شراب و در حدیث علوی فرمودند که هیچ بنده
 مرده ایمان را نمیباید تا زود تمام بدروغ را جلاش و هزلش را و حضرت
 فرمودند که هر که دروغ بسیار میگوید به او حسنش بر طرف میشود و در
 حدیث دیگر فرمود که حقیقتاً دروغ گو با نافرمانی مبتلی کرده است که نزد
 رسوا شوند باید دانست که راست گوئی از اعظم صفات حمیده و اخلاق پسند
 بلکه جامع آن برای اکثر صفات حسنه زیرا که صدق در گفتار میباشد و در کرد
 میباشد و صدق گفتار آنست که با خدا و خلق در هیچ سخنی دروغ نگوید
 و کردارش مخالف گفتارش نباشد پس یکی از لوازم صدق آنست که ترک طاعت
 و ارتکاب معاصی و بیگانه شدن از هر کس که او را که هر کس که او را
 میدانم و یقین بر ایشانست و دروغ را هر راستی این سخن مقتضی آنست که هر
 معصیت نکند زیرا که هر معصیت منافات دارد با یقین بر زکوری خداوند

فصل فی فضیلت سیر از بار وین

بر بهشت و دوزخ و از جمله لوازم صدق آنست که مستحق رات ترک نکند
و مکر و هوی را بفعل نیاورد و زنی را که کسی نیست که دعوی این نکند که مرا
رضای الهی هستم و از بدیها که برانیم و ایضا تصدیق بر بهشت و عظم
الهی و اطاعت او بر مقتضای امور مقتضی اینست که همچنانچه در حد
عظیمان مخلوقین از برای رعایت عظم ایشان و توقع نفع قلیلی از ایشان
مرتکب خلاف ادب و ترک اولی نمیشوند پس در حضور پادشاه پادشاهان و
اعظم عظمای باید که مرتکب هیچ ترک اولائی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل
شود و فوائد و منافع نامتناهی بهشت نماید که در چه جای آنکه معصیت
ان پرور بکار ناید ایضا آنکه اتعای اسلام و ایمان میکند و نماز واجب
بجامی آورد و در شبانه روزی ده دفعه میگوید یا کعبه و یا کائنات
نستعین یعنی توسل عبادت میکنم و دین استعانت تو میجویم و بسپار
اگر بابت معصیت بکنند که عبادت شیطان است یا در باب امر متوجع
خدا شود و یاری از غیر خدا جوید در اندک و کاذب خواهد بود و از این
ادعای توحید میکند که غیر از خدا را عبادت نمیکند و حال آنکه در
شبانه روزی هفتاد و معبود را عبادت میکند که عبادت شیطان میکند
چنانچه حق تعالی میفرماید ألم اعبد الیک یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان
انکم عرفتم بهین و کاه عبادت هوا میکند چنانچه حق تعالی میفرماید انما
من اتخذ الله هواه و کاه عبادت نفس متارہ میکند که عبادت
دنیا و کاه عبادت سر و دینار و کاه عبادت احباب و اصدقاء و کاه
عبادت حکام و ظلمه و کاه عبادت سر و دیوار و کاه عبادت زن و بچه
و قس علی ذلک پس بچهار خودم که نمازی که بجای آورم که افضل طاعات
و اعظم قربات است متوفی دین بهین است چندین دروغ در فتنه مشغول

در مذمت دروغ

که مستحق لعن و طرد از درگاه جناب احدیت میشود لاجل و لا قوت الا
 بالله پس کسی که حسناش شیئات کبریه میباشد شیئاتش چگونه میباشد چه
 خاک بر سرش بگذرد گاه هست ماهها خوشحال میشود که الحمد لله رب
 العالمین نمازهای فریضه در اول وقت با جماعت استعینا بئنا و کما هی تحت
 میکنیم و سایر اعمال صالحه بجای او برود بگویم عجب چاره چنانست چو
 بایست بجهنم برویم و برهشتند و هم و چون چشم بصیرت نیست باین
 فکر میافزیم که این حسناست عین میثابت است و اگر جناب اقدس الهی بر
 این نماز و سایر اعمال که بجای او برود عقوبات شدید نماید هر انچه
 مستحق خواهیم بود میضمون این شریقه افسوس نزن نه سوء عمل فرآه
 حسنا و ایره دیگر قل هل انتو کم بالاحسنین اعمال اللذین خلقت سبعهم
 فی الجیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا و تا مایل نمیکند در
 ایره دیگر که پشت آدم عاقل پیش کند که انما یتقبل الله من المتقین بآئند
 و نیز باید دانست که اظهار و سرع نمودن بر با و عبادت و در حضور حق
 بشر ابطحا آوردن و در خلوت و روش دیگر بودن و سایر افعال
 که اخلاص در آنها نباشد دروغ فعلی است نه بر آنکه ادعی باین فعل
 اظهار حالتی از برای خود میکند که متصف بآن نیست اگر کسی از اینها
 ملاحظه نماید میداند که جمیع اخلاق و افعال حسنه و برتر استی
 بر میگردد و حق تعالی مدح صادقان بسیار نموده است فرموده است
 که خدا باور است گویان است و از اینها معلوم میشود که کذب و دروغ
 اصل اکثر صفات زیمه است بدانکه بعضی افراد صدق هست
 که بد است و بعضی افراد کذب است که خوب است بلکه واجب میشود گاه
 مانند راستی که باعث ضرر شود بمؤمنی یا موجب قتل نفس محترمه

فصول متعلقه بفصل پنجم

میشود چنین راستی حرام است دروغی که باعث نجات مؤمنی نشود
 از کشتن یا از حبس یا از ضرری واجب است گفتن و هم چنین اگر مالیر
 مؤمنی را با امانت سپرده باشد ظالمی از مایه طلبد بر ما واجب است که
 انکار کنیم بلکه قسم هم میتوانیم خورد که مالی از او نرفته است و در
 چنین جاها اگر توبه نتوان کرد لازم است و همچنین جایز است دروغ
 گفتن در اصلاح میان برادران دینی مثل آنکه هر یک نقل میکنند
 که دیگری حرف خبیث را میگوید تعریف شما میکند هر چند او مذمت
 کرده باشد و دشمنان داده باشد همچنین تجویز دروغ کرده اند برخلاف
 کردن با زنان که توقعات نبوده از آنکس کنند هر چند اطلاق دروغ
 بر این معنی مجاز است بعلت آنکه راستی و دروغ در اخبارات میشود
 و وعلا زجمله انشاء است هر چند از اکثر اخبار ظاهر میشود که وفای وعده
 لازم است و حضرت صادق فرمود که سخن برشته قسم است راست
 دروغ و اصلاح میان مردم را وی عرض کرد که کدام است اصلاح میان
 مردم فرمود که آنست که شخصی شنیده است که شخصی بیگانه در حق او گفته
 و از او زده شده است تو میگوئی که من از او شنیدم که او تو را بیهوشی داد
 میکرد و خلاف آنچه از او شنیده و در حدیث دیگر فرمود که خدا دوست
 میدارد دروغ را در اصلاح و در حدیث دیگر فرمود که هر دروغی را
 از صاحبش سؤال خواهند کرد در روز قیامت مگر دروغی که در
 یکی از سه چیز باشد کسیکه در خبایه خواهد که بادشمنان بپسری
 کند که بر ایشان غالب شود چون از برای صلحت دین است و او
 گناهی نیست یا کسیکه در میان دو کس خواهد اصلاح کند بزرگ
 چیزی میگوید که نزاع از میان ایشان برطرف شود و کسیکه در خانه

در موارث که در دروغ جايز است

با اهل خود میکند و مصالحت نمیداند و نمیخواهد که بان وفا کند
 و در حدیث نبوی ص و ا و در شاه است که سه مجلس است که دروغ گفتن
 در آنها محسن و نیکو است مگر یکی که در خبث گفتن و عدا که با زن کنند
 یا اصلاحی که در میان مردم کنند سه مجلس است که راست گفتن در آنها
 قبیح است سخن چینی کردن که باعث دشمنی مردم شود و کسی را از احوال
 اهلیش چیزی خبر دادن که باعث از بدی او شود و تکرار بگفتن
 شخصی را که چیزی نقل کند و دروغ باشد فصل پنجم از جمله افات
 لسان نهمه است یعنی سخن چینی بآنکه سخن های مردم نزد دیگر نقل کند
 که در میان ایشان عدا و نپیدا کند و در حدیث نبوی وارد شده است
 که سخن چینی داخل بهشت نمیشود و بسند صحیح از حضرت رسول
 منقول است که بصحاب فرمودند که میخوایید خبر دهم شما را بدترین شما
 گفتند بلی یا رسول الله فرمود که جماعتی اند که راه میروند در میان مردم سخن
 چینی و جدائی میافکنند میان دوستان و طلب میکنند عیبها برای
 جماعتی که از عیب بگریزند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر
 منقول است که بهشت حرام است بر سخن چینی آن که در میان مردم
 نامی میکند و حضرت صادق فرمود که چهار کسند که داخل بهشت نمیشوند
 کاهن که خبر از جن میدهد و منافق و کسی که مد او میکند بر خود و
 سخن چینی و بد آنکه نیت عبارت است از افشا کردن سر و پر زدن خبر
 که ابرایش مکر و استعصام از اینکه نقص و عیب باشد یا نه و اگر نقص و عیب
 جمع نمیشود نهمه و عیبت و هر کس نهمه را میشنود لازم میشود بر او شنیدن
 اول آنکه تصدیق او نکند زیرا که نام فاسق است چنانچه در اید شریف با
 الذین امنوا ان جاءکم فاسق ببناء فلیخلفوا ان تصیبا و هو ما یجیئکم دوم آنکه

فصل متعلقه فیصل سیم باری

لازم است که او را نهی و نصیحت بکنند از باب تاسا امر معروف نهی نکر
 سیم آنکه او را بغض نماید چون مبعوض خدا شده است چهارم آنکه کان بد
 بان برادر دینی نباشد چنانچه در این شهر بغض چندین کثیر از لفظ ان بعض
 لفظ آثم پنجم آنکه باعث او بر تحسین و تفحص نشود از حال اشخص که این
 نقل حقیقت دارد باینه چنانچه در قرآن فرمودند لا تحسبوا انکم انکم
 این نقل از برای منقول اعنه نکند که خودش تمام میشود فصل ششم
 از جمله اقا لسان آنکه انسان ذولساتین باشد یعنی صاحب و زبان و
 دود و باشد که با مردم زبان نیک و روی خوش ملاقات نماید انما
 محبت کند و در غیبت ایشان در مقام عداوت باشد مذمت ایشان
 کند و این از قبایح صفات ذمیه است و دلیل بر فساد قلب که بر ثلث اعضا
 و جوارح است و در حدیث نبوی و آمده است که هر که صاحب
 شود و زبان باشد در دنیا پس از صاحب زبان پاد و زبان خود
 بود در آتش جهنم و حضرت باقر فرمودند که بد بنده است بنده
 که صاحب و دوزبان باشد که در حضور مبالغه کند در مدح
 و در غیبت کوشش و را بخورد و اگر عطائی یا و کنند حسد ببرد و اگر بزرگ
 مبتلا شود و او را کذازد و باری و نکند حضرت صادق فرمودند
 که هر که ملاقات کند مسلمانان را بد و دوزبان چون در صحرائی
 محشر حاضر شود و زبان از آتش آشفته باشد از حضرت رسول
 منقول است که آدم دوم و در قیامت میاید یک زبان از پشت سر و یک زبان
 از پیش رو و او بخت که از هر دو پانش آتش شعله کشد تا از آتش در
 بدنش افتد بعد از آن پند آکنند در صحرائی محشر این است که در دنیا و
 و دوزبان داشت تا در دوز قیامت باین صفت معروف شود با سیم

باب چهارم در غضب و حقد و حسد

۴۱

در غضب حقد و حسد و تحقیق اینها در چندین فصل میشود
فصل اول در غضب حقد است بدانکه جناب اقدس الهی انسان را
 مرکب کرده از عناصر اربع که یکی از آنها آتش که عبارت از حرارت است
 و از برای انسان که استیلا غضب و میدهد آن حرارت مشتعل در قلب او
 میشود و آن خونی که در قلب است میجوشد و منتشر میشود در عروق و اعضا
 میشود در اعلا بدن با هر چه می رسد صورت انسان سرخ میشود
 و چشم او چونکه بشه صورت صفای دارد و بمنزله شیشه میماند که در
 نوعی و مینماید و این در صورتیست که غضب بر آید نای از خود بکند و
 بداند که بر او فادری میباشد میتواند تشقی بکند و اما اگر غضب نماید بر
 کسیکه اعلای از خود باشد و مایوس میشود از انتقام و تشقی از آن خود نمیداند
 و منقبض میشود از ظاهر بدن تا جوف قلب با هر چه رنگ برود می شود
 و اگر غضب بکند بر مثل خود و نظیر خود و شک بکند بر قدرتش و تشقی
 که با او میتواند آن خون مرد می شود ما بین انقباض و انبساط مضطرب
 میشود و با پنجه کاهی سرخ و کاهی نرود می شود و شهوت این قوه غضب
 لذت در تشقی و انتقام است و اگر ممکن نشد باعث حقد میشود و کینه در دلش
 میماند و هر دو حالت از صفات ذمه است چه غضب باشد و چه حقد سبب این
 مذکور شد که اصل غضب نفس مذموم نیست عظم و احتیاج بکار
 نمیشناسد بلکه باید انسان در وقت غضب اختیار از دانش و دستش را بشوید
 و یکی از عللها آنکه بعد از این مذکور میشود معالجه نماید و حضرت
 امام زین العابدین فرمودند که هیچ جرعه نرود من محبوب تو نیست از جرعه
 که فرو برم و صاحبش را بآن مکافات نکند و حضرت باقر فرمود که پدرم
 میفرمود که هیچ چیز موجب خوشحالی و روشنی چشم پدر تو نمیشود مانند جرعه

فصل اول از باب سیم

خشمی که عاقبتش صبر است حضرت صادق فرمود که هیچ بنده خشم خود را
 فرو نگیرد مگر آنکه حق تعالی عزت او را در دنیا و آخرت زیاده میکند و حق تعالی
 فرموده است در مقام مدح جماعتی که خشم خود را فرو میگیرند و عفو میکنند
 از مردم که خدا دوست میدارد نیکوکاران را و حق تعالی او را زیاده
 بران عزت را آخرت ثواب عظیم کرامت میفرماید و از حضرت امام
 محمد باقر منقولست که هر که خشمی را فرو نگیرد و قدرش بر انتقام بیشتر
 باشد حق تعالی در قیامت دل او را پر کند از آفتابی و ایمان و ضایع و خوشنودی
 و حضرت عیسا فرمود که خوش میاید مرا کسی که جلش در هنگام غضب را بگذرد
 و از حضرت رسول منقولست که حق تعالی هر که کسیر اجماع و تند خوئی عزت
 نکرده است هر که کسیر اجماع و بود باری ذلیل نکرده است حضرت صادق
 فرمود که چون در میان دو کس منازعه میشود و ملک نازل میشود یکی
 که سفاقت تند و هرزه گوئی کرده میگویند که گفتی و گفتی و خوشتر و از
 آنچه را گفتی و عذرت جزای گفته های خود را خواهی یافت و باند بزرگوار
 کرده میگویند که حکم کردی و صبر کردی بزودی خدا تو را خواهد آفرید
 اگر حکم خود را با تمام رسانی و اگر آن بدی که ترک حکم کرد و هرزه های
 او را جواب گفت اند و ملک بیالامه و نند و ایشان را یکا تبان اعمال بکند
 و در حدیث نبوی وارد شده است که حضرت عیسی علیه السلام بجز نبی و محمد
 فرمود که هرگاه مردم در حق تو بیگانه بگویند که در تو باشد بدانکه کنایه
 بیاد تو آورده اند از آنکه استغفار کن و اگر بیگانه بگویند که در تو نیستند
 بدانکه خیر تعب تو از برای تو ثوابی نوشته شده و حضرت باقر فرمود که
 هر که خود را نگاه دارد در هنگام خواستش در هنگام ترس و در هنگام
 غضب حق تعالی بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند و در حدیث نبوی فرمودند

در بیان غصه و عداوت

۴۳

که عفو کردن از مردم موجب باری عزت است پس عفو کنید تا حدی که
شمار عزت بزرگوارند و در حدیث میگوید که هر که خشمش افزاید و خوشنود
دلش بر ابناء باند کند هر که از ظلمی که بر او واقع شده باشد عفو نماید
او را در دنیا و آخرت عزت بزرگوارند از حضرت رسول منقول است که شوال
ترین مردم بعفو کردن کسی هستند که قدرتش بر عفو بت بیشتر باشد و
دوراندهش ترین مردم کسی است که خشم خود را بیشتر فرو خورد و بسند
معتبر از حضرت امام رضا منقول است که حق تعالی بر پیغمبری از پیغمبران
خودش وحی فرمود که چون صبح بیرون میری اول چیزی که بنظر میاید
انرا بخور و دهم را که میبینی انرا بپوشان و سیم را قبول کن و چهارم را
مایوس از خود مکن و از پنجم بگر بچون صبح شد بیرون آمد کوه عظیم
را دید که از برایش بنهالداستاد و متفکر شد که حق تعالی فرموده است
که اینرا بخورم و حیران ماند بعد از آن با خود اندیشه کرد که البته
حق تعالی مرا امر میکند چیزی که من طاقت آن نداشته باشم پس بجای آن
کوه روانه شد که انرا بخورد هر چند نزدیک تو میرفت آنکوه کوچکی
میشد تا بنزد آن رسید انرا بقدر لقمه یافت و انرا خورد چون خورد انقدر
لذت از آن یافت که هرگز از هیچ چیز نپاخته بود دیگر با بر راه رفت طشت
طلائی دید چون خاموش شده بود که انرا بپوشاند کوهی که انرا ندیده
نماند کرد روانه شد چون بعقب نظر کرد دید که ان طشت از خاک بیرون
افتاده و ظاهر شده گفت انچه خدا فرموده بود که دم دیگر مرا کاری نیست
چون پاره دیگر راه رفت مرغی را دید که از عقبش بازی میاید و قصه
ان مرغ نموده و مرغ با و پناه او در چون حق تعالی امر فرموده بود که انرا
قبول کند استپن خود را کشود تا مرغ داخل استپن او شد پس باز انقب

فصل اول از باب سیم

رسید و گفت شکار را از دست من گرفتی من چند روز است که از پی این
 شکار هستم و چون حق تعالی امر فرموده بود که انرا مایوس نگرداند پاره
 از گوشت مرا بخود برآورد و نزد ان افکند چون پاره دیگر را برداشته
 مرد را بکندید که مرا افکاره را بدید چون ما مورد شده بود که از ان بگریزد
 و بگریخت و بر کشت شب در خواب با و گفتند که آنچه ما مورد شد بودی که بگریخت
 داشتی که انها چه بود گفتند گفتند که ان گویه صورت غضب بود بدست که
 آدمی که غضب ناله شد خود را نمیبیند از پستیای غضب که خود را نمیبیند
 و چون خود را ضبط کرد و قدر خود را شناخت و غضبش ساکن شد عاقبت
 مثل ان لقمه طیب لذیذ است که خوردی و اما انظشت پس ان عمل صالحی است که
 چون بنده انرا میخواند و محقق میکرد اند حق تعالی البتة ان را ظاهر میکرد و انرا
 برای آنکه در دنیا و ازینت دهد بالچه از برای او و خبر مینماید از ثواب ان
 و اما مرغ پس ان مثل شخصی است که نور انصیت میکند باید که نصیحت او را قبول
 نماید و اما باز پس ان مثل شخصی است که از تو حاجتی طلب نماید و اما تو میگوئی
 و اما گوشت مرد را بکندید ان غیبت است از ان بگریزد و بداند که هر چه
 فطرت در قوه غضبیه در اصل خلقت بر سر قهند تقریط است و فطرت
 و اعتدال است اما تقریط در چنان اشخاص است که قوه منفعله ندارند و
 جزء قار در ایشان ضعیف است حیث و غیرت ندارند و در وقتیکه منکر
 را مشاهده مینمایند مکتوب میکنند و متغیر نمیشوند و شاید بهر تیرند
 که بر حلال و حرام خود غیرت ندارند و این از اربع خصال است و
 مذهب هم است عقلاً و شرعاً و عرفاً و جناب ائمه امیر مومنین و سید انبیاء
 که با آنها البتة چاهد الکفار و المنافقین و غلط علمهم و در این دیگر
 استند علی الکفار و شدت و غلط از آثار قوه غضبیه است و اما

در آنکه غضب بکسر میسر است

۴۵

جانب افراط است که غالب شود قوه غضبیه بر عقل و دل و از سیاست و طاعت ایشان بیرون رود چنانچه از برای اکثر مردم میدهند قوه اعتدالی است که گذشت که غضب کند و اظهار آثار آن در جائیکه مملکت است عقل و شرعاً مانند جهاد و امر معروف و نهی از منکر و کتمان کند در عکس آن و بایست انسان معالجه خود نماید و مستخلص شود از دو طرف افراط و تفریط این حالت بقوه اعتدال که صراط مستقیم است و معالجه غضب و وصول آن در وقت هیجان آن باموردی چند میشود بعضیش علمی و بعضیش عملی اما معالجه علمی آن پس امور پنجگانه است اول آنکه تفکر نماید در احادیثی که مذکور شد در فضیلت کتمان غیظ و عفو و حلم و تحمل و رغبت نماید بان ثوابهای بزرگ و فواید بزرگ باین تشقی جزئی حقیر و محروم شود از آن ثواب و مستحق عقاب عظیم شود و بعد آنکه نظر کند باحوال پیغمبران و اوصیاء و اولیا که چه مشقها کشیدند و چه از اسرها صحتها شدند از مردم و حلم فرمودند خصوصاً حضرت سید الانبیاء و اهل بیت طاهرین چنانچه روایت کرده است که حضرت خاتم الانبیا ابراهیم میرفتند اعرابی آمد از پشت سر و ردای آنحضرت را گرفت و کشید چندانکه اثر آن در گردن مبارک حضرت ماند گفت ای محمد عطا من بده حضرت رو بست و او کردند و تبسم فرمودند و باو عطای جزای خود مقدار آن انحال حضرت علی در نعمت انتخاب فرستاد که آنک را لعلی خلق عظم و حضرت امیر علیه السلام از صحنه راه و اوصیاء خود کشیدند و در هنگام قتل عفو فرمودند چنانچه در جنگ جمل چه شمشیر بر ویش کشیدند و اصحابش را کشیدند و مجروح کردند و همین که دست بر ایشان یافت عفو فرمود و عایشه رضی الله عنها نهایت محبت بمذنبه فرستاد و هفتاد زن

فصل اول از باب ستم

همراه کرد و مروان ابن الحکم را با ان ازارها که بان حضرت رسانیده بود
 رها کرد و عبد الله ابن الزبیر را بان شدت عدل و شرف ازارها که بان
 جناب رسانیده بود بعد از اسیر شدن رها کرد و بعد از حضرت بن زبیر
 بلج لعین او را امر بکشتن فرمود و حضرت امام حسن را وصیت فرمود
 که او را بکفرت بیشتر نزنید و کوش و بینی او را مبرد و از طعام و شراب
 که من بخورم یا و هم بدیدید چندین هزار خانجی در میان اصحابش بود
 و آن مفسد اهل ایمان را علاوه بر بکفر نسبت میدادند و کتایبها را می گفتند
 و عفو می فرمود و متعرض ایشان نمیشدند و پیوسته چون حضرت امیر
 بجنات عمر و بن عبدود در رفتند در دفعه اول که بر او ظفر یافتند شمشیر
 برانزدند و اصحاب بعضی حضرت را طعن کردند که فرصت را فوت کردی حضرت
 رسول آخری که سبب توقف ناخبر را بیان خواهد کرد از برای شما چون
 بار دیگر آنحضرت بر او ظفر یافتند و او را کشتند بر کشتن حضرت رسول
 از علت توقف ناخبر سوال فرمودند حضرت امیر فرمود که در اول فاش
 گفتند اربهان بر روی من انداخت تو سید که مباد اکشتن او از روی
 غضب باشد مراد نفس نه از برای خدا پس او را کذاشتم تا غضبم فرو
 نشست و خالص از برای خدا او را کشتم ستمی آنکه متذکر شود غضب
 پروردگار و آنکه معاصی خودش بشمار و با وجود این امیدوار است عفو
 و حلم پروردگار پس خودش بر غیر حلم کند و عفو نماید چهارم آنکه فکر نماید
 که شاید عقوبت این غیظ و غضب تشفی عقوبتهای دنیوی و عدل و
 چند مصیبتی باشد که میشود و خیر الدنیا و الاخره خواهد شد پنجم آنکه در
 اغلب اوقات سبب همچنان غضب این است که مباد در نظرهای مردم
 و ذلیل شود پس فکر کند اول آنکه انسان از جناب اقدس الهی باید غریب شود

در مدّت غضب

نزد مخلوق و ثانی آنکه جناب اقدس الهی در صورت تشفی غبط و غضب
بدن و دلش میبکند و میبیند آنکه بدانکه فردای قیامت در محشر خلا یون
مظلوم در میان ظالم خواهد گرفت و انواع انتقام ها از او خواهند کشید
که افضح و ذلت و حقارت آن بمثل بشی از این در بیشتر است و اما علم
علی پس آنستکه پناه بخدا ببرد و بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم اگر آتش
باشد نبشند اگر نشسته باشد سر از شود و اگر باینها چاره نشد وضو
بکمر با غسل کند و این معالجه های عملی در احادیث نبویه وارد شده است
و اسرار آن معلوم است اما استعاذه چون این از شیطان بعین می شود
پس باید پناه از آن بخدا برد و اما نشستن و دراز شدن از برای آنستکه
قدر خودش بداند که از زمین مخلوق شده است و این تفرعن بان لا یولی
و اما وضو و غسل پس بجهت آنستکه غضب از اتش است و حرارت غیر
و اطفای حرارت و اتش بآب میشود فصل بی و می در معنای حقد و کینه
و سببش و معالجه آن بدانکه حقد و کینه از تالیف غضب است بعد از آنکه
غضب بکینده بعد از اینها غضب و عجز از تشفی در حال بر میگردد بباطن
و در باطن محقق میشود و حقد میشود و معنای حقد آنستکه بر غضب
کنند از آن شخصی که غضب بر آن کرده بسیار بدش میاید و متنفر میشود
و همیشه این کینه در دلش میماند و این از قیاس صفات نهمه است چنانچه
حضرت رسول فرمودند که مؤمن کینه دل نمیشد مثل امور چند میشود
از صفات نهمه مانند حسد که آن کینه که در دل طرد باعث میشود
بر آنکه ثمنای نروال نعمت از شخص نماند و اگر نعمتی باو برسد مهمو و
مغمو میشود و اگر مصیبتی باو برسد خوشحال میشود و باعث هجران
و طعنه او و غیبت کردن او و سخره و استهزاء باو و سایر اذیتها

فصل دوم از باب بیستم

و علاج این است که بهمان طوریکه با انشخص سلوک میکرد قبل از این
 از دنیا داشت و تواضع و اختلاط و غیره بهما وضع فرمائید و اگر تو
 که علاوه بر این اکرام و احسان برادر باره او زیاده نماید بجهت صیاحه
 و شیطان فهو نور علی نور و این مقام حد یقین است و در حدیث
 نبوی^۳ وارد شده است که فرمودند خبریدیم شماها را بر بهترین
 اخلاق اهل دنیا و آخرت و ان اینست که عفو نمائید از آنکسی که بر شما
 ستم کرده است و نیکی نمائید با آنکسی که شما بد کرده است و صله تمام
 آنکسی که تو را قطع کرده است و چیز بدید با آنکسی که توجیه میدهد
 و در حدیث باقری^۴ فرمودند که پشمانی بر عفو کردن بهتر و اسان تر از
 پشمانی بر عقوبت است و در حدیث معتبر وارد شده است که هر
 کس که با بر دست حضرت امام زین العابدین^۵ میریخت بر تو از دست
 افتاد و سر مبارک آنحضرت را محروح کرد حضرت سربالا کردند کنیزت
 گفت که حق تعالی میفرماید الكاظمين الغيظ فرمود خشم خود را فرو خوردم
 باز گفت که والعاقبين عن الناس فرمود که خدا از تو عفو کند که عفو
 کردم باز گفت والله يحب المحسنين فرمود بر و که تو را از اد کردم از
 برای خدا و بر و آیت دیگر منقول است که کنیزی از کنیزان آنحضرت^۶
 داشت که در آن کاسه طعامی بود و از ترس بر نکش نزد شد
 حضرت فرمود بر و که تو را از اد کردم از برای خدا و بر و آیت
 دیگر وارد شده است که شخصی آنحضرت^۷ را دشنام داد غلامان آنحضرت
 قصد او کردند حضرت فرمود که بکن از بدش که آنچه از بد پنهانی
 پوشیده است ترا براه از آنست که یا نسبت میدهد پس رو بآن
 شخص کرد و فرمودند که ایا تو را حاجتی هست از مرد بخجل شد

در تعریف حلم و کظم غبط

حضرت فرمود که جامه با هنر از در هم با وعطا کردن دان مردگر بان
و بر کشت و فریاد میکرد که کواهی میدهم که تو فرزند رسول خدائی
و در روایت دیگر منقول است که شخصی آنحضرت را دشنام داد حضرت
فرمود که ای جوان عقبه بسیار دشواری را خورده پیر پیش داریم اگر من از
عقبه خواهم گذشت از کشته تو بر و اندام مرا و اگر در آن عقبه چنان خواهم
ماندم من بدترم از آنچه تو میکوشی و نیز مر و هست که شخصی با آنجنابان
میکشید حضرت طاعت و نمیشدند اما چون گفت که تو را میگویم حضرت فرمود
که منم از تو عفو میکنم و میکنم و نیز مروی است که روزی جمعی در
خانه آنحضرت معلمان بودند غلام بر بالای که در تنور بود پیر و آورد
خواست که بتجلیل بر سر سفره او و جوان از دستش افتاد و بر سر طفل
صغیر آنحضرت خورد و اطفال کشته شد و مرد غلام متحیر و مضطرب
شد آن امام همها چون اضطراب غلام را دید ندگفتند نوعا این
علم را نکردی مضطرب مباش و متحیر مشو تو را ازاد کردم و از روی
بشاشت طعام را بختار خوراید بعد از آن بدفن طفل مشغول شد
و در روایت دیگر آنحضرت بزکوار بر جماعت کشتند و شنیدند که
غیبت آنحضرت میکنند ایستادند و فرمودند که اگر مراست میگوئید
خدا مرا پیام زد و اگر دروغ میگوئید خدا شمار را پیام زد و بستند
مر و هست که حضرت صادق (ع) غلامی از غلامان خود را برای کاری فرستاد
و بر پر کشت حضرت از عقبش بیرون آمدند و دیدند که خوابیده است و با
پدرش نشستند و برباد رفتی که در دست نشاند و را بآباد نزدند تا بیدار
شد فرمودند که ای فلان والله که تو را اینست که شب روز هر دو
بخواهی شب از برای تو و روز از برای ما باینجهام در میان

باب چهارم در بیاض است

حسد است که از نتیجه های حق است چنانچه حق در نتیجه های غصب
 است و در این دو فصل است فصل اول بدانکه حسد بدترین
 صفات ذمیه نفسانیت و اول معصیتی که حق تعالی را کردند و عصیت
 شیطان بود که باعث حسد بود و اباب و اجناس که در ملامت آن وارد
 شده است بسیار است و در احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه
 وارد شده از حضرت پیغمبر ص و ائمه اطهار که حسد ایمان را میخورد چنان
 اتش همز را میخورد و بسند معتبر از حضرت رسول ص و پیوسته که حق تعالی
 بحضرت موسی وصیت فرمود که ای پسر عمران حسد بر مردم مگیر
 آنچه عطا کرده ام ایشان را از فضل خود و نظر خود را بسوی آنها میفکن
 و نفس خود را از پی آنها مگیر بدتر بیکه کسی که حسد مردم میبرد
 دشمن نعمتهای من است و منع کننده قسمتهای من است که قسمت
 کرده ام میان بندگان خود و کسی که چنین باشد من از او نیستم و او از
 من نیست و از حضرت صادق ع مرویست که حضرت لقمان پسر خود را
 وصیت فرمود که حسد را سر علامت است چون غایت بد غیبت
 میکند و چون حاضر شد قتل میکند و چون مصیبتی بهم رسد شما
 میکند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسودی را راحت نمیباشد
 و معنای حسد آنست که زوال نعمت را از محسود خواهد و اگر از برای خود
 مثل آنچه او دارد یا بیشتر خواهد و از داشتن او مضایقه نداشته باشد
 این غیظه است و گاهی منافسه گویند چنانچه حق تعالی میفرماید و فی
 ذلك للناخس للنافسون و غیظه و منافسه اگر در امور دنیا باشد
 مباح است و اگر در امور دینی و در صفات حسنه باشد مکروه و
 مستحب است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که

بیان مذمت حسد است

مؤمن غبطه نمیکند اما حسد نمیبرد و منافق حسد میرد و غبطه
نمیکند و باید دانست که حسد از امراض عظیمه است که باعث بر خست
دنیا و آخرت میشود و چون صاحب حسد از الوافقت بر از محسود ^{محبود}
هر کس را که در تنقی می بیند از رده است از اینکه این نعمت را او چو دارد
و این ممکن نیست که نعمت خدا از هر کس بر طرف شود لهذا او همیشه از
خلق بد خو و در شکست و محنت است و هم چنین صاحب حرصی که میخواهد
جمع مالها علی الذوا باشد و این مطلب هرگز او را عیش نیست لهذا
پوشیده در عالم است و صاحب این خلق بد پیوسته با خلق در عداوت
است و این عیش نمیشود که همیشه او غالب باشد لهذا پیوسته
در تعب است و خسر دنیا و الآخرة و بدانکه آنچه مستفاد میشود از
انخبار این است که اصل حسد اخلاص نیست و امکان ندارد
که از آن مستخلص شود و آنچه مذموم است و باید اجتناب نمود
اظهار آن بزبان یا سایر اعضا است چنانچه در حدیث نبوی وارد شده
است که سه چیز است که احدی از آنها نجاتی نمیداند بجز بدی
که بد و تطییر کردن و حسد کردن و خواهم خبر ده از شرطی است که
از زرد و وبال این ها هر گاه کان برده اید بان گمان اعتماد ممکن
و اگر تطییر میکنی بکنز و التفات ممکن و اگر حسد میکنی ظلم نکن خلاص
از برای حسود بتر حالت هست اول آنکه از آدم موزی بد شر ^{بد}
بالطبع و خوشش میباشد که بدی بان برسد و لیکن مقتضای عقل
که رجوع میکند بد شر میباشد از نفس اماره خود شر که چرخش ^{بد}
از رسیدن الم و بیک و از بیت بان موزی و ملاومت میکنند نفس
خود شر و این حالت قطعاً داخل معاصی و گناهان نیست و بر

فصل اول از با چهار

ان معاقبت نمیشود و داخل قدرت و اختیار نیست و می دانند که اذنا را
 خوشحالی بنگهد که با نرسیده و اظهار میکند بدی بسبب آن نعمتی که با نرسیده
 در زبان یاد در سایر جوارح و اعضاء و این قطعاً محظور است و حرام است
 و از جمله کبائر خواهد بود و می دانند که در دل خود حسد میکند و متوجه
 نمیکند خود را بر این حالت اقامت می کنند جوارح و اعضاء خود را
 از اطاعت کردن حسد و اظهار نمیکند از زبان یا دست یا مانند آن
 و این قسم خالی از اشکال نیست و آنچه معلوم میشود از بعضی اخبار که
 عقلی بر آن نیست و احوط و اولی آنست که مجاهده با نفس امّاره خود میکند
 تا بتوفیق الهی مستخلص شود **فصل دوم در علت استباحه حسد**
 ان بدانکه استباحه یا عداوت است هر یک که خوشش نیاید که دشمن خود
 در نعمت و رفاهیت بدر بند خوشش نیاید که او را در مصیبت و بیکار بند
 یا آنکه سببش تکرار است یا نعمتی که میل انده که بغفلان کس این نعمت
 و خودش بغفلان مرتبه برسد تکرار و تفاخر تعزیز خواهد کرد آن محسوس بر حامت
 و این تاب نیاورد پس باینجه تمنا ی زوال نعمت آن میکند یا آنکه حاسد
 میترسد که این محسوس بعد از آنکه بغفلان مرتبه برسد نعمت را محبت میکند در امور
 من و با عت تقویت منافع و اغراض من میشود یا آنکه حاسد طاعت را با عت
 و خوشش نیاید که کسی مرتبه خودش برسد یا آنکه سبب حسد محسوس خیرات نفس
 است و علاج حسد و امر است یکی علمی و یکی عملی اما علمی پس آنست که بداند
 حسد این ضرر است بر حاسد در دنیا و در آخرت و ضرر بر محسوس ندارد
 نه محسوس دنیا و نه محسوس آخرت بلکه شاید نفع او باشد پس اینچنین حادث
 دشمن نفس خود شد و دوست دشمن خود و این حامد در دنیا همیشه
 و مهمو و مغوم و دگر بهیابا بعلت آنکه نعمت های خیر اقدس الهی غییر

در معالجه حسد است

مثلاً هی است و در آخرت معلوم پس خسر الدنیا والاخره خواهد بود
 و اگر مکش کند اصل زمین و آسمان و بخوانند نم تنبکه خدا بقای آن
 بر محسود بخوانند از ایل یکند نم تنبکه و از برای محسود که دشمن خودش
 است منفعت دینی دارد بعثت آنکه مظلوم است منفعت دنیوی که
 دشمن خودش هم باشد در غصه و الم می باشد و اما معالجه عملی این است که به
 ببند تقاضای حسد خودش چه چیز است از اقوال و افعال پس تکلیف کند
 نفس خود را که ضدان بعمل بیاورد مثلاً اگر باعث میشود حسد بر آنکه بخش
 و شتم و بختان و غیبت نماید و ادارد نفس خود را که مدح و ثنا و تعریف
 و توصیف او کند و اگر حسد باعث میشود بر تکبر بر او نفس خود را و اداد
 بر تواضع و اگر امو او و اگر باعث میشود بر قطع احسان و انعام بر او لازم
 نماید بر خود که انعام و احسان بکند بر او نماید هم چنین محسود وقتی که مثلاً
 این امور را حسد نماید اخلاص کیش او میشود و انوقت حامد دشمن می باشد
 محبت و دوستی که نمایان طرفین حسد بر طرف میشود از مابین **باب**
 پنجم در باب وراثت آن و سبب و علاج و اقسام و افراد آن و تحقیق
 این امور در چندین فصل میشود **فصل اول** در قهر و مدغمت بر یا خضر
 صادق از جد بزرگوار خود حضرت رسول ص و این که ربه که انحضرت فرمود که
 اجتناب کنید از پدر بایدهر تنبکه آن شر است بخدا و مرائی نایدهر روز قیامت
 بچه نام میخوف اندای کافر ای بد که رای مکارای زبان کار ثواب عمل تو را
 مشاء مزد تو باطل شد تو را در این روز بصره نیست برو من خود را بطلد
 از کسی که از برای او کار کردی و بسند صحیح از حضرت موسی بن جعفر
 مرویست که حضرت رسالت پناه فرمود که در روز قیامت جماعتی را حق تعالی
 امر میفرماید که بجهنم روند پس خطاب فرماید بالاک که بگو با تش که قدم های

پانجمین فصل اول در بیان

ایشان از انشی را ند که ایشان بپای خود بمساجد می رفتند و روی ایشان را نشو و نما
 که وضو را تمام و کامل می نمودند و دستهای ایشان را نشو و نما می دادند
 بدرگاه من بر می داشتند و زبان ایشان را نشو و نما می دادند و ایشان می خواندند
 پس خازن جهنم بایشان گوید که ای اشقیای چه کرده اید با این اعمال مستحق
 چه می شنید اید ایشان گویند که ما کارهای خود را از برای غیر خدا
 می کردیم در این روزها گفتند که من خود را از کسی بگرد که کار را از برای
 او کرده اید و آنحضرت صادق مرویست که لغمان فرزند خود را وصیت
 کرد که مرا بکنند مرا مشرک است چون تمام است در غایت شکر گیل
 و بهیستی بنماید و در نزد مردم بجای می ایستد و هر کار که میکند تو
 داند که او را بر آن گذاشته باشی گفتند و حضرت امام محمد باقر فرمود
 که کسی که بر پای مردم نماز گذارد او مشرک است و کسی که زکوة
 بر پای مردم دهد مشرک است و کسی که روزی بر پای مردم بگذرد
 مشرک است و کسی که حج بر پای مردم کند مشرک است و هر که شریعت
 خدا را بر پای مردم کند مشرک است و خدا قبول نمیکند عمل را بکنند
 و آنحضرت صادق فرمود که هر دینی مشرک است بدستیکه هر که
 از برای مردم کار کند مزدش بر مردم است و هر که از برای خدا کار کند
 مزدش بر خدا است و نیز از آنحضرت مروی است که فرمودند هر بنده
 که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست کند نیکو در روز قیامت
 حکم آنکه خدا نیکو او را بر خلق ظاهر گرداند و در توحید دیگر فرمود که هر که
 اندکی از عمل خود را از برای خدا بگذارد خدا از آن بر خلق ظاهر
 سازد و کسی که بسیار از اعمال را با تعب بکند و بیداری شبها بقصد
 مرا بکند البته عمل او را در نظر انجماء که ایشان را منظور داشتند

فصل در اقسام رب و در جان

و اندک نماید فصل دوم در اقسام رب و در جان بدانکه اقسام
 رب بسیار است و در اینجا اشاره به بعضی از افرادش میشود اول آنکه
 رب با اصل ایمان و اسلام کند و صاحب این از منافقین است و شاید
 از کفایت بر باشد و در جهنم مخلد است و هم رب را در اصول عبارت است
 مانند صلوة و زکوة و حج و روزه و جهاد که این اعمال از برای خدا بجا آید
 و اگر مخفی بطبع بود و کسی بر او مطلع نمیشد و خوف از خلق و عذاب ایشان
 نداشت بعمل نماید و این نزدیک است به قسم اول و صاحب این قریب است
 به تبه کفر و از سابق اسان تر است و سیم رب را کردن در نوافل و مستحب
 و جماعت و این نیز از جمله محرمات است اما از سابق اسان تر است چهار
 رب را کردن در وصف عبادت مانند طول دادن رکوع و سجود و قرائت و
 صوت و از این قسم و گاهی رب را افعال میشد مانند رب با وعظ و کلام فصیح
 بلیغ و حفظ احادیث و قصص و حکایات از برای جلب قلوب مردم و گاهی
 در افعال میشد و افعال گاه هسته نبوی میشود مانند رب بلباس خوب
 و استعمال بوی خوش و نگاه داشتن خدام و غلام و کنیز و امثال آن و
 اینها اگر بقصد اظهار تعفف از خلق و اظهار غنا و اظهار نعمت خدا و مانند
 آن باشد خوب است و ممدوح است و اگر بقصد تکبر و تجبر و تفاخر و عجب
 و علو منزلت باشد حرام و مذموم و گاهی قصد مرئی از رب یا تمکن از
 است مثل آنکه اظهار صلاح و تقدس و ورع میکنند تا آنکه مردم بر
 او اعتماد نمایند و امانت نزد او سپارند یا ولایت بر اموال و اوقاف
 و ایام باو آکن آرند و غرض او اکل اموال مردم باشد و گاهی قصد او
 بر باریافت است که عزیز و مکرم و محترم باشد نزد خلایق و گاه هست
 از باطلی باشد مثل آنکه باعث ویرانگری و غنای الهی باشد و گاه

فصل در نماز باب پنجم

خفی میشود و آن چند قسم است اول آنست که عمل را در خلأ و ملاء
بعل میاورد اما آنکه در ملاء خوشه شرب میاید و نشاطی و رغبتی بهم
میهانند و در خلوت سست میشود و دوم آنست که عمل را در خلوت
میکند اما خوشش میاید که مردم بر علنش مطلع شوند و خوشحال میشود
و این اگر در ابتدای عمل قصدش محض رضای خدا باشد و بعد از آن
آن عمل نزد مردم خوشش آمده افتخار الله ضربه ندارد و گاه هست خود
اظهار عمل خود نماید بقول صریح بعد از وقوع ان عمل در خلوت مثل آنکه
بگوید فانه عمل را کردم و گاه هست اظهار آن عمل بکنایه و افعال میاید
مثل آنکه اظهار صفت کند و هموار حرف زنند و چرت زنند آنکه معلوم
شود که این نیت کرده و بخوانی کشیده و روزه گرفته و گاهی بر اخفی از
سابق میشود که عمل را در خلوت میکند و کسیر بر او مطلع نمیکند و ظاهر
آن نمیکند و خوشش نماید از اظهار آن ولیکن خوشش میاید که مردم
سبقت بسلام بر او نمایند و منتهای اعزاز و اکرام با او نمایند و سعی در
خدمتگذاری او نمایند و اگر خلاف آن ببینند بسیار اوشاق میشود و
با پنجه معلوم میشود که عمل او ناقص است و در نظر او بود از انطاعاتیکه
بعل آورد این امور و اگر انطاعات از او صادر نمیشد این توقعات از
صردم نمیمود و گاهی انسان ترجیح خلوت بر ملاء میکند و عمل را بعضی
این قسم از ریاضت اندازد بر آنکه اگر عمل او خالص بود و از برای محض
رضای خدا بود چرا میبایست بر او تفاوت کند خلأ و ملاء و گاهی میباید
میشود از برای عمل خیر و متنبه میشود که قصد او خالص نیست و قصد
او بر این است و میگوید چرا از حمت بکشم و متحمل قصد بجم و مشقت شوم
و عمل من باطل و عاقل نشود و علاوه بر آن معاقبت شوم و ترس میکند

در اقسام اعمال برپا است

اعمال را و این را نیز از اقسام برپا دانسته اند زیرا که شیطان منتهای سعی میکند که عمل را فاسد کند و بعد از آنکه اصل عمل ترک شد شیطان خوشحال میشود و میگوید مرا از رحمت خلاص کرده اید **فصل سیم** در استبصار با و علو و ج ان بدانکه استبصار با لذت بردن از تعریف مردمان و فرار نمودن از آلام مذمت مردم و طمع داشتن در آنچه بزرگ در دست مردم است پس علاج مرئی این است که تفکر نماید در عقوبت برپا و آنچه فوت میشود از او در دنیا از صلاح قلب و توفیق و اضطراب حال بسبب ملاحظه کردن رضای مخلوق و آنچه متعرض آن میشود از عقوبت آخرت و رسوائی در محشر و ان اغراض فاسده و مطالبه نیت که در نفس او مستقر گردیده قلع نماید بتوسل به نواب اقدس الهی و تفکر در قضای این نشأ فانی و بی اعتباری دنیا و مال و جاه و آنکه هیچکس بدون اعانت الهی قادر بر نفع اینکس نیست و تفکر در عظمت عقوبات و وسعت رحمت و ثوابات الهی تا آنکه ان مطالب عظمه در نظرش عظیم شود و مطالب کلیدی و حقارتش بر او منکشف گردد و آنکه خود را عادت دهد بمحنتی کردن عبادات و طاعات و اگر اینها هم فایده نکرده علاج او منحصر است همچون اعظم و فاروق اقوام که تزلزل حربه نیا است و الا با وجود حربه نیا در قلب انسان و انهم مالک بهیوان و لذات اخلاص در عمل بهیست نیست و مثال او مثال شخصی است که در پای درختی خستیده بود و مینویسند مشغول شود با و با حضور قلب عبادت نماید و در این اثنا طیوسر چند بر روی انداخته خستیدند و او از آنها بلند گردید و این شخص از حضور قلب بازماند و بر سر او و متوجه دفع ایشان شد و بچو مشغول شد باز جمع شدند و چند آنکه ایشان را مبر اندر فایده نمیکرد شخص بیدار و با و گفت ای برادر من این درخت قبل

فصل سیم از باب پنجم

است از اینجا نوران خلاصی ممکن نیست اگر خلاصی میخواهی درخت را بکنی
چنین کرد و فارغ شد و همچنین ای نفس اگر خواهی عمل توان شوائب با
و حب جاه و عزت خالص باشد سعی نما که درخت محبت دنیا و شهر دار
مرغان خواهش ها و خیالات از دل خود بکن فان حب الدنيا را سر کل خطی
باب ششم در تکبر و ذم و قبح آن و انواع و اقسام و سبب و علاج آن
و تحقیق این امور در چند فصل واقع میشود **فصل اول** در قبح و مذم
تکبر است بدانکه تکبر از بدترین صفات نصیه است و موجودی است
دنيا و آخرت میشود و کفر و عناد کفار هر قومی از روی تکبر صابر شدند
است و اول معصیتی که خدا را کردند معصیت شیطاں بود که تکبر کرد
از سجده حضرت آدم و ملعون ابدا شد و از حضرت صادق پسر بیتا
از ادنای مراتب الحاد فرمود که تکبر ادنای مراتب الحاد است و در
حدیث دیگر فرمود که کبر ردای خدا است یعنی مخصوص اوست هر که
با خدا منازعه کند ردای او خدا زیاده کند پستی او را و از حضرت
امام محمد باقر منقول است که عزت ردای خدا است و کبر از ارادت
هر که چیزی از این دو صفت را بر خود ببندد خدا او را سر نگون در جهنم
افکند و در حدیث دیگر فرمود که کسی که داخل بهشت نمیشود که در دل
او بقدر سنگینی ذره از کبر باشد و از حضرت صادق منقول است
که در جهنم وادی هست برای متکبران که انرا سقر میگویند شکا
کرد بحق تعالی از بسبای که میخورد و سؤال کرد در خصیت نفس کشیدن را
پس چون نفس کشید جهنم از نفس او سوخت و در حدیث دیگر فرمود که
حق تعالی متکبران را در روز قیامت بصورت مورچه های ریزه
خواهد کرد که یا مال حلاوتی باشند تا حقیقتی از حساب ایشان نارغ شود

در تکبر است

در سر و ابت دیگر فرمود که هیچ بند نیست مگر آنکه در سرش جای
 هست و ملکی او را در دست دارد پس اگر تکبر میکند آن ملک بر دوش
 میزند که پست شو خدا تو را پست کند پس و متر نزد خود از هر کس عظم تر
 و در دیده مردم از هر کس حقیر تر است و اگر تواضع و فروتنی میکند خدا او
 بلند میکند و آن ملک باو میگوید که بلند شو خدا تو را بلند گرداند پس او بشود
 حقیر ترین مردم است نفس خود و رفیع تر از خلق است و دیده های
 فصل دوم در بیان انواع تکبر است بدانکه تکبر خود را بزرگ دانستن
 و اظهار کبر باو عظمت کردن و بزرگ کردن بر خود دانستن است و این انواع و اقسام
 دارد یک نوعش تکبر بر جناب اقدس الهی است چنانکه فرعون و غرور بودند
 و سایر انهاییکه از اینکه خدا بکبر می نمایند و بکنوعش تکبر از نابع شدن انبیا و اوصیا
 و علما و اهل حق و تکبر از انقباد و متابعت حق را قبول کردن فضیلت حاکم
 که حق تعالی ایشان را تفضیل داده است مثل انهاییکه متابعت انبیا و اوصیا و
 اهل حق را نکردند و گاهی تکبر بر مردم و سایر خلق نماید و مردم را حقیر بشمارد
 و خود را از دیگران بزرگ میداند و این قسم گاهی بعلم میشود و گاهی بحسب قهر و گاهی
 بحسب تقهر و گاهی بعبادت و مرج و گاهی بحسب نسب و گاهی بحال و مال
 و گاهی بقوت و شوکت و انصار و اتباع مثل خاندانهای رفیع ساختن بر
 اظهار زبادت و جامهای نفیس پوشیدن و بر اسبان نفیس سوار شدن
 و خادمان بسیار داشتن بقصد تفوق و رفعت بر امثال و اقربان و فقر
 و مساکین و مثل انهاییکه از مردم توقع تواضع و شکسته گویانند خود نسبت
 بایشان توقع کنند و طبعشان مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و خوا
 عزت و رفعت داشته باشند و در راه رفتن و نشستن و برخاستن و سایر حرکتها
 و سکناات تکبر و وقار بر خود بینند و کردن کشتی کنند و در مجالس بالا نشینند

فصل و پیرا بیستم

طلبند و از اعمال چیز بگه منافی و قار ایشان است ابا نمایند و اکثر این امور را
 اخبار اهل بیت مستفاد میشود چنانچه از حضرت صادق علیه السلام و بیست که اعظم
 افراد کبران است که سفاهت شماری حقرا و حقیر شماری مردم را پرسیدند
 که سفیه شمرن حق کدام است فرمود که آن است که جاهل یا ناشی بگوید و طعن
 کنی اهل حق را و در حدیث دیگر شخصی با حضرت عرض نمود که من طعام بگو
 میخورم و بوی خوش میدویم و بر اسب نفیس سوار میشوم و غلام از پیش خود میبرم
 ایاد را بپوشانم و بجزیره هست حضرت فرمود که جفا و لعون است که مردم را
 حقیر داند و حقرا جهالت شمارد و در این گفت که من حقرا جهالت نمیشمارم و اوقات
 تحقیر مردم را نمیدانم فرمود که سبکه مردم را سهل شمارد و تجبر و زبانی بر ایشان
 کند و استعجاب و در دوایت دیگر حضرت رسول فرمودند که در وقتیکه
 امت من تجبر راه روند و دستها را در راه رقت دراز کشند و غلامان را با
 و روح خدمت ایشان کنند و جنگ و نزاع در میان ایشان بهم خواهند رسید
 و بدفع بیکدیگر مشغول خواهند شد و بپندد بیکدیگر و بیست از حضرت که هر که
 بنا کند بنائی از برای من بعد و بر با حق تعالی در روز قیامت از خانه او را ناهضم
 طبقه زمین طوق کند از آتش و در گردن او افکند و بعد از آن او را به جهنم
 اندازد صحابه بگفتند که یا رسول الله چگونه است بنا کردن بر با و سمع
 فرمود که آنست که زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباحات و مفاخرت بر بزرگان
 و غمی فرمود از آنکه کسی از روی خیلا و تکبر راه رود و فرمود که هر که جامه بپوشد
 و در انجام تکبر کند خدا او را از کائنات جهنم فرود آورد و در آن باشد و جهنم
 که او را بپوشد که تکبر و خیلا کرد و بسبب آن خدا او را در خانه اش را بنشیند
 فرود برد و هر که اغیال میکند با خدا مانع کرده است و هر چه از خدا و فرمود که
 هر که بغی و طاول کند بر فقیری یا او را حقیر شمارد حق تعالی او را خوار نماید و در روز

در علاج تکبر است

اع

قیامت بقدر هو و حیرت هار نه بصورت ادم ناداخل جهنم شوق فصل بیستم
اسباب تکبر و علاج تکبر است بد آنکه اسباب تکبر دو قسم است دینی و دنیوی و
دینی دو قسم است علم است و عمل و دنیوی پنج چیز است نسبت به جمال
و قوت و مال و کثرت اعوان و انصار است پس اگر سبب تکبر او علم است بد آنکه
که علم از برای عمل است و هر کس علم خود نکند شیطان است و مقتضای
علم او اینست که تکبر نکند و اگر سبب تکبر علم باشد بسیار است بد آنکه عمل
بدین حسن عاقبت خاتمه کار نمائید و شاید آنکس آنیکه بر ایشان تکبر بعمل
نموده عاقبتشان نخبه باشد و عاقبت خودشان بد باشد پس علم عامل همیشه خود
و تشویق از عاقبت و سوخته باید داشته باشد و هر کس احتمالی بدهد که
به از خودش باشد و اگر تکبر او بنسب باشد باید فکر بکند که تکبر کردن بحال
غیر عین حق است و اگر آنکه حسن نسبت به خودش را بداند که چه فایده بجای
او کرده است بودن او از فضل و فضل غیر باز بیل بودن خودش باید بداند
و جد حقیقی خود بشناسد که والد ماجد نزد بیک و نطفه منی نجیبی و جد العبد
اعلای و احوال ذلیل چنانچه در این شرحه بد خلق الانسان من طین جعل
نسله من سلاله من ماء مکهن و اگر تکبر او بحال باشد پس علاج او آنست که
بیک قدر ناممل فرماید در قبح باطن خود از بول و غایط و خون و قبح و رطوبت
فضلی که اگر خودش مشاهده کند متنفذ میشود و آنکه شبانه روزی چند دفعه بایستد
به بیت الحالتش ریخته و فکر نماید که از کجا بیرون آمدن از رحم حضرت قاضی و رات
و در آن مکان غذای او چه بود و بعد از این چه خواهد شد و بجائی خواهد رسید
که یکس از اجاب او متحمل رقت و غیبت او نمیشد و اگر او را بدین طریق
مست کند باید غسل کند و اگر تکبر او بقوت باشد باید ناممل نماید در آن
علل و امراض و افات و عاهاتی که بر او مسلط شدند و آنکه خودش

فصل هفتم از باب ششم

ضعیف تر از هر ضعیفی و اگر مکس از او چیزی بر دارد نمیتواند مستخلص نماید و اگر پشته داخل دماغ او بشود یا مورچه داخل گوش او بشود عاجز میشود و اگر خار در پای او برود عاجز میشود و اگر بکرو زرب بکند قوت یکساله از او میرود و هر قوتی که داشته باشد زیاده از قوت خرو و فیاض و شش و کما میباشد و اگر قوه منفعله داشته باشد بصفات بهائم فخر نمیکند و اگر تکبر او بغنا و مال باشد یا با انبیا باشد باید بداند که این تکبر نیست بچیز که خارج از ذات انسانی است این اقیح انواع تکبر است که تکبر بکند بچیز که بهو و نصیحا و کفار دارند و بچیز که در دمیبر دشو بداند این چیزها عار به است و محروم از دست کسی میگردند و بدست دیگری میدهند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر مر ویستند که فرمودند عجب در امر از متکبر فخر کنند و حال آنکه از نطفه خلق شده است در اخر جبهه و مر را کند بدو میشود و در میان این و حال آنکه که با او چه میکنند و چه بر سر او میآید و حضرت امیر فرمودند که عجب در امر فرزندانم که اولش نطفه است و اخرش مر را کنند بدو است و در میان این و حال آنکه بول و غایط است با اینحال تکبر میکنند و باید متکبر نباشند خود را نماید و بامری چند که موجب عکله تواضع است مثل دست نشستن بر مجالس و صحبت داشتن با فقرا و مساکین و ترک صحبت اغنیاء و ترک کارهای شکر که منافی تکبر است چنانچه منقول است که کسی که از کبر تو رسد یا خادم خویش خورد و گو سفند را بدست خود بد و شدی حضرت صادق فرمودند که هر کس با خود را پند کند و بر بغیا این خود پند نرند و چیزی که از باز او بر خود بخانه برد آید نمیشود و باید متکبر در این فکر نماید که تکبر نتیجه خلاف مقصود او میدهند زیرا که در تکبر عزت مطلوب میباشد و بجز بجز صادق و وجدان معلی شریف که متکبران در دنیا و اخرت ذلیل ترین خواهند و متواضعان عزیزترین

در عجبی اسباب و علاج آن

خلفند باید تفکر نماید در اطوار و رفتار پیشوایان دین که چه گونه توبه
و شکستگی میجوید با وجود آنکه جامع اخلاق و صفات پسندیده بودند
و اگر تکبر بر بندگی لایق بود باینها البت و اولی بود با **باب هفتم** در رفع عجب
و مذمت آن و اسباب و علاج آن و تحقیق این امور در چندین فصل
میشود **فصل اول** در مذمت و قبح آن بدانکه بدترین صفات ذمه
عجالت و عمل خود را خوب دانستن و خود را مقصّر ندانستن از حضرت امام
موسوی مرویست که بیک از فرزندان خود فرمود که ای فرزندی من بر تو باد عبادت
و اهتمام و عبادت و پیروی من هرگز نفس خود را از حد تقصیر در
عبادت و طاعت الهی و همیشه خود را در آن درگاه صاحب تقصیر بدان
بدستیکه خدا را نمیتوان عبادت کرد بخوبی که او سر او را عبادت است حضرت
امام محمد باقر عجلای فرمود که ای جابر خدا هرگز تو را از نقص و تقصیر
نبرد یعنی چنین کند که همیشه دانی که مقصّر و ناقصی و از حضرت امام رضا
منقول است که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و بعد
از آن قربانی کرد قربانی او مقبول نشد زیرا که علامت قبول قربانی اینست
آن بود که آتشی میامد و از او میسوخت چون که قربانیش مقبول نشد نفس
خود خطاب کرد که تقصیر هم از تو است و نقص از تو است و ناقصی
عمل از تقصیر و گناه تو است پس خدا و صی صوی او فرمود که مذمتیکه
نفس خود را کردی در درگاه ما بهتر بود از عبادت چهل ساله تو حضرت
امام موسوی فرمود که هر عبادتی که از برای خدا کنی در آن عبادت در
پیش نفس خود صاحب تقصیر باش بدستیکه بدکاران در همه اعمالی که میکنند
در میان خود و خدا مقصّرند مگر کسی که خدا او را معصوم گردانید با
و از حضرت صادق منقول است که خدا امید آنست که گناه از برای مؤمنان

فصل اول از باب هفتم

عجبت هست است و اگر نه این بود نمیکذاشت که هیچ مؤمنی بکناه مبتلا ^{نشود}
 و از آنحضرت منقول است که گاه هست آدمی گناهی میکند و از آن نادان
 و پشیمان میباشد و بعد از آن عمل خیری میکند مسرور و خوشحال ^{میشود}
 و از آن ندانست و پشیمانی باز میماند پس اگر بر آنحال اول میماند برای او
 بهتر بود از خوشحالی که آخری هم رسانید حضرت صادق فرمود که عالمی
 بنزد عابد آمد و پرسید که نماز تو چنان است گفت کمی مثل من از نماز
 او پرسند و حال آنکه من سالها است که عبادت میکنم پرسید که کرم تو
 چون است گفت انقدر میکنم که اشک از رومین جاری میشود انعام گفت
 که اگر خنده میکردی ترسان بودی بهتر بود از کرمی که باعث اعتماد و
 اعتقاد تو بعبادت شده است بدترست که عبادت که بران اعتماد داشته باشد
 بالا نگیرد و از امام محمد باقر منقول است که دو کس داخل مسجد
 شدند یکی عابد دیگری فاسق چون بیرون آمدند عابد فاسق بود و
 فاسق صدق و نیکوکار شده بود ز بر آنکه عابد اعتماد بر عبادت خود کرده
 بود و خود را از نیکان میدانست و این عجیب در خاطر او بود و فاسق
 در فکر کناه خود بود و نادان و پشیمان بود و استغفار میکرد از کناهان
 خود و از حضرت صادق منقول است که حضرت رسول ص فرمود که شیطانی
 روزی نزد حضرت موسی آمد و کلاه بی رنگهای مختلف بر سر داشت
 چون نزد پست رسید کلاه از سر برداشت و در برابر پستاد و سلام
 کرد حضرت موسی گفت تو کیست گفت منم ابلیس فرمود که خدا خانه تو
 از همه کس دور گرداند گفت صده ام تو را سلام کنم برای قرب ^{بیت}
 که نزد خدا داری موسی پرسید که این کلاه چیست که بر سر داری
 گفت باین پیر بایم دلهای بی ادب را فرمود که بگو کدام کناها ^{است} که

در مذهب عجب است

چون فرزندانم مرتکب آن شود تو بر او مسلط و غالب بشوی و کسی
 فقی که از خود سراضی باشد و عملهای خیر خود را بسیار داند و گناهانش را
 در چشم او اندک نماید پس حضرت صادق علیه السلام در خطاب خود که ای داود
 بشارت ده گناهکاران را و تبرسان صدقان را بشارت ده گناهکاران را
 که توبه ایشان را قبول ننمایم و گناه ایشان را عفو مپرمایم و تبرسان
 صدقان را که عجب نورزند بجملهای خود که هر بنده را که من او را
 بمقام حسنا در آورم و بعد از آن حساب او کنم هلاک میشود فصلی
 در معنای عجب و لغت های آن بدانکه عجب عبارت است از خوب
 دانستن عمل و از اعظم دانستن و اعتماد بر آن نمودن و از جمله اقا
 ان این است که باعث بر تکرر میشود و باعث بر فراموشی گناهان و
 حقیر شمردن گناهان میشود و بذل جهد در تلافی گناه ها نمیکند
 گناه میکنند که امر زده شد و طاعات خود را عظیم بشمارد و منت
 بر پروردگار خود میکند از پروردگار و فکر و دقت نمیکند در اوقات طاعات خود از
 سر با عجب و مانند آن و هر کس تفقد و قحط غفلت از اوقات طاعات خود
 عمل آن ضایع و باطل است عمل خالص کسپر است و باعث میشود عجب بر خاطر
 از عذاب و عقاب اجتناب اقدیر الهی و این مذهب است چنانچه فرمود و لا یمن
 مکر الله الا القوم الخاسرون و باعث میشود عجب بر آنکه تعریف خود را بکنند
 و این از جمله خصایص است و باعث میشود بر ترک استغاده و استسار و فتور
 در عبادات و طاعات است فصلی در استیلا و علاج عجب این بدانکه
 گاه عجب همان استیلا است که در تکرر مذکور شد میشود و علاج آن همان
 علاجی است که در تکرر مذکور شد و گاه استیلا عجب باقوال و افعال و
 اعمال و احوال خود نماید و امیاب این عجب جهل شخص و محض جهل است

فصل بیست و نهم در باب هفت

و علاج آن باینست مثلاً انسان یا عجب میکند یا فعال خود که اختیار
 او نباشد یا با فعال خود که اختیار او نباشد و قسم اول واضح الفساد و
 بدیهی القبح است زیرا که چیزی که اختیاری او نباشد معنی ندارد که عجب او
 بکند مثل صحت اعضا و ملائمت جوارح و مانند آن ها و قسم ثانی که اختیار
 او نباشد مثل فرع و تقوی و عبادت و سایر اعمال صالحه است پس باید
 فکر کند و تأمل نماید که سبب عجب باین مراتب اگر از جهتیه که معلوم او
 شد که این افعال از قوت و قدرت خود بدون کمک و اعانت جناب اقدس
 الهی صادر شده پس این چهل محض است زیرا که مجموع این اعضا و جوارح
 آلات و قدرت مخلوق خداست و نعمتهای جناب اقدس الهی است پس چگونه
 عجب میکند بچیزیکه از خودش نباشد و اگر عجب از این راه است که
 خودش سبب قربت شد و محل از برای طاعات شده باید فکر نماید که این
 قوت و آلات و اعضا و جوارح و سایر اسبابیکه باینها این اعمال را بعمل
 آورد از کیست و بعد از آنکه دانست که اینها از جمله نعمتهای جناب اقدس
 الهی است پس او را از تفضل او پروردگار پر او بدون وسيله و استحقاق
 پس میباشد عجب نکند بخود و تفضل جناب اقدس الهی که چگونه بر او
 انعام فرمود بدون استحقاق و اگر گمان کند که چون من محبت جناب اقدس
 الهی را داشتم باین سبب مرا توفیق عبادت و طاعت داد باینست فکر
 بکند که این محبتی که ادعا میکند نیز از جمله نعمتهای الهی است که تفضل
 او کرده بدون استحقاق پس عجب میکند از کرم وجود او پس هیچ معنی ندارد
 که عابد بعبادت خود و عالم بعلم خود و صالح بصالح خود و مال دار مال خود
 و قوی بقوت خود نماید بعلت آنکه مجموع این امور از تفضل الهی است
 مشغول بشود در ذکر و شکر او و باز بداند که این شکر نعمت اخیری است که شکر

در علاج عجب است

شکر دیگر میباشد هکذا آنکه بدانند که خودش عاجز و فاضل باشد و برادر
باب هشتم در قبح و مذمت دنیا و معنای دنیا و آخرت و اسباب جبه دنیا
و علاج آن و بعضی تمیلات در این باب و این امور در چندین فصل متضح
میشود فصل اول در بیان مذمت دنیا است بدانکه قبح و مذمت دنیا
از برای هر کس که اندک عقل و شعور داشته باشد ظاهر و هویدا است لیکن
چون شیطان و نفس اماره و هوس و رامتین ساخته در نظرها و عقل و
مشاء را از ملاحظه قباح آن حرف نموده لهذا عقلا محتاج شد بتنبیهات
و مواعظ و نصایح سیما مواعظ و نصایح که از مقرران رب الارباب و
مطلقان دنیا طافا لا رجوع فيه وارد شده است حضرت صادق فرمودند
که حق تعالی جمیع خیرات را در خانه جمع کرده است و کلید آن خانه
را زهد در دنیا گردانیده است و فرمود که حرام است بر دل‌های شما چسبیدن
شرقی از لذت‌های آن تا ترک دنیا نکنید و حضرت امیر فرمود که هیچ
خلقی معبودی ناصدقین نیست مانند ترک دنیا و زهد در آن و فرمود
که علامت رغبت ثواب آخرت ترک زینتهای دنیا است بدستیکه زهد
در دنیا کم نمیکند از آنچه خدا از برای آنکس قسمت فرموده است پس کسی غبن
دارد که بهره آخرت را از برای دنیا ترک نماید و حضرت صادق فرمود
که روزی حضرت رسول محزون از خانه بیرون آمدند ملکی بر آنحضرت نازل
شد و کلیدهای خزاین و کنجهای زمین را برای آنحضرت آورد و گفت
ای محمد این کلید کجای دنیا است پروردگار من میفرماید که بکشائین
های دنیا و آنچه خواهی بردار از مرتبه تو نروم و ما چیزی کم نمیشود حضرت
فرمود دنیا خانه کیست که در آخرت خانه نداشته باشد و از برای
دنیا جمع میکند کسی که عقل نداشته باشد ملک گفت که بحق خدا و تدبیر

فصل اول از باب هشتم در بیان

که تو را راستی فرستاده است که همین سخن را از ملک شنیذ که در اسما
چهارم میگفت در هنگامیکه کلیدها را بمن میداد و در حدیث دیگر
فرمود که حضرت رسول اکن شتند بر بن غاله مرده کوش بریده که در میان
افزاده بود پس با صاحب خود فرمود که این بن غاله چندان زرد گفتند که زرد
بود بیکد هر هفتی نزد حضرت فرمود که بحق آن پروردگار که جان
من در دست او است که دنیا خواست تراست نزد خدا از این بن غاله نزد
صاحبش و در حدیث دیگر فرمود که هیچکس طلب حق از راهی نکرده است
بجز از راه ترک دنیا و فرمود که مرا ایمان را تنها بدش و حرام است لذت
ایمان بر شما ناز دهد در دنیا نوزید و فرمود که هرگاه مؤمن خود را از
محبت دنیا خالی کند بلند مرتبه و رفیع قدر میشود و لذت و چاشنی
الهی را میباید او نزد اهل دنیا چنان است که کو با دیوانه شده است
و عقلش مخلوط شده است و لیکن نه چنین است بلکه شیرین محبت الاهی
با دل و مخلوط شده است و باین سبب بغیر خدا مشغول نمیشود و فرمود
که دلی که از محبت دنیا و کدورتها صاف و خالص شد زمین پران
دل تنگ میشود تا میل یایمان میکند و بجانب رفعت پرواز میکند
از حضرت صادق منقول است که حق تعالی حضرت موسی و حج نموده
که ای موسی دل خود را بدینا صایل مگردان مثل صیل کردن ظالمان
و دوست مدار دنیا را مانند دوستی کسی که دنیا را از پدر و مادر
خود اخذ کند ای موسی اگر تو را بخود بگذارم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غنا
خواهد شد محبت دنیا و زینتهای آن ای موسی بپشتی بیکم در خیر است و
طاعات بر اهل خیر و ترک کن از دنیا آنچه را بآن احتیاج نداری و
دیدن خود را میفکن بسو هر که فریب دنیا خورده است که او را

در مدّت دنیا

بخود گذاشته اند و بدان بدستیکه هر قدر ابتدای آن محبت دنیا است
 و از زو و مکن حال کسیر که مال بسیار دارد که با بسیار بی مال است و گناه
 میباشد بسبب حقوق واجب که خدا بر مال دارد و از زو و مکن حال کسیر
 که مردمان از او راضیند تا ندانی که خدا از آن راضی است و از زو و مکن
 کسیر که مردم اطاعت او مینمایند بدستیکه اطاعت کردن مردم او را
 و متابعت او نمودن بر خلاف حق باعث هلاک او و متابعت است و
 حضرت امام رضا فرمود که عیسی بن مریم بخاریون فرمود که ای نوح علیه السلام
 از رده مباحثید بر آنچه از دنیای شما قوت میشود چنانچه اهل دنیا از
 غیبا شدن از قوت دین خود اگر دنیای ایشان سالم باشد و حضرت امیر
 فرمود که چه گویم در وصف خانه که او لش مشقت و عنا است و آخرش
 نیستی و فنا است و در حلالش حرام است و در حرامش عقاب است و هر که
 غنی میشود در آن مفتون است و هر که محتاج میشود محزون است و هر که
 از برای او سعی میکند بدش نیاید و هر که ترکش میکند روبا و
 میاورد و هر که خواهد از احوال او عبرت گیرد و بینا شود او را بعیب
 خود بینا میکند و کسیکه بر غیبت کسی از نظر نماید گوش میکند
 شیخ صدوق روایت کرده است که چون حضرت رسول از سفری ^{جمع}
 میفرمودند اول بخانه حضرت فاطمه تشریف میردند و متوجه میمانند
 و بعد از آن بخانه زنان خود میفرستند پس در بعضی از سفرهای آن حضرت
 حضرت فاطمه دودست نرخی و قلاده و دو گوشواره از نقره ساختند
 و پرده بردارخانه او بچند چوین حضرت مراجعت فرمودند بخانه فاطمه
 داخل شدند و حجاب بردارخانه توقیف نمودند و آنحال را مشاهده نمودند
 غضبناک بیرون رفتند و مسجد درآمدند و بنزد منبر نشستند حضرت

فصل اول از باب هشتم

فاطمه گمان بردند که برای آنها حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله} چنین غضب آمده پس کردند
بند و دست و پنجه و گوشواره ها را آکندند و پرده را کشیدند و همه را بنزد
حضرت فرستادند و با شخصیکه آنها را برد گفتند که بگو که دخترت
سلام می رساند و میگوید که آنها را در راه خدا دیده چون بنزد آنحضرت
آوردند همه مرتبه فرمود که کرد آنچه میخواستم پدرش فدای او باد و فاطمه از
محمد و آل محمد نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا بر او پیشتر میبوی خدا
دینا کافر را شریقی از این پیدا پس برخاستند و بجانب حضرت فاطمه
داخل شدند و بنزد و پیستند و روزی حضرت امیر در بعضی از باغهای
بیلی در دست داشتند و اصلاح آن باغ میفرمودند ناگاه زنی پیدا
شد در غایت حسن و جمال و گفت ای فرزند ابوطالب اگر مرا تزویج نمائی
تو را غنی میکنم از این مشقت و تو را دلالت میکنم بکنجهای زمین
و تازنده باشی پادشاهی داشت حضرت فرمود که نام تو چیست گفت
نام من دنیا حضرت فرمود که برگرد و شوهری غیر از من طلب کن که تو را
در من مهر نیست و باز مشغول ببل زدن شدند و در حدیث ^{مصطفی}
و امر شده است که حقتعالی و حق فرمودید دنیا که بتعب انداز کسیر که تو را
خدمت کند و خدمت کن کسیر که تو را ترک کند و فرمود که رغبت در
دنیا موجب بسیار خزن و اندوه است و زهد در دنیا موجب راحت دل
و بیک است حضرت امام محمد باقر فرمود که مشکل کسیر که جمع دنیا مثل
کمر ابریشم است که هر چند بر خود ابریشم بیشتر میبندد راه در پیش ^{میست}
و خلاصیش مشکلتر است تا جایی که در آنها از غم ^{میست} و حضرت ^{میست}
فرمود که حضرت لقمان بفرزندش فرمود که ای فرزندم مرا
اولاد خود جمع کردند پیش از تو نه آنها که جمع کردند تا همانندند و بهر ^{کس}

در مدقت دنیا است

که برای ایشان جمع میکردند و بدستیکه بنده متروک که بیکای بختند
 تو را امر کرده اند و مزدی بر آنها برای تو وعده کرده اند پس عمل خود را
 تمام کن و مزد خود را بگیری و مباحش در این دنیا از بابت کوسفتد که در وقت
 سبزی بپختند و بخورد تا فریاد شود و او را بکشند و هلاکش در فرمایان باشد
 و لیکن دنیا بمنزله پلی بدان که بر روی بسته باشند که از آن پل گذری و از آن
 گذری و هرگز بسوی آن برنگردی دنیا را بگذارد و عارث آن مکن
 بدستیکه تو را امر با بادانی آن نکرده اند و بدانکه فرجه چون نزد حقیقت
 میایستی از چهار چیز از تو سؤال خواهند کرد از جو اینست که در چه چیز
 انرا گفته کردی و از عمرت که در چه چیز انرا فانی کردی و از مالک که انجا
 کسب کردی و در کجا خرج کردی پس مهابت شوازی برای جواب و محزون
 مباحش بر آنچه از تو خوف میشود از دنیا بدستیکه اندک دنیا بقا نماند
 و بسیارش بلاهای بسیار دارد پس قهقهه آخرت خود را بگیر و سعی کن
 در بندگی و پرده غفلت را از رو نکش و خود را در معرض نیکی ها و
 احسانهای پروردگار خود در آور و در دل خود توبه را ناز کن و تا
 فارغی در عمل و عبادت سعی کن پیش از آنکه اجل رویت و او بر و
 قضا های الهی بر تو جاری شود و مرگ مهلت تو و آنچه ابراهه داری
 حاکم کرد و حضرت امام رضا فرمودند که مثل دنیا مثل آب شور در پاست
 که هر چند آدمی بیشتر بنجور در تشنه تر میشود تا هنگامیکه او را بکشد
 و حضرت صادق فرمودند که در کتاب حضرت امیر المؤمنین نوشته است
 که مثل دنیا مثل مار کشنده است که پیشش در نهایت نری و ملائمت
 و شکمش پر است از زهر کشنده عاقل از زهرش چندر مینماید و طفل
 نادان بنزجی خط و خالش میل میکند و با آن بازی میکند و حضرت

فصل اول از باب هشتم

امام موسی کاظم فرمود که دنیا از برای حضرت عیسیٰ ممتثل شد در صورتی
 زن از وی حضرت زان پرسید که چند شوهر گرفته گفت بسیار پرسید که هر
 تو را طلاق کنند گفت نه هر را گشتم فرمود که وای بر حال شوهرهای یاق
 مانده است چرا عبرت نمیکند از حال شوهرهای کشته شده است و دیگرند
 دیگر فرمود که حضرت امان پسر شرا وصیت فرمود که ای فرزندی بنیاد بر پایه
 عقیق و کروه بسیاد بر این دریای غرق شده اند پس باید کشتی تو در این دنیا بقو
 و برهنه کاری باشد و آنچه در این کشتی بر کنی از تو شر و متاع امان اعمال
 صالحه باشد و بادبان آن توکل باشد که بدو توکل بر خدا آن کشتی برافه شود
 و ناخدای آن کشتی عقل باشد معلم آن علم باشد و لنگرش صبر باشد و آنحضرت
 فرمود که مروی است که فرمودی مثل دنیا مثل طعامهای لذیذ است که آدمی
 تناول مینماید که در هنگام خوردن لذت ببرد و بعد از رسیدن منتفی شود
 میشود و هر چند طعام لذیذ تر و چرب و شیرین تر است و بعد از خوردن بدو تر و
 تو است و از او مفسد و خوردنش بیشتر است و در دوا لم بر او کلس بیشتر است
 میشود همچنین از دنیا هر چند بیشتر و بهتر است و متصرف میشود در هنگام
 مردن که وقت دفع است بیک و ضررش بیشتر ظاهر میشود با مانند خانه
 که در نزد بران زنند هر چند متاع آن خانه بیشتر و نفیس تر است حضرت صاحب
 بیشتر است و همچنین در دنیا اجل که بر خانه مال بزنند هر چند از دنیا بیشتر
 جمع کرده است الم مفارقتش شد بدو تو و صعب تر است و لا فوه الا بالله
 فصل دوم در بیان معنای دنیا است و فرق مابین دنیا و آخرت بدانکه
 اکثر خلق معنای دنیا و آخرت را نفهمیده اند و بعضی اموریکه مذکور نیست
 مثل مال و جاه و خدم و حشم و مانند آن خیال کردند که از دنیا است و متاع
 کردند و حال آنکه چنان نیست و گمان کردند که بدو بدو بدو و بدو میشوند و بدو

فصل دوم در معنای دنیا است

جای بد نشستن آخرت است و حال آنکه گاه است عین دنیا باشد و بعضی گاه
چنین دانسته اند که دنیا عبارت از نشأ دنیوی که ماقبل از موت است
و آخرت عبارت از نشأ اخروی که مابعد از موت باشد و این محض تشبیه
و اشتباه محض است زیرا که طاعات و عبادات و اعمال حسنه و محاسن
اخلاق در این نشأ دنیوی تحصیل میشوند و باین جهت حضرت فرمودند نعم
العون علی الآخرة الدنيا بلکه دنیای مدعوم عبارت است از هر چیزی که
باعث بعد و دوام از خدا میشود هر چند که نماز و روزه و جهاد و حج و
انفاق و تصدق باشد و مانند آن هرگاه مقصودش از این امور رضا
الهی نباشد و هر چیزی که باعث قرب رضای الهی میشود آن عین آخرت است
هر چند که مال و خدم و خشم و خانهای وسیع و زلفهای خوب باشد که مقصود
از اینها رضای الهی باشد خلاصه مدار بر نت است و مر و بست که حضرت
المؤمنین شنیدند شخصی مذمت دنیا میکرد فرمودند که ای مذمت کننده دنیا
که فریفته او گردیده و بازی از خود رده ایا فریشت را میبخش و بعد از آن عهد
میکنی دنیا میتواند که جرم و گناه را بر تو ثابت کند و تو بر آن جرم اثبات
کردی تو را غافل گردانید از احوال خود و پی چیز تو را فریب داد و چگونه
تو را فریب داد و حال آنکه قبرهای پدران تو و استخوانهای پوسیده ایشان
بتو نمود و بخوابگاه مادران تو در زیر خاک تو را عبرت فرمود و چه بسیار
بیماران را متوجه معالجه ایشان شدی و بدن خود بیمار داری ایشان را
و برای ایشان شفا طلب میکنی و طبیبان بر سر ایشان حاضر میکنند
و اشفاق و مهرتانی تو هیچ نفع با ایشان نمیشد و چند آنکه حیل کردی عیال طلب
خود فریبید و چند آنکه سعی کردی ایشان را از دنیا اجل رساند و انستی کرد
پس دنیا چون تو را فریب داده است و حال آنکه حال آن بیمار را مثل تو

فصل دهم از باب هشتم

حال تو که دانی که تو از حال او بر حال خود آگاه شوی و از نفع نکردن چاره
و تدبیر تو بر حال خود پند گیری و مردن او مردن خود را بیاد او تری و بتو
دنیا نیکو خانه است برای کسی که پند های او را بپذیرد و خانه عاقبتی است
برای کسی که در احوال تدبیر نماید و بفهمد و خانه توانگری است برای کسی که
توشه آخرت خود را از آن بالا ببرد و محل تنبیه و اکاه است برای
کسی که از اوضاع آن پند گیرد و دنیا محل پیغمبران خداست و وحی های
الهی در اینجا نازل گردیده و ملائکه حق تعالی در این خانه عبادت کرده اند
و دوستان خدا در این نشا خدا را پرستیدند و بر توبه محبت یافتند و در راه
و بندگان خالص خدا در دنیا سوداگریها کرده اند و باعمال خود در جهنم الهی
خریده اند و بهشت را بسود سودا های خود برده اند پس کی مذمت
دنیا میتوان کرد و حال آنکه پیوسته مردم را از جذبات خود خبر میدهد و
باو از بلند ندای نیستی و فناء خود را در میان مردم میزند و بدیهیای
خود را و اهلش را برای مردم بزبان حال بیان میکند و بیلاها و دریاها
و مشقها را بخود بیلای آخرت را برای مردم مثل میزند و بلدتها و شادیهها
خود عیشها و راحت های آخرت را بر مردم می شناساند و ایشانرا مشتاق آنها
میکردند پس هر کسی را بعافیت میدارد و بامداد بمصیبت و محنت
میاندارد و گاه امید و ارمیکرداند و گاه میترساند و کاهی تخویف میدهد
و کاهی حذر میفرماید پس جمعی که پند های او را شنیده اند و از وعظها
آن آگاه نگردیده اند در روز قیامت و حشر او را مذمت خواهند کرد
و گروهی که از آن پند ها گرفته اند و از آن توشیهها بر داشته اند در روز
قیامت او را مدح خواهند کرد و بر آنکه آنچه دنیا بیاد ایشان آورد از آن
متذکر و آگاه شدند و آنچه از فناء و نیستی و بدیهیای خود با ایشان گفت

در معنادنیا و غنا و فقر است

باور کردند و تصدیق او نمودند و از موعظه های او پند گرفتند و فایده
 ها بردند و حضرت سید الساجدین در صحیفه صیغه هایید که خداوند مرا
 عمر ده مادام که عمر من صرف طاعت تو شود و هرگاه که عمر من چراگاه شیطان
 گردد و متابعت او نمایم بزود قبض روح من بکن پیش از آنکه مستحق
 غضب و عقاب تو گردم و دعا های حضرت پیغمبر و ائمه در طلب برکت
 عمر و رزق بسیار است فصل سیم در حال مال و غنا و فقر است بدانکه
 قاعده کلی و میزان اصلی همان است که سابقاً ذکر شد که هر چیزی که با
 قرب بخدا میشود از عین آخرت است هر چند که مال و غنا باشد و
 و چیزی که باعث بُعد از خدا و غافل شدن از خدا میشود از عین پنا است
 و مذموم هر چند که فقر و بخت پیاشد و این میزان کلی است در حالت این
 امور حق و باطل و دنیا و آخرت باین معیار میشود و مال و جنبه دارد
 آخرت و دنیا و در بسیاری اوقات مشتبه بهم دیگر میشوند و گاه است
 مال باعث بر خرد دنیا و آخرت میشود و گاه است باعث خسران دنیا و
 آخرت میشود و باین دو جهت است بابت اخبار در مدح مال و در مذمت
 آن و ارد شده است و این مدح که در باب اخبار بر حج و تصدق و انفاق
 و بذل و کرم و جهاد و ارد شده است مجموع مدح مال است و این باب
 و اخبار یک بر مذمت بخل و تقامد و تکاثر و تفاخر و عداوت حقوق
 و خسر و زکوة و ارد شده است بالا طره بر میگردیم به معنی حال حضرت
 رسول صیغه هایید که چه نیکو باور نسبت بر پر هنر کاری خدا تو انگری
 غیا و حضرت صادق فرمود که چیزی نیست در کسی که نخواهد که مال از
 جلال جمع نماید که روی خود را از منزلت متوال نگاه دارد و قرض خود را
 ادا نماید و اسرار خود را اعانت کند و فرمود که چه نیکو باور

فصل سیم از باب هشتم

است دنیا بر تحصیل آخرت و از حضرت صادق ع مرویست که فرمودند
 محمد بن اسکندر روزی به پدرم برخورد در بعضی اطراف مدینه
 در ساعت بیست و نهم و آنحضرت مرطوب و متکبر بودند و تکیه برد و
 غلام سیاه کرده بودند و در خاطر گذرانید که سبحان الله مردی پیر از پیر
 قریش در این ساعت با اینحال و مشقت طلب بنام میکند میروم که در
 موعظه کنم پس گفت نزدیک آمد و سلام کردم جواب فرمود و عرق
 از آنحضرت بر عیبت کفتم تو یکی از پیران قریش در چنین وقتی با چنین
 حالی بطلب دنیا بروی آمده اگر اجل تو در این حال برسد چه خواهی کرد
 حضرت فرمود که اگر اجل در این حال برسد در حالی رسیده خواهد بود
 که بطاعتی از طاعت الهی مشغولم و کاری میکنم که خود و عیال خود را از
 تو و از دیگران مستغنی میکنم من وقتی باید از مرگ بترسم که در معصیت
 الهی باشم پس گفت راست میفرمائی من خواستم تو را موعظه کنم تو ^{عظمت} فرمودی
 کردی و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع به پسران و مبلغان
 و زمره ها اباد میکرد و رسول خدا ص هسته خرم را بدهان میبرد و تر
 میکرد و در زمین میکشت همان ساعت سبز میشد و امیر المؤمنین ع
 هزار بنده از گدایان خود ازا د فرمود و حضرت رسول ص فرمودند که عبادت
 هفتاد جزو است و بهترین جزو هائیش طلب حلال است و حضرت امام محمد
 باقر ع فرمود که هر که طالب دنیا میکند برای اینکه محتاج بسؤال نباشد
 و براهل خود تو معذ نماید و مهربانی همسایگان بکند در روز قیامت
 که مبعوث شود بر او مانند شب چهارده باشد و حضرت صادق ع از
 احوال شخصی سؤال فرمود گفتند پریشان است فرمود که در چه کاری
 مشغول است گفتند که در خانه مشغول عبادت است فرمود که قوتش از

در حال مال و غنا و فقر است

یکی است گفتند که برادران مؤمنش با و میسرسانند فرمود که آنها نیکه او
 را قوت میدهند عبادتشان بیشتر و بهتر است از او که در خانه عبادت
 میکند و از اسایط بن سالم مرویست که گفت مجتهد حضرت صادق فرمود
 و انحضرت از احوال عمر بن مسلم استوال فرمودی گفت صالح است و خوب است
 اما ترک تجارت کرده است حضرت سر مرتبه فرمودند که کار شیطان است
 مگر نمیدانند که حضرت رسول تجارت فرمود قافله از شام آمده بود
 متاع ایشانرا خرید و انقدر نفع بهم رسید که قرض خود را از فرمود
 خویشان قسمت نمود خدا میفرماید که مردانیکه غافل نمیکردند ایشانرا
 تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلو و ادای زکوة و اخبار در این باب
 بسبب است و همچنین در مذمت حال حق تعالی میفرماید اما اموالکم
 و اولادکم فتنه و در این باب فرمودند یا ایها الذین امنوا لا تأخضروا
 اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم
 الخاسرون یعنی اگر چه مؤمنان باز ندارند شما را اموال و اولاد خود
 از ذکر خدا که هر کس را باز میدارد از ذکر خدا خاسر خواهد بود و حضرت
 رسول ص فرمودند که محبت داشتن مال و شرف مهر و باند نفاق را چنانچه
 میر و پادشاه بنزیر او خلاصه کلام که گاه است مال و میل و مقصودهای
 صحیح میشود و گاه است بعکس و مانند آن مانند افی است که ستم قائل
 دارد و تریاق نافع و بایست از ستم او اجتناب کرد تریاق او را طلبید
 فواید مال منقسم بدنیوی و آخری میشود و فواید دنیوی معلوم است
 و فواید آخری آن بر سه قسم است قسم اول آنست که بمصرف خود برسانند
 و بدان استقامت پیچوند بر عبادات و طاعات و حج و زیارت و مانند
 آن و سیم ثانی که بمصرف غیر برسانند مانند توبه بر اهل و عیال و

فصل سیم از باب هشتم

مؤمنان و اعانت فقرا و مساکین و در هر باب باید حد وسط را رعایت
 کرد که انقدر بفقرا ندهد که خود محتاج بشود و زیاده از قدر ضرورت
 و احتیاج خود هم نگاه ندارد و آنچه را نگاه دارد هم تعلق بان نداشته باشد
 و روز بخورد را منحصران نداند و آنچه از برای خود صرف کند بر عیال
 تنگ نگیرد و طعامهای لذیذ نخورد و بخوراند بمؤمنان و جامه ها
 نفیس نپوشد و بپوشاند اما بقدریکه بحد اسراف نرسد اگر قدری از
 مال داشته باشد که بان طعام لذیذ نمیتواند بخورد و فقرا را محتاج باشد
 و خود بقلیل قناعت کند و زیادتی را با حرام خود و فقرا بدهد ایشار
 کرده است و ایشا را در درجه فقر بان است و در این مقام نفس و شیطان
 کولهای بسیار میزنند مثلا کسیکه همیشه خود را باین نحو عادت داده است
 که بخوراک جزئی و ملبوس جزئی قناعت کرده است و زیادتی ایشا کرده است
 و بذل نموده است گاه است اگر او را دعوت نمایند بطعامها لذیذ و طعمها
 خوب بامیکنند و گاه است اب را بر میدارد و بر طبع میریزد که ضایع شود
 و لذت نداشته باشد و گاه است کسی لباس فاخر از برای او هدیه بپاورد
 که بپوشد آنرا نپوشد و اگر بپوشد آنرا ضایع میکند برباب و مانند آن و بسیار
 شاق بر او هست که آن طعام بخورد و آن لباس بپوشد باینکه این چیز
 خالصی و تسوالات نفس آماده و شیطان لعین است و زیاده را باینحال
 این است که مجامده نفس آماده نماید و آن خوراک و لقمه های لذیذ بخورد
 و اظهار خوشحالی و شکر نماید و آن لباس بپوشد و برق عادت خود باشد
 و متابعت هوی و نفس و شیطان نکند و قسم ثالث از فواید اخروی
 اینست که مال را صرف بخیرات نماید مانند بنای مساجد و مدارس
 و پل و سراط و حفاریار و انهار و اوقاف و خیرات و مانند آن و اینچنین

در بیان اغنا و فقر است

شیطان راهها دارد و کولهها میزند سعی نماید که عمل خود را خالص بگرداند
و مشوب بر یا وسیع نباشد و حذر نماید که از قبیل الذین ظلموا
فی الحیوة الدنیا و هم محسوب اند و محسبون صنعا و از قبیل آفین زین
سوء عمله فراه حسنا نباشد میزان آن اینست که اگر بر او شاق یا مضر
مال در امور چیزیکه مخفی باشد و بعد این انتشار و اشهار نمود مانند
اغاثه نمودن مله یونی و دادن فقری و قضای دین مدیونی و مخی پند
طبع خود عایل است بسا احوال که مابین الملأ و بر سر زبانه شمرش
دارد بدانند که مرض دارد و عمل او خالص نیست و المستعان بالله و اما
افات مال پس آن نیز پرد و قسم است افات دینی و دینی است اما افات
دنیوی مال پس صاحب مال همیشه خائف از تلف است و از سلطان
و ظلم و همیشه حزین و مهموم و در حفظ آن و حمایت و اکساب
آن و در فکر نفع و ضرر آن و همیشه محسوس است و دشمن بسیار دارد و اما
افات دینی آن پس بر سه قسم است قسم اول این است که متوصل بشود
بمال با انواع معاصی و شهوات مانند اعانت ظلم و حکام و استیلای بر
مردم و ارتکاب فسق و فجور و اگر مال نداشت از آن معاصی عاجز میبود
و از او صادر نمیشد قسم دوم این است که تنعم و تلذذ بمباحات و لذایذ اطعمه
و اشربه و لباسهای فاخر و خانههای رفیع میکند و کسیکه اقدام بر این
مینماید لا محاله متلاطم باشد بقیس و مال و سعی در بسیار آن پس متلاطم
بر پایه هلاکت و درین راه فتنهها و وسوسهها و تلافیها آنکه امور خود را
منظم نگردد و در این راه بکاهد و گاه است خسر الدنیا و الاخره
همیشه و قسم پنجم این است که در امور اصلاح حال و اشتغال
با آن از فکر خدای عز و جل غافل گردد و در این راه نیز فتنهها و وسوسهها

فصل بیست و نهم از باب هشتم

خدا پس این خسران است چنانچه مضمون آیه شریفه لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون
 شاهد بر این است و آنرا حضرت عیسی مرتبت که فرمودند در مال الله
 افست هست تحصیل نمودن آنرا غیر مجزای عرض کردند که اگر از امر
 حلال تحصیل نمایند فرمودند که صرف میشود در غیر موقع عرض کردند
 که اگر در موقع خود صرف شود فرمودند که باز میدارید و اینرا از خدا و این
 کلام شریف جامع و نافع است و هر کس از این سه افت خاطر جمع است
 از افات حال خلاص شود خلاصه باید صاحب مال محافظت بر اموال چند نماید
 اول آنکه بداند که مقصود از مال رفع حاجت و کارسازی است پس مقصد
 از آن باشد رفع احتیاج و کارسازی دوم آنکه مراعات نماید از راه حلال
 آنرا و اجتناب نماید از محرمات و از شبهات هم آنکه مراعات نماید
 جهت خرج و بجد و سطر خرج نماید و اسراف و تقطیر ننماید چنانچه حق
 میفرماید والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا و کان بین ذلک قواما
 چهارم آنکه مالیکه از راه حلال تحصیل نمود در موقع خود صرف نماید
 و بموقع صرف ننماید و نتیجه اینست که نهت خود را در تحصیل و خرج
 و انفاق آن خالص نماید و غرض او صحیح باشد فصل چهارم در بیان
 مدح و مذمت فقر است بدانکه در مدح و ذم فقر احادیث چند
 وارد شده است و از باب سابق نیز فی الجمله معلوم شد و در حدیث
 نبوی وارد شده است الفقر سواد الوجه فی الدار یعنی فقر باعث
 رویباهی میشود در دنیا و در آخرت و در حدیث دیگر فرموده که
 الفقر ان یکون کفرا یعنی نزدیك است که فقر بجد کفر برساند و در
 حدیث دیگر فرمود الفقر فخری یعنی فقر فخر من است پس مبیایست آنست

در بیان مدح و مذمت فقرت

فقر مدح و فقر مذمت و کدام است و خلاصه کلام این است که فقر بر سه قسم است
 قسم اول آنست که فقر نبذ داشته باشد و یکسو دیگر اظهار احتیاج و فقر
 و فاقه نکند بلکه همیشه اظهار غنی و تعفف از مردم مینماید کما قال تعالی
 بحسبهم الجاهل اغنیاء من النعف لا یسئلون الناس و این فقر مدح
 است و بر این معنی منطبق میشود حدیث فقر خجری و دوم فقری که بمرده
 دارد و همیشه اظهار احتیاج خود بمرده میکند و دایم در شکایت حال خود
 بمرده مینماید و از خدا غافل و بی خبر است و بر این منطبق میشود الفجر
 سواد الوجه فی الدارین که صاحب این حالت مروی خود را میپا کرده است
 در دنیا و در آخرت و در نزد خلق خوار و ذلیل میشود و از او منتظر میشوند
 و نزد خدا خاسر است که جناب اقدس الهی را کنار گذاشته و بمرده رجوع کرده
 و اگر قطع طمع از خلق نمیشود و بخدا متوسل میشد جناب اقدس الهی او را
 معطل نمیکذاشت میترانست که گاهی شکایت حال خود را میگوید و گاهی
 بخلق و بر این معنی منطبق است حدیث که اگر فقران یکون کفر از برای
 کافه شرایع از برای خدا قرا داده است فصل پنجم در بیان تجمل
 و زینت و ملبومات فاخره و خوانهای نفیس و خدم و حشم و مانند اینها
 است بدانکه اینها نیز مانند مال میباشند و دو جنبه دنیا و آخرت دارند
 از حیثیت صحت مقصد و نیت و صفای طوأت و اگر اینها را استعمال
 نماید بر جاده شریعت و باعث توصل برضای خدا بشود عین آخرت است
 و اگر بعکس باشد عین دنیا است و میزان همان است که سابق بر این مذکور شد
 و چنان نیست که اینها عین دنیا باشند مطلق و ترک اینها عین آخرت باشد مطلق
 و پادشاهی حضرت سلیمان بحسب ظاهر دنیا مینماید و عین آخرت و عبارتست
 از هدایای ربیع و ضلالت و مرایان آخرت مینماید و حال آنکه عین

فصل پنجم از باب هشت

دینا است و حضرت امیر فرمودند که خداوند عالیاں جمیل و نیکو است
و جمال و زینت مراد دوست میدارد و دوست میدارد که اثر نعمت بر بنده
ظاهر باشد و حضرت صادق فرمودند که هرگاه خدا نعمتی که مراد است فرماید
پس آن نعمت را ظاهر فرماید و خود را باین پیام رساند که میگویند که
دوست خداست و بیان نعمت خدا کرده است و اگر بر خود ظاهر نکند
دشمن خدا است و تکذیب نعمت خدا کرده است و حضرت امام رضا
فرمود که حضرت علی ابن الحسین دو جامه میپوشیدند در تابستان که پشم
در همه قیمت آنها بود و بسند معتبر مروی است که سفیان ثوری که از
رؤسای طوائف مبدعه صوفیه است در مسجد الحرام میکند شست حضرت
امام جعفر صادق را دید که جامه های نفیس با قیمت پوشیده اند گفت
والله که مبروم و او را بر پوشیدن این جامه ها سر زنش میبندم پس بنزد
حضرت آمد و گفت والله باین رسول الله که پیغمبر مثل این جامه ها پوشید
و علی ابن ابی طالب هیچیک از پدیران چنان لباسی نپوشیدند حضرت
فرمود که حضرت رسول در زمان خود ندیده در میان مسلمانان شکی
بود لهذا بر خود تنگ میکردند و بعد از آن و در شب هم پند پر مهر ادا
ترین اهل دنیا بفرمودن نعمت های خدا نیکو کارانند پس این ابر را خوانند
قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبان من الزحف يعني يكو
ايحتمل كى حرام کرده زینت خدا را که برای بندهاں مبرور آورده و خلق
فرموده است چیزهای پاکیزه و حلال از روی ماسن او آید
از دیگران باین ها بعد از آن فرمود که ای ثوری این جامه ها که میبندنی آن
برای لذت نفس نپوشیده ام از برای مردم پوشیده ام بعد از آن ستم
سفیان را گرفتند و بنزد خود کشیدند و جامه که بر بالا پوشیده بودند

در بیان تجمل و زینت و طبع

دو سر کردند و با و نمودند جامه را که ملاصق بدن ایشان بود جامه بسیار
 کند بود و فرمودند که این جامه کنند را از برای خود پوشیده ام و آن جامه
 برای زینت نزد مردم پس دست انداختند و جامه کنند را که سفیدان بر
 بالای جامه ها پوشیده بود دو سر کردند جامه ملاصق بدنش جامه بسیار
 نرمی بود فرمود که این جامه بالا را تو برای رای مرد پوشیده و جامه
 برای لذت نفس در زیر پوشیده و از محمد بن عثمان مرویست که نزد حضرت
 صادق بودیم شخصی را بحضور عرض کرد که شما فرمودید که عین ابی طالب
 جامه های درشت میپوشیدند و پیراهنی بچه ها در هم میخوردند و میبینیم
 شما جامه های نازک میپوشید حضرت فرمود که علی بن ابی طالب در زمانی بودند
 که آن جامه بد نمی نمود اگر در چنین زمانی میپوشیدند بان جامه مشهور
 میشدند پس بهترین لباس هر زمانی لباس اهل آن زمان است اما چون
 حضرت صاحب الامر ظهور خواهد کرد جامه را بر او نش حضرت امر خواهد
 پوشید و بسبب آنحضرت عمل خواهد فرمود و حضرت صادق فرمودند
 که سه چیز است که خدا مؤمن را بر آنها احسان میکند طعامی که میخواهد و
 جامه که میپوشد و زن صالحه که او را اعانت مینماید و فرج او را از
 حرام نگاه میدارد و در حدیث دیگر فرمود که خدا زینت مرادوست
 میدارد و از بد حالی و اظهار فقر کراهت دارد و دوست میدارد که
 اثر نعمت خود را بر بند بپوشد کسی بیسید که چگونه نعمت را ظاهر گرداند
 فرمود که جامه خود را پاکیزه دارد و بوی خوش بر خود بپوشد و خانه خود نیکو
 کند و صاحب خانه را اجار و بکند حتی آنکه چراغ اقبل از غروب افکار بخت
 فقیر را بر طرف میکنند و بر زن پراوراده میگرداند و جمعی از اصحاب روایت
 نموده اند که در عصر جمعه این زیاده شکایت نمود بحضرت امیر المؤمنین

فصل پنجم از باب هشتم

حال برادرش عاصم بن زیاد که عبا پوشیده و جامه های نرم ملایم را ترک
 کرده و ترک دنیا نموده و اهل و فرزندان را بشب این دنیا منعم و محروم
 حضرت ابراهیم را طلبیدند چون آمد حضرت بر و توش کردند که ای دشمن نفس خود
 شیطان نبیست تو را حیران کرده است ایاحیا از اهل خود نگریدی یا حرم
 بر فرزندان خود نگریدی تو چنین گمان میکنی که خدا چیزهای طیب را
 بر تو خلل کرده است که اهدا دارد که تو از آنها برداری و منتفع شوی
 تو نزد خدا نیست تری که چنین تکلیفی نسبت به تو بکند مگر خدا انفرموده است
 که و الارض وضعها للانعام فيها فاكهة والنخل ذات الاكام یعنی زمین
 خلق فرمود و مقرر کرد تا ایند از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع
 میوه ها هست و خرماها که شکوفه شان در میان غلاتها حاصل میشود
 ای انفرموده است که مرج البحرین یلتقيان بينهما برج لا یبقیان و فرموده است
 که خرج منهما اللؤلؤ والمرجان یعنی اول بمیوه ها و خلق آنها بر خلافت است
 نهاده است و در ثانی بدریا و دریا و دریا و جواهر که از دریا بر و زمین
 منت نهاده پس حضرت فرمود که بخدا سو کنید که نعمت خدا را بفعال اظهار
 کردن و صرف نمودن نزد خدا محبوب تر است از زبان کردن بقول و حال
 آنکه امر فرموده است اما انبعت ربك فحدث یعنی حدیث کن بعبادت
 پروردگار و بیان کن آنها را پس عاصم گفت که یا امیر المؤمنین پس
 تو چرا در خوشیها الگها کرده بطعامهای ناکوار و در پوشش بر جامه ها
 کنده حضرت فرمودند که من مثل تو نیستم خدا واجب کرد تا اینده استغفار
 اما مان حق که خود را بضعیفان و فقیران مردم بسنجند و بروش ایشان
 سلوک نمایند تا بر فقیران فقریز و بر نیاز و چون امام خود را بمثل
 حال خود ببینند مجال خود را ضایع شوند پس عاصم عباد را انداخت و جامه ها

در بیان مجمل و زینتها و ملکیها

نرم پوشید مؤلف گوید که از این حدیث شریف و مانند آن میتوان
استنباط نمود که اولی البقیع عالم افاضه و پیشوایان دین مبین و
مقصدایان انستیکه باین طریق رفتار نمایند تا از برای سایر فقرا امر است
شوق بشیر لیکه بجای لباس شهرت نبرد خلاصه باید در این امور محض نظر و
قصد رضای الهی باشد هر نوع که باشد و اما آنها لیکه میداند ترک این
امور عین آخرت است معظم و با ثبات و اخبار اهل بیت ص ملتفت غیشوند
فقد خسر الدنیا والاخره و ذلك هو الخسران المبين و شاید آنها ترك
دنیا از برای دنیا کرده اند و حضرت پیغمبر خبر از حال ایشان دادند بگوید
و فرمودند ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی هم خواهند رسید که در دنیا
و تالستان چشم پوشند و باین سبب خود را افضل از دیگران دانند پس ایشان
لعنت میکند ملائکه اسماها و ملائکه زمین باین جهت که در میان نهادند
بدانکه معتز از هدایت ترک نمودن دنیا و راغب بودن با آخرت است و چون معتز
دنیا و آخرت معلوم شد بنوع معنای زهد معلوم شد و معلوم شد آنکه شخصی که
مال بسیار دارد و خانه های رفیع و زینهای چهل و خند و حشم و لباسها
فاخر ممکن است که زاهد باشد و کسیکه لباس پستی پوشیده باشد در کل
و شرب ملبوس و مسکن و غیره منتهای تنگی بر خود گرفته و آن زاهد بسیار
و در عین طلب دنیا باشد و از حضرت صادق مرویست که زهد در دنیا اینست
که مال خود را ضایع کنی و نه آنکه حلالی را بر خود حرام گردانی بلکه زهد
و ترک دنیا آنست که اعتماد تو بر آنچه در دست داری زیاده نباشد از اعتقاد
تو بر خدا و از حضرت امیر المؤمنین مرویست که فرمود زهد مردنی است
که طول امل را از خود دور گردانی و نعمتهای خدا را شکر کنی و از محرمات
الهی بپرهیزی و از حضرت صادق مرویست که زهد از معنای زهد فرمودند

پانجم در بیان زهد است

که راست که اندوه و شادی دنیا از دل او بدر رفت پس چیزی از دنیا
که او را حاصل شود شاد نمیشود و بر چیزی از دنیا که از او فوت شود
ناگفته غمخیزد و محزون نمیشود و از انجام معلوم میشود که ماکول این بند
و لباس تنه که مسکن خود را پاکیزه منافات با زهد ندارد چنانچه گفت
و حضرت امیر المؤمنین فرمود که خود را باید پاکیزه کنید از بوهایی دیگر
مردم با آنها متاثر میشوند و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود
باشید و باحوال خود بدبرد از بدستیکه خدا دشمن میدارد از دنیا
ان قاز و نه کیف بدوئی را که در پلک هر کس نشیند از او منادی شود
و حضرت امام رضا فرمود که سزاوار این است که آدمی هر روز استعمال
بوی خوش کند و اگر قادر نباشد یکروز یکبار و ترک کند و اگر قادر
نباشد هر جمعه یکبار بکند و انبوا البتة ترک نکند و حضرت رسول فرمود
که ماکروه انبیا کوشش را دوست میداریم و بسیار میجویم و از حضرت صادق
مروست که حضرت رسول فرمود که هر که چهل روز را کوشش میشود
قرض کند و بخورد که خدا قرضش را ادا مینماید و در حدیث دیگر فرمودند
کسیکه چهل روز کوشش را ترک کند کج خلق میشود و هر که کج خلق شود
اذان در کوشش بگوید و بر وایت دیگر در کوشش راستش بگوید تا
در همه در متابعت نفس اماره و هوای نفسانی بداند که نفس اماره و انسا
ضربش ز پاره از شیطان است و حق تعالی مهربان است که حضرت یوسف
فرمود ان النفس الامارة بالسوء الا ما رحم ربی یعنی بدستیکه نفس اماره
کنند است بیگانه مگر آنکه را خدا رحم فرماید و در این دیگر فرمود فاما
خاف مقام ربی و خاف النفس عن الهو فان الجنة هي الماوی یعنی هر که از دنیا
عالمیان و ایستادن در محاسبه نزد او برسد و نای کند نفس را از خواسته

باب هفتم در متابعت نفس اماره

او پس بدرستی که بهشت ها و ای اوست و در جای دیگر میفرماید که در قیامت شیطان بکر اهان خواهد گفت که مرا بر شما سلطنتی نبود بفرمایید که شما را خواندم و اجابت من کرد پس مرا سلامت ننکند نفسهای خود را ملامت کنید و بدانکه از جمله ثمرهای مجاهده نفس با کفار است و جمیع اخلاق حمیده و صفات پسندیده از مجاهده نفس حاصل میشود و مجاهده نفس آنست که بجز چیزی که خواهرش و میل داشته باشد که مخالف شرع باشد جهاد کند و مخالف نماید باستعانت الهی و تذکرات و احادیث و مواظبت و منقاد بعقل و شرع شود و حضرت امام موسی کاظم فرمود که حضرت رسول لشکری بجهاد فرستادند چون برگشتند فرمودند که مرهای جماعتی که جهاد کوکار بجا آوردند جهاد بزرگتر بر ایشان باقی است پرسیدند که باز رسول الله جهاد بزرگتر کدام است فرمود که جهاد نفس پس فرمود که بهترین جهاد جهاد کسی است که جهاد کند با نفسی که در میان دو پلک او است و حضرت صادق فرمود که حذر نمائید از هوا و خواهشهای خود چنانچه حذر میکنید از دشمنان خود بدرستی که هیچ چیز دشمن تر نیست از برای هر یک از متابعت هواهای خودشان و در رفو کرده های زیبا نشان و حضرت امام محمد باقر فرمودند که حضرت رسول فرمود که حق تعالی میفرماید که عزت و جلال و بزرگواری و نور و علو شان و رفعت مکان خود سو کند میفرماید که هیچ بنده اختیار نمیکند خواهش نفس خود را بر خواهش فرموده من مگر آنکه امور او را متفرق میسازم و دیندار او را مشتبه میگردانم و دل او را بدینا مشغول میگردانم و نمیرسانم باو مگر آنچه از برای او مقدر کرده ام از دنیا و عزت و جلال و بزرگواری خودم سو کند که هیچ بنده اختیار نمیکند فرموده مرا بر خواهش خود مگر آنکه ملائکه را حفظ او موکل میگردانم

باب دهم

واسماها و زینها را متکفل روزی او میکنم و تجارت هر تاجر بر او
 بسو او میفرستم و حضرت صادق فرمود که نفس را بخوابش بخود میگذارد
 بدستیکه خواهش نفس در هلاکی است و نفس را با هوای او داشتن موجب
 اید او را ضرر نفس است و نفس را از خواهشهای خود باز داشتن در او درد
 در دهای نفس است بدانکه نفس عبارت از جوهر لطیف ملکوتی است که استغناء
 میکند این بدن جسمانی را در او امر و حوائج خود عبارت از حقیقت انسان
 و ذات او است که علم دارد بمعلومات و از برای این نفس در بدن قشون
 جنگ است مانند اعضا و جوارح و قشون روحانی مانند قوی مثاقفه
 غضب و شهوات و مانند اینها و این جوهر ملکوتی را کاهی نفس مینامند و کاهی
 بقلب مینامند بجهت تقلبات و تنقلاتی که در خاطر بهم میرساند و کاهی
 بعقل مینامند از حیثیت کسب علوم و معارف و کاهی است این چهار لفظ
 بر چهار معنی مختلف اطلاق مینمایند و تحقیق این امور در این رساله کجایش
 ندارد و از برای نفس اوصاف مختلف هست بحسب اختلاف احوال او پس
 اگر نفس مطمئن میشود در ذر و او را خواهی جناب اقدس الهی واضطرار
 بسبب شهوات از او زایل میشود از این نفس مطمئن مینامند چنانچه حق تعالی
 میفرماید یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک برازیده مرضیه و اگر
 مطمئن نشود و در جناب باشد با شهوات و غضب و در عجب و اعتراض
 بر آنها باشد نفس لغو مینامند چنانچه حق تعالی میفرماید ولا اقسیم
 بالنفس اللوامة و اگر ترک نماید عجب و اعتراض و اذعان و انقباض نماید از
 برای شهوات و دواعی شیطانیة نفس لغو مینامند چنانچه در اکثر تفصیل
 ان النفس لا تارة بالسوء الا ما رحم ربی **باب یازدهم** در غرور است
 بدانکه غرور عبارت است از متابعت کردن نفس هوا را و میل طمع بآن

مستند

باب یازدهم در غرور است

معتقد شود که خودش خوب کسی است و بر خیر است در عاجل اجل حق
میفرماید لا تغررکم الحیوة الدنیا ولا تغررکم بالله الغرور و در این ذکر
فرمودند و لکنکم فتنتم انفسکم و ترتبتم و غررکم الامانی حتی جاء
امر الله و غررکم بالله الغرور و بدانکه غرور اقسام دارد قسم اول غرور
بدینا مانند غرور کافران و منافقان و عاصیان است که ترجیح دادند
دنیا را بر آخرت و استدلال نمودند بر این مطلب بدو دلیل اول آنکه
نقد بر این نسیره است و دنیا نقد است و آخرت نسیره است پس دنیا به از
آخرت است و دومی آنکه دنیا یقین است و آخرت شک است و یقین بر این
شک است پس دنیا به از آخرت است و اینها قیاساتی است فاسد مانند قیاس
ابلیس لعین که گفت انا خیر منه خلقنی من نار و خلقته من طین و در شان
مانند ایشان در این شریفه اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة
فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم یصرفون و علاج این غرور با ایمان بخدا و
رسول و تأمل در این شریفه ما عندکم نفع و ما عند الله باق و این شریفه
و ما عند الله خیر و ابقی و این شریفه و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور
یا برهان عقلی که دلالت میکند بر فساد این قیاس زیرا که بودن نقد به
از نسیره است مطلقا در محل منع است بجعل آنکه وجه ادعاء است که عقلا
تجارت و مانند آنها یکدیگر را میزنند نه برای تحصیل و در هم نسیره و
نمیگویند نقد به از نسیره است و مرخص ترک نمائید لذایذ اطعمه و اشر بقول
طیب نقد از برای و اهر از حصول مرض فیه بعد و حال آنکه قول لذتها
نقد بود و توقع مرض نسیره است و میبینیم عقلا مرتکب به ما کرمها و اسفار
بمعهد در تروجر میشوند و بذل اموال خود میکنند در خرج و اخراجات
از برای احتمال نفع نسیره و اما مخالطه ثانی که گفتند پس هر دو شوق و ضح

باب یازدهم

البطالون است اما آنکه میگویند یقین به اثر شک است این در هر
 صورتیکه شک مثل یقین باشد با کثر و اتماد در صورتیکه زیاد تر باشد
 در محل منع است زیرا که تا جبر از معنی و زحمت و مشقت خود بر یقین
 و اثر نفع بردن بر شک است و طلب علوم از زحمت و تصدیق
 خودشان بر یقین و اثر وصول غلط طلب بر شکند و بهر از اینها مشقت
 و تلخی تر و ابر یقین است و اثر حصول شفا بر شک است و صباد از زحمت
 و تعب صید بر یقین و اثر حصول صید بر شک است و با وجود این هر اهل
 محمل زخمهای نقد پیشوندان برای نفع محمل و کسیکه یقین در آخرت
 ندارد باید چنین بگوید که محمل شدن مشقت عبادات و طاعات در
 دنیا چند روز قلیلی سهل است و آسان است بالنسبه با بخر میگویند
 از عذابهای اخروی پس اگر دروغ باشد چیزی از مافوق شده است
 مگر لذات فانی مشوب بالام در اقام قلاویل و اگر راست باشد که آن
 عذاب اخروی خلاص شده ایم و اما اجزاء ثانی که ادعا کرده که آخرت شش
 اینهم خطا است زیرا که آخرت یقین باخبار جناب اقدس الهی و انبیاء
 و مرسل و اولیا و صلحا و قسم دوم غرور بخدا مثل اینها یک میگویند اگر
 این برای خدا معادی و ثوابی و بهشتی باشد ما اولانیم باینها از دیگران
 و اگر قری نزد خدا داشتیم نعمتهای دنیوی هم نمیرسانند و اگر اراده
 عقاب صادر آخرت داشت در این دنیا عقاب میگرد و اگر این صلی و ایثار
 و اهل ایمان و اسلام نزد خدا قرب میباشند و منزلت و ثواب میباشند
 باین حقارت و منزلت در دنیا نمیکند را اینند خفا بجناب اقدس
 الهی در قرآن از ایشان حکایت فرمودند **اهؤلاء من الله علیهم من**
بیننا و يقولون لو کان خیر ما سبقونا الیه و معروضا اند که این لذات

در غرور است

۹۱

دنیوی عین مهملک اند و سمو فائل اند و وزیر و و بالند در آخرت دنیا
 دشمن خدا است و بدشمنان خود میدهد و اگر دنیا فرود خدا قرین است بشخص
 خود شریع از این بیداد و قاتل نمیکند در فرموده جناب اقدس الهی در قرآن
 ایحسبون انما عددهم به من مال و بنین ناسرعه لهم فی الخیرات بل لا
 یشعرون و در این راه دیگر فرمودند مستند در عظم من جنت لا یعلمون
 قسم سیم آنهاست که با اعمال خود مغرور شدند و از این چند قسم است قسم اول
 آنهاست که معاصی در نظر قاصر خودشان طاعت مینمایند مانند حکام و ظلمه که
 از مال مردم تعمیر مساجد و دروضات و عقیبات مینمایند و دویم آنهاست که
 عمل را در نظر قاصر خودشان هیچ مینمایند که از برای خدا کردند مانند
 آنهاست که وعظ و نصیحت میکنند و غرض ایشان جلب قلوب مردم و حصول
 رفعت منزلت در نزد ایشان است و کان میکنند که عملشان از برای خدا
 و قسم سیم آنهاست که ترک میکنند فیض را و مشغول میشوند بواف و قسم
 چهارم آنهاست که زهد و تصدیع میکنند در غیر مهمه لازم و غافل
 میشوند از مهمه لازم مانند آنهاست که سعی میکنند در تصحیح نیت که
 با اعتقاد خودشان عبارت از الفاظ است که در خاطر خود میکنند مانند
 که داعی دیگر داشته باشند و نهایت تلقی میکنند در خارج حرف
 و در قایق علم قرآن و در بند حضور قلب که روح عبادت است و خصوصاً
 بعد از جماعات نیستند و مانند آنهاست که بسیار قرآن میخوانند
 اما فکر و فکر را نمیخوانند و قیام و فکر بهتر میبود و قسم پنجم آنهاست که
 مغرورند بر روزی و روزی و در اغلب اوقات روزی میکنند و گاه است
 هر روزی میکنند و زبان خودشان را از غیبت نگاه میدارند
 و مضایقه نمیکند از افطار بر محرمات و قسم ششم آنهاست که مداومت

باب یازدهم

برنج مستحق بنمایند و در بند این نیستند که از مظالم خلاص شود و ادعای
 حقوق مردم نمایند و قضای برون خود کنند و سعی نمایند در تحصیل رزق
 حلال و در بند نماز و طهارت و ثواب و بدن در طریق نباشند و قسم هفتم
 آنهاست که امامت در مساجد میکنند با اذان میگویند و با عقاید خودشان
 که مواظبت بر حیات و حال آنکه اگر اتفاق بیفتد که حاضر نباشند و مطلع
 شوند که دیگری در آن مکان امامت کرد با اذان گفت از خصم و حسد بزد
 میشود که خود را هلاک نمایند هر چند که آن دیگری اعلم و اصلح و اوسع باشد
 و قسم هشتم آنهاست که متصدی شدند از برای امر معروف و نهی از منکر و
 فراموش نموندند خود را بمضمر این شریعت را امر و الناس بالتقوا و تنسون
 انفسکم و ایه با آنها الذین امنوا لم تفعلون ما لا تفعلون و اگر احدی
 او را امر معروف و نهی از منکر نماید متغیر میشود و غضب میکند و بدش
 میاید از آنکه دیگری او را امر و نهی کند و قسم نهم آنهاست که منتهای تحقیق
 نمودند در علوم شرعی و کثرت تفرجات و مسائل فصول و فروع و داخل
 شبهاتند و عذاب قدس الهی امر فرمود بعد از خود در آنها و اهل نمودند
 تحصیل اخلاق حسنه و مجاهد نفس اماره و تجنب از اخلاق رقیبه و صفات
 مذموم مانند حسد و برپا و عجب و تکبر و حب دنیا و مانند آنها که واجب
 عینی میباشد و قسم دهم طایفه مضله مبدع فرقه صوفیه اند که ادعا میکنند
 احکام علم باطن گردیم و اخلاق جمیده و صفات پسندیده را تحصیل نمودیم
 و از صفات ذمیمه خلاص شدیم و بدعت های چند در شرع مبین و بد
 شریعت میداریم پس بفرار دادند و مخالفی چند یا شریعت مطهره بپوشید
 نمودند و از امور و اجزای ظاهر غافل شدند و شکیات نماز نمیدانند
 قسم چهارم از مغرورین است که با افعال اند و آنها چندین فرقه میباشند

در غرور است

بعضی سیاح بعضی میباشند بر بنای مساجد و مدارس و قنات و سرطابا
و مانند این امور که ظاهر میشود از برای مردم و اگر از باب شریعت
منتهای حث و الناس نمایند که این اموال را بفقری یا محتاجی در سر دهند
نمیکنند با وجود آنکه صرف نمودن بفقرا اولی میباشد و اگر کسی تکلیفشان
نماید که در آن امور شرأ صرف نمایند که احدی نفهمد از کجاست نمیکنند
و گاه است صله رحم را که اثم و الزوم است ترک میکنند و مرتکب این
امور میشوند و بعضی منتهای رغبت دارند با عانت فقر و مساکین
و بذل اموال و در بندهای نیستند که از حلال یا از حرام با از شبهات
تحصیل نمایند و بعضی از اینها رغبت بطاعات و عبادات بدین دارند
و مدافعت نمایند بر پاره و نوافل و قحط و قرأت قرآن و تعقیبات
و از طاعات و عبادات مالیه منتهای تفر دارند و جان دادن آسان تر
نزد ایشان از بذل یک دینار در راه خدا و کمان خود میکنند که از جهل دنیا
وصلحاً میباشد و نمیدانند که جناب اقدس الهی غنی است از عباد و طاعت
ایشان و تکلیف مشفق از کفایت و میباید امری که شاق است بر
نفس خبیثه خودشان بعمل بیاورند فقد ضلّ سبعهم فی الحیوة الدنیا
و هم محسبون انهم یحسنون صنعا و بعضی صرف اموال خودشان بظلم
و حکام و ارباب مناصب میکنند و چیز جزئی بفقیر دادن منتهای صغوات
نزد ایشان دارد و حال آنکه حق تعالی صبر نماید و لا تأکلو اموالکم بینکم
بالا طالب و ذل و لو بها الی الحکام و بعضی چنین میدانند که اموال خود را
از حلال آتشاب نمودند و موقع خرج نمودند و بفقرا و علما و صبیان
و اخیان میدهند و لیکن شیطان لعین و نفس امّاره از راه دیگر گوشه
نزد ایشان را که چیز شریف دهند مگر با آنها نیکو شمرند و با ایشان

باب دوازدهم در مکار اخلاق

بحالست و مصاحبت مینمایند و تردد مینمایند با آنکه اظهار تملق و پیشانی
 در نزد ایشان بکنند و آن فقرائیکه منتهای عزت نفس دارند و تعفف از
 ایشان مینمایند و تملق از ایشان نمیکند چیزی نمیدهند و اعتنا نمیکند
 اعاذنا الله و سایر المؤمنین عن متابعة النفس الامارة و الشيطان اللعين
 بابی دوازدهم در مکار اخلاق و کیفیت تحصیل آن و در این باب
 چند مقاله است مقاله اول در صبر و تحقیق آن در چند فصل میشود
 فصل اول بدانکه صبر سرآمد اخلاق حسنه است و او عبارت از ثابت
 ماندن بر امر از امور است بعلت باعث دینی و کاهی صبر بر طاعات و
 عبادات میشو و کاهی بر مشقت طاعات میشود و صبر از جمله فروغ رضا
 بقضای الهی و موجب فرح و راحت دنیا و عقبی است و بهتر از افراد
 صبر صبر بر مشقت ترک گناهان است که بر نفس بسیار دشوار و گران است
 و بعد از آن صبر بر مشقت طاعات است و بعد از آن صبر بر بلاها و مصیبت
 است چنانچه از حضرت رسول منقول است که صبر بر سه قسم است صبر بر
 و صبر بر طاعت و صبر از معصیت پس کسیکه صبر کند بر مصیبت تا آنکه
 بطریق نیکو اتم آن مصیبت را از خود دور کند حق تعالی برای او سبب
 درجه بنویسد که از هر درجه ثواب درجه مانند ماهی در آسمان و زمین باشد
 و کسیکه صبر کند بر مشقت طاعت الهی حق تعالی از برای او ششصد درجه
 بنویسد که از هر درجه ثواب درجه مانند ماهی در آسمان و زمین باشد تا ابتدای عشر
 و کسیکه صبر کند بر ترک معصیت حق تعالی از برای او صد درجه بنویسد
 که از هر درجه ثواب درجه مانند ماهی در آسمان و زمین باشد تا منتهای عشر
 و حضرت صادق فرمود که هر که از مؤمنان ببلای مبتلی شود و صبر
 کند حق تعالی باو مثل ثواب هزار شهید گرامت فرماید و از حضرت رسول

فصل اول در صبر است

مروست که حق تعالی در روز قیامت جمیع خلایق را بر یکدیگر مبین جمیع کند
 منادی از جانب حق تعالی ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که گما ایند اهل
 صبر پس گروهی از مردم برخیزند پس استغفار کنند ایشانرا گروهی از ایشانکه
 و بایشان گویند که بر چه چیز صبر کرده اید شما ایشان گویند که ما
 نفسهای خود را بر مشقت طاعات الهی صبر میفرمودیم و بر مشقت
 معصیت صبر کردیم پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که بندگانی من
 راست میگویند بگذارید ایشانرا که بحساب پیر بهشت روند و خوشتر
 صادق فرمودند که صبر این ایمان بمنزله سر است از بدن چنانچه بعد از سر
 بدن بر طرف میشود و بجان میگردد همچنان بر وفق صبر ایمان بر وفق
 وضایع میشود و از حضرت صادق مروست که چون مؤمن را داخل
 قبر میکنند نماز از جانب راستش میایستد و زکوة از جانب چپش
 و نیکی و احسان بر پدر و مادر و غیر ایشان بر او مشرف میشود و بالا
 سرش و صبر در کنار میایستد پس چون منکر و نکبر داخل قبر میشود
 که از او سؤال کنند صبر نماز و زکوة و نیکی میگوید که شما هادم بھب
 خود بکنید و اگر شما عاجز شوید من او را در میانم و اعانت او مینامم و
 حضرت امام محمد باقر فرمودند که هر کس محبتا نکند صبر را از برای
 مصیبتهای روزگار عاجز خواهد شد فصل دوم بدانکه آنچه که
 انسان میباید در دنیا یا مخالف طبع او باشد یا موافق و او در هر دو
 قسم بصبر محتاج است اما در موافق طبع خود مانند صحت و سلاطنت
 بدن و حصول مال و جاه و کثرت اعوان و اتباع و انصار و دوست
 زندگانی پس صبر بر این امور است و اشق است بجهت آنکه میبایست
 صفتی را محیی نماید در ضبط نمودن نفس خود در این امور والا اگر نفس

فصل در بیان احوال و احوال و احوال

خود را هرگاه کند و ضبط نماید همها لک دینبری و اخروی میباشد و
 خسر الدنیا و الاخره میشود و اما اموریکه مخالف طبع و خواست او باشد
 پس آن بر سه قسم است قسم اول امور است که در تحت اختیار او باشد
 مانند طاعات و معاصی و صبر بر طاعت امر است که در تحت اختیار نفس
 متغیر است از مرتبه عبودیت و خواست هر بویست دارد و از بعض
 طاعات متغیر است بسبب کسالت مانند نماز و از بعض دیگر
 بصیرت بخیر مانند زکوة و از بعض دیگر بسبب هر دو امر مانند حج و جهاد
 است و صبر بر طاعت در سه حالت میشود قبل از شروع در عمل
 طاعت و در اثنا و بعد از فراغ آن از آن زیرا که قبل از شروع
 باید صبر نماید بر تصحیح نیت و انداختن عمل از دوا و از سایر اوقات و
 در اثنا و عمل که آنرا تا تمام بوساند و غافل نشود از مبطلات آن و بعد
 از عمل که آنرا افشا نکند و عجب آن نکند و آن را باطل نکند و اما
 صبر بر معاصی پس اشیاء انواع آن صبر از معاصی است که الفتنه آنها
 داشته بحسب عادت زیرا که دواعی از جانب شیطان دارد شهنش
 و عادت و تزلزل عادت موجب مرض است قسم دوم امور است که در
 خود آنها با اختیار او نه بود اما در دفع آنها اختیار دارد چنانچه کسی او را
 از نیت کند قولاً یا فعلاً یا جنابتی بر او بکند در مال یا در نفس و صبر
 بکند که در هر دو مکافات او در نباید چنانچه حضرت رسول ص فرمود صل
 کن هر کس تو را قطع کند و بدو با نکسی که بتو نهد و حج و عمره سازد
 و عفو کن از آن کسی که بر تو ستم کرده است و قسم سیم صبر بر امور
 چند که اختیار نداشتند در ابتدای و در اثنای آنها مانند مرگ بیک
 و مادر و فرزندی و خوش و قوم و دوست و تلف شدن اموال

در تحصیل صبر است

و بیایم و مانند این امور فصل سیم بدانکه علاج تحصیل صبر این است که
فکر سستی ننماید در فضیلت صبر و ثواب آن و آنچه جناب اقدس الهی وعده نموده
بصابرین از ثوابهای نامتناهی و آنکه عاقبت صبر عروج است و خوب است
در دنیا و در آخرت و آنکه خیر و هلاک فایده بحال و نمی بخشد و آنکه اگر صبر کرد
ما جویش می شود و اگر صبر نکرد ما توبه می شود و آنچه شد محقق شد و می
رضا بدانکه رضا عبارت است از ترک نمودن اعتراض بر جناب اقدس الهی و ترک
خشم است و جناب اقدس الهی مدح نموده است آنها را که رضا می کنند از خالق خود
دارند بدانکه جناب اقدس الهی از ایشان هم راضی است چنانچه فرمودند رضی الله
عنهم و رضوانه و حضرت امام محمد باقر فرمودند که سزاوارترین خلق بتسلیم
بقضای الهی آنهاست که خدا را شناخته و هر کس راضی بقضای الهی میشود قضای
الهی بر او میگذارد و اجر او عظیم است و هر کس که خشم میکند قضای الهی را
قضای او میگذارد و اجر او ضایع میشود و حضرت سید الساجدین فرمودند
که صبر و رضا بقضای الهی هر دو طاعات الهی است و در حدیث قدسی وارد
شده است که هر کس راضی بقضای من نشود و صبر بر بلاها من نباید بشکر
نعمهای من نکنم پس برورد کار غیر از من از برای خود قرار دهد از
آسمان و زمین من بیرون رود و فواید رضا بقضای اطمینان قلب و فراغ بال
و استراحت نفس از هموم و غم و تحصیل رضای الهی و نجات از غضب او
و طریق تحصیل رضا اینست که بدانند که هر چیزی که جناب اقدس الهی بر او
قضا کند اصلح است بحال او در دنیا و در آخرت هر چند که حکمت او را دریغ
نمایند و آنکه هم غم و غصه باعث تغییر و تبدل قضا میشود و آنکه هر چه
مقرر شده است لا محاله میشود هر چند هزار غصه بخورد و مهمان و غم
نشد و هر چه مقرر نشده است نخواهد شد و در وقتیکه چیزی بیکه مخالف

مقاله فی ذکر رضا

طبع او رود دهد محظوظ نظر او اجر و ثوابان باشد نه الم حالی و تقل کردند
 که زنی پای او زخم شد خون بیرون آمد و آن زن میخندید آنرا او
 سؤال نمود که متالم نشده اید گفت لذت اجران مرا فراموش کرده است
 الم را و هم چنین کسیکه بقصد و حجامت احتیاج دارد و منتهای رضا و غر
 بالم قصد و حجامت بهم میرساند بعد از علم بحسن عاقبت است بالنسبه
 بقضائهم الهی نیز بایست باین طریق باشد مقاله میم در شکر است
 و تحقیق آن در چند فصل است **فصل اول** در مدح آن بزرگوار شکر
 از بهترین صفات حمیده و اخلاق پسندیده است و ضد آن که گناه است
 از امتهات صفات ذمیه است و شکر هر نعمتی موجب عزیزان نعمت است
 و کفر افس مورث حرمان است چنانچه حق تعالی میفرماید و لئن شکرتم لازید
 و لئن کفرتم ان عذابى لاشدید یعنی اگر شکر نعمت کنید نعمت از پاره میبارد
 و اگر کفران نمائید عذاب من شدید و عظیم است و حضرت صادق علیه السلام
 که هر که را چهار چیز دادند محروم نکردند او را از چهار چیز کسیر که
 راه دعا دادند او را از اجابت محروم نکردند و کسیر که راه استغفار
 دادند توبه او را قبول کردند و کسی را که شکر دادند او را از زیادتى
 نعمت محروم نکردند و کسیر که صبر کرامت کردند او را از اجر
 و ثواب محروم نمیکردند و در حدیث دیگر فرمود سه چیز است که بانهما
 هیچ ضرر نمی رسد دعا کردن در هنگام شداید و الم ها و استغفار نزد
 گناه و شکر در وقت نعمت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طعام غمزه شکر
 کننده ثوابش مثل ثواب روزها است که از برای خدا روزه داشته باشد
 و صاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش مثل کسیست که به بلا مبتلا باشد
 و صبر کند و مالداریکه شکر کند در ثواب مثل محرومی است که قانع باشد

فصل بیستم در مقام شکر است

فصل بیستم در حقیقت شکر و ارکان آن بدانکه شکر عبارت است از آنکه
منعم خود را بشناسد بدانکه این نعمت از جانب کیست و اظهار آن نعمت
کند و ثنای کند بر آن و نعمت را در چیزی صرف کند که رضای منعم در
انست برکن اول آنکه منعم خود را بشناسد و چیزی که لایق او نباشد در ثبات
وصفات باو نسبت ندهد و انکار وجود او ننماید و هر چه مقابل این معنی
کفران است چنانچه حق تعالی در پستی از آیات کافر از یکفران نعمت است
فرموده است که انکار وجود منعم خود کرده اند و شریک از برای او قرار داده
دویم بدانکه این نعمت از جانب کیست و نعمت های خدا را از جانب دیگران
ندانند حضرت صادق فرمود که هر که خدا باو نعمتی گرامت فرماید و آن نعمت
بدان خود بشناسد و بداند که از خدا باو رسیده پس شکر آن نعمت را ادا کرده باشد
سوم آنکه اظهار این نعمت بکند و ثنای منعم بر آن بجا آورد چنانچه از حضرت
صادق مرویست که فرمود هر نعمتی که خدا انعام فرماید خواه خورد باشد
خواه بزرگ و بنده بگوید الحمد لله شکر آن نعمت را ادا کرده است چهارم
آنکه آن نعمت را در چیزی صرف کند که رضای منعم در آن است و چنانکه
خدا در آن نعمت بر او واجب کرده اند ادا کند مثل آنکه نعمت زبان شکر
آن است که چیزهایی را که خدا گفته و او را واجب یا مستحب کرده اند بگوید
و از آن چیزهایی که خدا نهای فرموده یا مکروه ساخته باز دارد و هم چنین
شکر چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضا و جوارح و قوی و شکر مال
آن است که آن را در مصرفی صرف کند که رضای منعم باو راضی باشد و حق و فیه خدا
در مال واجب کرده اند ادا کند و شکر علم آنست که او را بطل کند
باطل باشد و عمل بآن نکند و وسیله باطل نگرداند و در هر پات است
اینها هر چند که صرف میکنند حق تعالی بر وفق وعده خود عوض را زیاده

فصل دوازدهم در مقایسه ابواب از نعم

کرامت میفرماید از جمله افراد شکر مع است که تفکر نماید در نعمهای او
و اقرار نماید بآنکه احصای آنها را نمیتواند و چنانچه اگر کسی تفکر نماید که
خوردن بخت لقمه نان که خدا را چه نعمت مایه او هست این امور بیکه سبب
ساختن از برای حصول این لقمه نان که باین حد میده است که میتوان خورد
و بعد از خوردن چه نعمتها دارد بر او از اینها بیکه در بدن بر آنیکه ناخوش
بدن او بشود از دست و دهان و دندانها و زبان و معد و قوتها
و ماسکه و دافع و جاذبه و تدبیراتی که در حالتی از حالات غذا میفرماید
و قسمتها بیکه با خلط اربعه منقسم میگردد و هر یک از راه عروق و
شراین محل خود میفرستد و جزو آن عضو میگردد انداختن میکند که
علت نعمتهای الهی کردن محال است چنانچه جناب اقدس الهی فرمودند و ان
تعد و انعمت الله لا تحصوها بلکه اگر کسی نیکو تفکر نماید میداند که نعمتی
که خدا بر هر فردی از افراد خلق داده بر آنکس نیز انعام نیست است زیرا که اگر
مثلاً الطبع است و هر را بیکدیگر احتیاج است پس هر نعمتی که خدا بر هر فردی
از افراد خلق دارد بر تو نیز انعام نیست است بلکه هر نعمتی که خدا بر آنجوهایی
هندی داده از اعضا و جوارح و تغذیه و تمهید و سایر نعم همه بر تو نعمت
نیز است که اگر این نعمتها نسبت باو نمیشد ان پاره را غنیافت که تو با حاجتی که
تو بایشان محتاجی منتفع شوی و هر نعمتی که بر پیران آن جوله کرده اند
هم در وجود آن جوله دخیل است پس اینها نیز بر تو نعمت است و از این راه
که ملاحظه میکنی هر نعمتی که بر احد از خلق از زمان آدم تا زمان تو شده است
هم در وجود و بقا و کالات تو مدخلیت دارند و کسی که در کلستان انعام
و رحمت الهی تفکر نماید و ان کلهای حقایق بفضل الهی بر روی عقل او شکفته
میشود و باین فکر که انسان میافند میداند که خود را عاجز است از شکر

د شکر است

بیکفره از افراد نعمت الهی زیرا که شکر بران نعمت باز نعمت است و محتاج
است بشکر و هکذا و باین مرحله که رسید انوقت او را در دیوان شکر
کننده ها می نویسند تفضلاً و احساناً لا اعداء و استحقاقاً و این است که
سید الساجدین میفرماید و ما قدر لسانی فی جنب شکر و ما قدر علی
فی جنب نعمت پس باید انسان بعد از تفکر در نعمتهای الهی و مشغول شدن
او بشکر تفکر نماید که این ادوات و آلات و آنچه موقوف علیه این شکر است
همه از خدا است و نوبت شکر هم از او است انوقت میداند که هر شکری
چندین هزار شکر دیگر بر او لازم میشود و اقرار مینماید که از عهده شکر
بهرین نمیتواند اما چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود حق تعالی
و حی مودع صوابی که ای موسی مرا شکر کن چنانچه حق شکر من است موسی
عرض کرد خدا و ایا چه کنی تو مرا شکر کن چنانچه حق شکر تو است و حال آنکه
که تو را کم آن فکر نمیامی امت از نعمتهای تو خطاب رسید که ای موسی الخ
شکر مرا کردی که دانستی که شکر هم از من است و از شکر باجری و از حضرت
امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده اند که فرمود در اینجا خود طلبید و دو کرم
نان نزد او حاضر کرد ایند ابوذر را نهاد بدست که رفت و میگردانید و گفت
سلمان گفت که ای ابوذر برای چه ملاحظه آن نانها میکنی گفت میخواستم
ملاحظه کنم که خوب چقدر است سلمان بسیار در غضبند و گفت بسیار
جرت مبنای که نعمت الهی را بسبب عیش و سرور و لذت که در این نان عمل
کرده امت ای که در زیر عرش است ملاحظه عمل کرده اند تا آن ابرایا د
داده اند و باد او را در این بنچ و این در آن کار کرده تا او را بر زمین
باز بده و سرحد و ملاحظه در آن عمل کرده اند تا بجا های خود قطهای باران
آکن شده اند و در این نان زمین و جو و این و حیوانات و اش و هر چه وفاد

فصل اول در مقام سیر یاد و راه با سیر

بکار رفته و در آن عمل کرده و آنچه در آن دخل دارد احصا نمیتوان نمود پس چگونه توان شکر را میتوانی کرد باو در کفایت سخن خود توبه کردیم و استغفار مینمایم و عذر تو را نیز میخوانم و بدانکه نعمتهای الهی بر انسان پادشاهی است مانند استواء خلقت و صحت اعضا و سلامتی جوارح یاد دینی است مانند اسلام و ایمان و ولایت اهل بیت و توفیق طاعات و اجتناب از معاصی است و نعمتهای دینی اعظم است از نعمتهای دنیوی زیرا که باعث بر حصول سعادت ابدی و نجات از عقاب سرمدی و طریق تحصیل شکر است که با و اشاره شده است از معرفت و تفکر در نعمتهای الهی و باید در نعمتهای دنیوی به دست تو از خود نظر کنی و شکر نماید در نعمتهای دینی با علی از خود نظر کنی و از خدا توفیق خواهی که با و برسد و اگر مصیبتی با و برسد و شکر نماید که به بدتر از آن مبتلای نشده زیرا که هر بدی بدتر دارد و آنکه جناب اقدس الهی تعجیل عقوبت آن در دنیا کرده و از برای او در آخرت ذخیره نکرده بلکه موافق تحقیق جمیع صفات دنیوی نعمت اند زیرا که باعث گفاره کاهان یا رفع درجه میشود باب سیزدهم در درجا و خوف است و تحقیق آن در چند فصل است فصل اول در معنای درجا بدانکه درجا عبادت است از امید داشتن بر رحمت الهی و طالب بودن و استیانت از تحصیل نمودن از طاعات و اعمال نیک پس اگر این امور جمع شود صدق میکند اسم درجا که اگر چه صفات حمید و اخلاق پسندیده است و مانند آن کسی باشد که تخم پاکیزه در زمین خوب پاشیده باشد و ابر با و برساند و امید دارد در و داشته باشد و اگر جامع این شرایط باشد این را غرر و کوبندگی از بدترین صفات ذمیه است مانند آن کسی که تخم پاشد در زمین شود زرد و بلند که آب با و نرشد یا آنکه هیچ تخم نپاشد و توقع و امید در و داشته باشد

باب نهم در رجاء است

۱۰۷

که عین حق و جهالت است و از این معلوم میشود که اکثر مردم که ادعای
 رجاء و امید و اری میکنند با عدم استعداد از برای تطهر قلب و اعمال
 صالحه مغرور و احمق میباشند و زراعتهای مغوی با این چنانچه حضرت فرمود
 که الذین منعوا الاخرة ذر که هر کس ادعای امید و اری بر حمت الهی نماید با دست
 نرمین دل خود را از خواستهای اخلاق برزبله و صفات مملکه پاک نماید
 و تخم ایمان را در او بپاشد و ادبهای طاعات و عبادات و کثرت از ترس خدا و
 سقایت نماید و با این امور بر عیال خود اعتماد نکند و بفضل الهی امیدوار باشد
 او را صاحب رحمت بگویند و رجاء و امید و اری او صدق است و اگر نه میرد دل
 او مملو است از اخلاق برزبله و صفات مملکه و ترک اعمال خیر و طاعات نماید
 و منهیات باشد در طلب دنیا و با وجود این مراحل بگوید امید و اری این احمق
 است و غرور حق تعالی در قرآن میفرماید ان الذین امنوا و الذین هاجروا
 و جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله که آنها نیکه ایمان آوردند
 بجدا و رسول و ائمه و هجران کردند معاصی و سیئات و جهل کردند در
 راه خدا بمال و نفس آنها اینند که امید دارند بر حمت الهی و بخند من حضرت
 صادق^ع فرمودند که گروهی چند از شیعیان و موالیان شما معاصی مرتکب
 میشوند و میگویند ما امید و اری داریم بر حمت الهی حضرت فرمودند
 که دروغ گفتند آنها موالیان ما نیستند باز روهای نفس خود را بپوشانند
 و گمان میکنند که امید دارند هر که امید بخیزی دارد از برای تحصیل آن
 کار میکند و هر که از چیزی بهتر است از آن کمیزان میباید فصل دیگری در
 بیان معنای خوف است بدانکه خوف عبارت است از متامل شدن قلب
 سوختن آن بسبب توقیع بدی و مکروهی در زمان آینده و اسباب این
 خوف یا از خوف از عدل خدا و انتقام و عقاب آن یا از خوف معاصی خود

فصل دوم از باب سیزدهم

و این خوف علامات چند دارد مانند کمر کردن و غیله و ضعف شدن
و یا ز داشتن خود را از معاصی و گناهان و بطاعات و عبادات اهتمام نمودن
این خوف میگویند و مدوح است زیرا که هر که از چیزی خائف و ترسان
است البته از آن کمر بران است و اگر مشغول بمعاصی و منهیات بلدان
باشد و اهتمام بطاعات ننماید و ادعا بکند که من از خدا خوف دارم در غلوه
خواهد بود و در غلوه ملعون است و مانند کسی میماند که نزد شهری ایستد
باشد و دست در دره ها و کرده است و گوید من از او میترسم پس کسی که در
گور از عذاب الهی میترسم چرا مرتکب امری چند میشود که موجب عذاب است
و تأمل در احوال خائفان از خدا از انبیاء و اوصیاء و اولیاء نماید تا بداند خوف کدام
چنانچه شیخ صدوق روایت کرده است که روزی حضرت رسول ص در سایه
درختی نشسته بودند در روزیست که گاهی شخصی آمد و جامه های
خود را کند و در زمین کمر میغلطید و گاهی پشت خود و گاهی شکم خود و گاهی
پیشانی خود را بر زمین کمر میمالید و میگفت این نفس بچش که عذاب الهی اثر
این عظیم تر است و حضرت رسول ص باو نظر میفرمود پس آن جامه های
خود را پوشید حضرت و را طلبیدند و فرمودند که ای بنده خدا کاری
از تو دیدیم که از دیگری ندیده ام چه چیز تو را باعث این شد گفت ترس الهی
را باعث این شد که بنفس خود این کرمی را چشایندم که بدانند که عذاب
الهی را که از این شدید تر است تا بداند پس حضرت فرمود که از خدا ترسید
آنچه شرط ترسیدن است و بدستیکه پروردگار تو مباحات کرد تو با
ملک که سموات پس باصحاب خود فرمود که بنزد یک این بر وید تا برای
شما دعا کند چون بنویس و آمدند گفت خداوند جامع کن امر هر را بر
هدایت و تقوی را توشه ما گردان و باز گشت ما را بسوی بهشت گردان

در خوف از خدا است

۱۰۷

و بداند کسی که خائف باشد از اعمال بد خود بایست شهوات نفسانی از سر
خود برطرف کند و معاصی که منهای میل و خواهش با آنها داشته و مگره طبع
باشد مانند کسبیکه بجای محقر دارد و عسلی که منهای خواهش و رغبت با نداشته
مگره طبع او میشود زیرا که میل اندک از برای او ستم فانی است پس شهوات
و لذات او با تشووف سوخته میشود و اخلاط تکبر و حق و بخل و حسد و
مانند اینها تحقیف میشود و از حضرت رسول و بست که نزد حضرت یحیی
در این مرتبه بود که به بیت المقدس آمد و نظر کرد بعبادان و راهبان و اجناس
که پیراهن ها از مو پوشیده اند و کلاه ها از پشم پر سر نهاده اند و زنجیر ها در
گردن کرده اند و بر ستونهای مسجد بسته اند چون این جماعت را مشاهده
نمود بنزد مادرش آمد و گفت ای مادر از برای من پیراهنی از مو و کلاه و زنجیر
پشم بیاف تا بروم به بیت المقدس و عبادت خدا کنم با عباد و راهبان مادر
گفت که صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کن چون حضرت زکریا
آمد سخن یحیی را نقل نمود زکریا گفت ای فرزند چه چیز تو را باعث شده است
که این امر را ده نامی و حال آنکه تو هنوز طفل صغیر یحیی گفت ای پدر مگر ندان
از من کو چاشق و مرگ را چشیده اند گفت بلای پس زکریا مادر یحیی گفت که آنچه
میگوید چنان کن پس مادر یحیی کلاه پشم و پیراهن و زنجیر برای او یافت و پوشید
و رفت به بیت المقدس و با عباد مشغول عبادت گردید تا آنکه پیراهن و مو بدن
شرفشراخورد پس روزی نظر کرد بدین خود دید که بدنش ضعیف و نحیف
شده گریست پس خطاب الیه و او رسید که ای یحیی آیا گریه میکنی از این که بدنت
کاهیده شده است عزت و جلال خودم سوخت که اگر بابت نظر بجهنم بکنی پس
اھنی خواهی پوشید بعضی پلاس پس حضرت یحیی گریست تا آنکه از سستی
کمرش رویش مجروح شد و گوشت او ریخته شد بخند یکدیگر دندانهایش بیرون

شد

فصل دهم و چهارم از باب سیزدهم

شد چون این خبر به مادرش رسید با حضرت زکریا بنوا و آمدند و عجبانی آید
 بگرداو برآمدند و او را خبر دادند که روی تو چنین مجروح و کاهید شده است
 گفت من با خبر نشدم زکریا گفت ایفرزند چرا چنین میکنی من از خدا فرزند
 طلبیدم که موجب سرور من باشد گفت ای پدر تو مرا باین امر کردی گفتی که
 در میان بهشت و دوزخ عقیده هست که نمیکند زنند از آن عقیده که چاه است
 که بسیار کوبند از خوف الهی گفت بلی ایفرزند من چنین کنم جهد و سعی کن
 در بندگی خدا که تو مرا پدر بگو امر فرموده اند پس مادر بی باو گفت که ای
 فرزند رخسار مهدی که دوباره نماز برای تو بسانم که بود و طرف رو نمود
 بکذا روی که دندانهایت را بپوشاند و آب چشمه را جذب نماید گفت تو از این
 داری پس آن پاره نماز برای او ساخت و بر روی او گذاشت و استیلا
 فاشتر از اشاعت چنان توشه بود که آب از میان انگشتانش چاشمش چون حضرت
 زکریا این حال را مشاهده نمود گریان شد و بر بسو اسان کرد و گفت خداوند
 این فرزند من است و این بذر او است و تو از هر رحم کنندگان رحم کن
 پس هرگاه که زکریا میخواست که بنی اسرائیل را موعظه بگوید بجانب
 راست و چپ نظر میفرمود پس اگر چنانچه حاضر بود نام بهشت و دوزخ
 نمیداد پس روی چنانچه حاضر نبود شروع بموعظه کرد چنانچه سر خود را در
 عبا پیچیده آمد در میان مردم نشست و حضرت زکریا با او ماند پدر فرمود
 که جیب من جیر تپیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهی
 که آنرا اسکران مینامند و یائین کوه وادی هست که آنرا غضبان مینامند
 زیرا که آنرا غضب الهی افروخته شده است و در آن وادی چاه هست
 که صد ساله راه عمیق است و در آن چاه تابوتها از آتش هست و در آن
 تابوتها صندلها و جامهها و زنجیرها و غلها از آتش هست چنانچه

در خوف از خدا است

اینرا بشنید سر برداشت و فریاد برآورد که واغفلاناه چه رسیدناغافلیم
از سکران برخواست و بچرخانده متوجه پیاپان شد پس ذکر پانز مجلس
برخواست و بنزد مادرش می رفت و فرمود که بحیاط طلب نما که میتی سه
که او را نه بینی مگر بعد از مرگش او پس مادر بطلب حضرت می بیرون آمد
تا بجای از بنی اسرائیل رسید ایشان را و پرسیدند که ای مادر بحیاط کجا
میروی گفت بطلب فرزندانم بحیاط میروم که نام آتش جهنم شنیده و بزحمت
سفره است پس رفت تا شبانی رسید از او سؤال نمود که با جوانی را این
صفت و هیئت دیدی گفت بل که بحیاط میروی گفت بلی گفت الحال او را
در فلان عقبه گذاشته ام که پاهایش در آب دایه اش فروخته بود و سر
با همان بلند کرده میگفت که بعزیز تو ای مولای من که آب سرد نخورم
چشیدن تا منزلت و مکان خود را نزد تو ببینم پس چون مادر بحیاط آمد و
نظرش بر او افتاد بنزد پادشاه و سرش را در میان پستانهای خود گذاشت
و او را بخدا سوگند داد که او بخانه سرود پس با او بخانه رفت و مادر از او
التماس نمود که ای فرزند التماس دارم که پیراهن مورایکنی و پیراهن چشم
پوشی که آن نرم توانست بحیاط قبول فرمود و پیراهن چشم پوشید و مادر از
برای او عدسی بخت و آنحضرت تناول نمود و خواب او را بود تا هنگام نماز
شد پس در خواب ندایا و رسید که ای بحیاط خانه به از خانه من میخواهی
همسایه بزاز من بمطابق چون این ندا بگوشش رسید از خواب برخاست
و گفت خداوند از لغزش من در گذر بعزیز تو سوگند که دیگر نتوانم
بغیر از سایه بیت المقدس و مادرش گفت ای مادر پیراهن مورایکنا
مادر پیراهن را با و داد و در آن بخت که مانع رفتن شود حضرت ذکر پانز
با و گفت ای مادر بحیاط او را بگذار که پرده دلش را کشوده اند و بعش دنیا

فصل پنجم از باب سیزدهم

منافع غلبه پس بر خواست می و پیراهن موئین و کلاه پشمین را پوشید
و بر بدت المقدس زلف و بالجا و رهبانان عبادت میکرد تا شهید شد و
از حضرت صادق مرویست که عابدی در بنی اسرائیل بود شبی زنی مهمان
او شد پس شیطان او را وسوسه کرد و هر چند بر او زور میآورد باز نکشت
از انگشتان خود را باتش میداشت تا انگیختن از نفس او بیرون میرفت
و پیوسته در آن کار بود تا صبح چون صبح شد بان زن گفت که بیرون برو
که بدیهه تمام بودی تو از برای ما فصل سیم بد آنکه خوف از خدا محمود است
تا آنکه بحد یاس و ناامید بودن از رحمت الهی نرسد که ان ضلالت و کفر است
چنانچه حق تعالی میفرماید ومن یقنط من رحمة ربی الا الضالون ولا یبطل
من روح الله الا القوم الکافرون و رجا خوب است تا بحد امان بودن
از عذاب الهی نرسد چنانچه حق تعالی میفرماید ولا یامن فکرم الله الا القوم
الطاسرون و آنچه از کلام انبیا و اوصیا و حکما مستفاد میشود آنست که
باید انسان متصف باین دو خصلت باشد و میباشد مردی مؤمن خوف
سراج هر دو بر وجه کل بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد و رجاء
زیاده بر خوف نباشد و خوف زیاده بر رجاء نباشد چنانچه از حضرت صادق
مرویست که فرمود لقمان فرزند خود را وصیت فرمود که ای فرزند از خدا چنان
ترس که اگر ثواب جن و انس را داشته باشی تو را عذاب خواهد کرد و از
او چنان امید بدار که اگر با کناه جن و انس بدرگاه او روی تو را رحم خواهد
کرد بعد از آن حضرت فرمود که پدر می گفت که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه
در دل او دو نور هست یکی نور خوف و دیگری نور رجاء که هر یک را که بگوید
بسیغند بران زیادتی نمیکند و بسند معتبر از اسحق بن عمار مرویست که حضرت
صادق فرمود که ای اسحق چندان از خدا ترس که گو با او را میبینی اگر

در خوف و حیا است

۱۰۹

تو او را نمیبینی و تو را میبیند پس اگر کان میکنی که او تو را نمی بیند کافر میشوی
و اگر میدانی که در همه حال تو را میبیند و احوال تو را میداند و در حضور
او معصیت او میکنی پس او را از جمیع نظر کنندگان بهیمل تر شمرده و در حدیث
دیگر فرمود که هر که از خدا ترسد خدا هر چه را از او میترساند و هر که از خدا
نترسد خدا او را از همه چیز میترساند و بدانکه انسان باید طیب نفس خود
باشد و معالجه در خود را بصد نماید پس اگر خوف بر او غالب باشد و میترسد
که مبتدا بجحد پاس وقت و طوط برسد معالجه نماید خود را بتفکر و تدبیر و محنت
رحمت الهی و باثبات و اخبار بیکه باعث امید و آری میشود چنانچه از حضرت
امام محمد باقر مرویست که حضرت رسول فرمود که حق تعالی میفرماید که اغما
نکنید عمل کنید تا آنکه بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من میکنند بدرستی که
اگر سعی کنند و خود را تعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من
هر آنکه مقصر خواهند بود و بکن عبادت من نرسیده خواهند بود و مستحق
نخواهند بود آنچه را طلب مینمایند از کرامتها و ثوابهای من و مستحق میشوند و
در جات عالییه ان نخواهند بود لیکن باید که اعتماد ایشان بر رحمت من باشد
و امید و آرزو فصل من باشند و بکمال نیکی که به من دارند مطمئن شوند که
در انحال رحمت من شامل حال ایشان میشود و خوشنودی من بایشان چهر
و امرزش من جامه عفو در ایشان میپوشاند بدرستی که منم خداوند بسیار
بخشنده بسیار مهربان و در حدیث دیگر فرمود که در کتاب علی نوشته است
که حضرت رسول بفرمود که حق خداوند بیکه بخیر او خداوندی نیست که
بمؤمن خیر دنیا و آخرت نهد مگر بحسن ظن و کمال نیکی که بخداوند خود دارد
و امید بیکه از پروردگار خود دارد و حسن خلق در معاشرت مردم و ترک
غیبت و مؤمنان کردن و حق خداوند بیکه بخیر او خداوندی نیست که خدا عذاب

فصل بیستم از باب سیزدهم در فضیلت

نمیکند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار و عفو سبب گمان بد یکی بر پروردگار
خود داشته باشد در امید بخدا تقصیر نماید و بدید خلق با مردم غیبت
مؤمنان کردند بحق خداوند یکدیگر بخداوند نیست که هیچ بند
گناش بخدا نیکو نیست مگر آنکه خدا بر وفق کان او باو عمل نماید زیرا که
حق تعالی کریم است و بدست قدرت و دست جمیع خیرات و نیکیها و جها
میکند و شرم میدهد از آنکه بنده مؤمن باو گمان نیک داشته باشد
و بخلاف ظن او باو عمل نماید و امید او را باطل گرداند پس بخداوند خود
گمان نیکو بدارد و ثوابهای او و بطاعات و عبادات رغبت نماید و
اگر کسی بجای او غالب باشد چنانچه در اکثر خلق بجای کذب که در حقیقت
غیر راست میباشد میباشد معالجه خود را بتفکر در عقوبات الهی
و تذکرات و احادیث خوف و تهدید و وعید نماید و در حالت احتضار
و نزدیکی اجل بایست رجاء و امید و ارشاد و گمان نیکو بر رحمت الهی غالب
باشد زیرا که خوف مدوح است بعلمت آنکه باعث بر عمل میشود و در این
حال عمل منقطع شد و بایست حسن ظن بخدا داشته باشد تا آنکه محبت
برساند و شوق داشته باشد با اقدام بر جناب اقدس الهی و من احب
لقاء الله احب الله لقاء باب چهارم در یقین و توکل است و در
این دو مقاله هست مقاله اول در یقین است بدانکه یقین عبارت از
انست که مجموع اشیاء را بداند که از سبب اسباب است و علت و سبب
نشود بلکه بداند که جمیع استیلا مستورند از برای او و حکمی از برای اوست
و بداند که آنچه از برای او مقدر شده است خواهد شد و آنچه مقدر نشده
است نخواهد شد و بداند که جناب اقدس الهی مطلع است بر احوال و ظاهر
و باطنا پس در جمیع حالات بایست منتهای ادب و حرمت پرور و بکار خود

باجهاردهم در یقین و توکل است

را منظور دارد و مبالغه نماید در تعجب باطل خود زیرا که ظاهر و یقین
اعلاهی در جاثایمان است و یقین بر چند معنی اطلاق میشود اول یقین
بقضا و قدر است بحدی که بران آثار مرتب شود و موثر است انقطاع بخدا و
توکل و تفویض و رضا و تسلیم کرد چنانچه از حضرت صادق منقول است
که هر چیزی را اندازه و حدی هست راوی عرض کرد فدای تو شوم کدام است
حد توکل فرمود که اندازه حد توکل یقین است و حد یقین آنست که از
غیر حق تعالی نترسی و در حدیث دیگر فرمود که از حجت یقین ادعی است که
راضی نکند مردم را بچیزیکه موجب خشم حق تعالی گردد و ملائمت نکند مردم
بر چیزی که خدا با و نداده است بدستیکه رزق را نمیکشاند حرصی
و رقت نمیکند روزی و اگر اهل کسی که نخواهد و اگر کسی از روزی بگریزد
چنانچه از مرگ میکشند هر این روزی او را در باید چنانکه مرگ او را در
میآید بعد از آن فرمود که بدستیکه حق تعالی بعد از آن خود در روح و راحه
و شاد برادر یقین و رضا قرار داده است و اندوه و جزا در مرگ است و
از ردگی از قضاهای الهی مقرر فرموده است و فرمود که عمل اندکی که
بر آن مداومت نمایند و یا یقین باشد بهتر است از عمل بسیاریکه بر غیر خدا
یقین باشد و حضرت امیر المؤمنین فرمود که هیچ پلک از شما نره ایمان را نیاید
مگر آنکه بداند که آنچه با و میرسد از نعمت و بلا و غیر آن چون مقدر شده است
اللهم از او در نمیگذرد و آنچه از او میگذرد و با و نمیرد چون مقدر شده
ممکن نیست که بسعی او یا دیگران با و برسد و ضرر رساننده و دفع رساننده
خدا است و از حضرت صادق منقول است که حضرت امیر المؤمنین در روزی
دیوار شکسته خم شده نشسته بودند و در میان مردم حکم میفرمودند
باغی است گفت که این دیوار شکسته است در روزی این نشینید حضرت فرمود

مقاله اول از باب چهارم

که هر کس را جلش حفظ میکند پس چون حضرت برخاستند و از زبردن
بیرون آمدند و پارس فرود آمد بعد از آن حضرت صادق فرمودند که حضرت
امیر المؤمنین از این باب کارها بسیار میکند و این است مرتبه تفریق و از
سعد بن قیس منقول است که در جنات گاه نظر کردم که شخصی همین دو جامه
پوشیده و در میان معرکه است پس اسب را پیش مرا ندیدم که حضرت
امیر المؤمنین است گفت با امیر المؤمنین بچنین معرکه با این قدر دشمن بکنم
پیراهن امد فرمود که بلی اسعید هر که هست البته حق تعالی چند ملک
بر او موکل فرموده است که اعمالش را مینویسند و دو ملک با او هستند
که او را محافظت نمایند از آنکه از کوفی بیرون افتد یا یحیی بیرون افتد و از
سایر بلادها کشنده پس چون قضای الهی نازل شد و اجلش رسید و او را
بهر دلیلی و امکنه گذارند و از حضرت صادق منقول است که قبر غلام ^{امیر المؤمنین}
انحضرت را بسیار دوست میداشت و هر گاه که حضرت از خانه بیرون میرفتند
شمشیر بر میداشت و از پی انحضرت میرفت که مباد اضری از دشمنان
بان حضرت برسد در مشقتی انحضرت بیرون رفتند نظر بعقب کردند
قبر را دیدند پس بدیدند که چه کاری گفتند که از پشت سر شما
بیایم که مباد اسبهای شما برسد حضرت فرمود که مرا از اهل آسمان حرام است
میکنی یا از اهل زمین گفت بلکه از اهل زمین میخواهم که تو را حرام است
تا منم فرمود که اهل زمین ضعیف نمیتوانند رسانند تا مقدر اسمانی نباشد
پس که در پیش قبر بر گشت دو قدم بقین ثواب و عقاب اخراست بگوئی بکه
اثرش بر وجه کمال در اعضا و جوارح ظاهر گردد چنانچه از حضرت صادق
مرویسست که روزی رسول خدا ص در مسجد نماز صبح گذارد پس نظر کردند
بسوی جوانی که او را حارث بن مالک می گفتند دیدند که سرش از سینه

در یقین و توکل است

بنحو ای بزیر مباد ورنه رویش نرسد و بد نشخوف کشته و چنانچه
 در سرش فروخته حضرت از او پرسید ندکه بر چه حال صبح کرده و چه حال
 ای جان گفت صبح کردم یا رسول الله بایقین حضرت فرمود که بر چه چیز که
 دعوی کنند حقیقی و علامتی و کواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت
 حقیقت یقین من یا رسول الله این است که پیوسته مرا عز و ن و غلین
 دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزهای کرم مرا بر وزه میدارد و دل
 من از دنیا دور گردانیده و آنچه در دنیا مکر و دله و یقین بر تیر
 رسیده که کو با مبینم عرش خداوند مرا که برای حساب در محشر نصب کرده
 و خلایق همه محسوس شده اند و کو با من در میان ایشانم و کو با مبینم اهل
 بهشت مرا که تنعم مینمایند در بهشت و در کرم سیمافشستند با یکدیگر
 میکنند و صحبت میدارند و تکیه کرده اند و کو با مبینم اهل جهنم را که
 در میان جهنم معدنند و استغاثه و فریاد میکنند و کو با زهر و اوایه
 در گوش من است پس حضرت باصحاب فرمود که این بنده است که خدا
 دل او را بنور ایمان منور گردانیده است پس فرمود که بر اینحال که داری
 باش انخوان گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت مرا روزی من
 گرداند حضرت دعا فرمود چند روز بیکر شد حضرت او را با جعفر بجهاد
 فرستاد و بعد از آن نفر او شهید شد میثاق یقین در جمیع امور داشت که
 بانها ایمان مپساید و مرد و ایمان در هر چیز که بجد کمال رسد و اثرش
 بر اعضا و جوارح ظاهر گردد و از شوائب مفسد خالص شد انرا یقین
 میگویند چنانچه از حضرت امام رضا ع مرویست که فرمود ایمان افضل
 است از اسلام بیکر چه و تقوی افضل است از ایمان بیکر چه و
 یقین افضل است از تقوی بیکر چه و هیچ چیز در میان بنی آدم کمز آفرین

مقاله دوم از باب چهارم

قسمت نشده است و در روایت دیگر حضرت رسول ص تفسیر قیصر
 از چهر پیل پرسیدند چهر پیل عرض کرد که یقیناً اینست که مؤمن از برای
 خدا چنان عبادت کند که گویا او را میپند پس اگر او خدای را نمیبیند خدا او را
 میبیند و اینست که یقین بدانند که آنچه باو میرسد البته از او در نمیگذرد
 و آنچه از او در میگذرد البته باو میبرد و از حضرت امام رضا ع سؤال نمود
 از معنی یقین فرمود که توکل کردن بر خداست و تسلیم کردن و منقاد
 شدن از برای خداست و راضی شدن بقضا خداست و تفویض کردن
 امورات بسوی خداست **مقاله دوم** در توکل است بدانکه توکل
 از اعظم منازل دین میبین و از افضل مقامات ارباب یقین و لکن ^{حضرت}
 آن و عمل نمودن خالی از غموزی و اشکال نیست زیرا که اگر کسی ملاحظه
 نماید اسباب بر او اعتماد بر آنها نماید بر تبه شرک خفی در توحید میبرد
 و اگر قطع علایق قلبیه از استیجاب کند و از آنها بالمرة تباعد نماید مخالف
 دین میبین و شریعت سید المرسلین خواهد کرد زیرا که ترات تدبیر امور
 عدم سعی در تحصیل رزق و افتادن بر زمین مانند سنگی افتاده حرام است
 در شرع و انسان مکلف است بطلب و سعی و تحصیل رزق و جلب منافع
 و دفع مضار چنانچه مکلف است بهماز و روزه و حج و زکوة و جهاد پس
 معنی توکل در شرع میبین این است که تحصیل اسباب و سعی در رفع مضار
 نماید و اعتماد او بر اسباب و فکر و تدبیر خود نباشد بلکه اعتماد او بر
 پروردگار خود باشد و امور خود را باو و گذارد و بداند که ضار و نافع
 و رازق و مانع او است و پس اگر خدا نفع کسی بخواند هیچکس نمیتواند منع
 کند و اگر ضرر کسی بخواند هیچکس نمیتواند رفع کند و اعتماد او بر اسباب
 و وساطت نباشد و بداند که شاید جناب اقدس الهی بطلب او را از غیر این

در توکل است

اسباب با و برسانند هر چند که او مکلف است بتحصیل اسباب و این مثل
آنکه جناب اقدس الهی تکلیف فرمودند بطاعات و عبادات و آنکه کسی
اعتماد بر طاعات و عبادات خود نماید بلکه اعتماد او بر فضل الهی باشد
و لازم توکل آنکه باید انسان از خلق مایوس شود و رضای ایشان را بر
رضای خدا اختیار نماید در جمیع امور بر خود و دیگران اعتماد نکند
و همیشه اعتمادش بر خدا باشد اعتماد نمودن بر وسایط و اسباب و بر
خود و دیگران نوعی است از شرک چنانچه پسند معتبر از حضرت صادق
مر و بست که فرمودند شرک خفی تر است در آدمی از جای پای مورچه
الجملة شرک است که انکسار خود را از انکسار بانشاء دیگر بگرداند از
برای آنکه امری در یاد او ماند و مثل این از چیزهای دیگر مؤلف گوید
که سبب اطلاق شرک بر این معنی اینست که چون این شخص اعتماد او در
خاطر ماندن بر پروردگار خود نبوده است و بر او توکل نکرده است
بلکه اعتماد کرده است بر گردانیدن انکسار خود است لهذا اطلاق شرک
بر این معنی شده است و از اینجا معلوم میشود که هر گردانیدن از خدا
و اعتماد نمودن بر غیر او مرتبه اینست از مراتب شرک و مر و بست که حضرت
رسول ص از خبر ثیل سؤال نمودند از معنی توکل بر خدا خبر ثیل فرمود که
توکل اینست که بداند که مخلوق ضرر و نفع نمیرسانند و در عطا و منع
مستقل نیستند و از مخلوقین مایوس شوند پس چون بند چنین شد
از برای غیر خدا کار نمیکند و امید نمیدارد از غیر او و نه ترسد از غیر او
و طمع از غیر او نمیکند این است معنای توکل و از حضرت امام موسی کاظم
سؤال نمودند از تفسیر و معنی توکل علی الله فهو حسبه حضرت فرمود
که توکل بر خدا چندین درجه دارد و از جمله درجه های توکل اینست که

مقاله پنجم از بناهای هر دو توکل

در جمیع امور خود بر خدا توکل نمائی پس آنچه بکند از او راضی باشی و بدانی
که او در خیر تو تقصیر نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانی
که این امر بجم و فرمان او واقع شده است پس تو کل بر خدا کن و تقویض
امر خود با او کن و در جمیع امور بر او اعتماد داشته باش و بدانی که تو کل
در کسی که کامل شد از خلق مایوس میشود و شاید با این سبب ترک اکثر
معاصی بنماید زیرا که اکثر معاصی از راه امید بخلاقین بهم میسرند و از
برای خوشنودی مخلوق غیبت میکنند و می شنوند و دروغ میگویند
و مداهنه در دین میکنند و مانند اینها و اگر از خلق مایوس باشد و بدانی
که ضایع و نافع خداست معصیت او را اختیار بنماید بر رضای مخلوق و
مداهنه در دین نمیکند و احکام الهی بجاری میکنند و از خوف بر طرف
شدن نفع مخلوق ترک امر معروف و نهی از منکر نمیکند و برای خوش آمد
ایشان احکام خدا را تغییر نمیدهد و چون روزی بر از خدا دانست در تحصیل آن
مرتکب حرام نمیشود و در سؤال و تلق و شکایت حال خود نزد خلق لطمه ذلیل
نمیکند و در فتنه رفتن خدا در نظرش عظم میشود و مخلوق سهل میشود و
خدا را معطل میدانند پوسته سبب هر نعمتی که با او میرسد محبت خدا در دل
نمیزداده میشود و از عبادت خدا باز نمیدارد و با مردم دشمن نمیشود
که چنانچه عطا نکردند یا دیگری از من پیشتر دادند و محبت مردم مفتون
نمیشود بسبب عطا حقیر که با او نمایند و خالق خود را فراموش کند و حسد
مردم را نگیرد که چنانچه از او دارند و با مردم منازعه و مجادله در امور
دنیا نمیکند و با همه مصافحت و محبت خلق و حب الله بهم میرسانند و
عبادت او از سر پا خالص میشود و از تغییرات و تبدلات احوال روزگار
دلگیر نمیشود و فقنا الله و جمیع المؤمنین للتوکل علیهم و الاعتماد و تقویض

باب پانزدهم در اسرار عبادات

الامور الیه و منقول است که از بهلول پرسیدند که چه حال داری گفت
 چه حال داشته باشد که سبک اسما برضای او میکردند و زمین برضای او
 ساکن باشد و هر چه در آسمانها و زمینها واقع شود همه تجویز و رضا
 او شود گفتند خوش دعوی بلند میکنی گفت مادر دوازده سال
 داشتیم که اینچرخه را و تدقادر حکیم میکنند هم خبر و نیت و صلاح است
 و باین سبب رضای خود را برضای او موافق کردیم و زهرام امور خود
 را با او گذاشتیم و اراده خود را با اراده او پیوستیم دیگر آنچه میشود برضای او
 خواهر ما میشود **باب پانزدهم در اسرار عبادات و اسباب قبول آن**
 و معالجه تحصیل اخلاص و حضور قلب و دفع وساوس شیطانی از آنها
 و تنقیح این امورات در چند مقاله میشود **مقاله اول در نیت و اخلاص**
 و ابضاح آن در چند فصل است **فصل اول در نیت** است بدانکه نیت از جمله
 ارواح عبادت است و بسبب نیت عبادات از عبادات امتیاز بهم میرسانند
 و در حدیث نبوی که اصحاب حدیث آنرا از جمله متواترات شمرده اند اما
 الاعمال بالنیات و خلافتی نیست صاحبین علما که عمل بدون نیت لغو است
 و باطل و لیکن تحقیق معنی نیت خالی از غیور و اشکال نیست پس بدانکه
 نیت بر چندین معنی اطلاق میشود اول آنستکه بعضی از اهل سنت و جماعت
 میدانند که عبارت از آن لفظیست که بیان تلفظ مینمایند و در هنگام
 شروع بوضو و صلوٰه و غیر آن و در وقت شروع بنماز بیان میکنند بگو
 اصلای الظهور لوجهی قریباً الی الله و کاه است در خاطر او معنی نیت نباشد
 و این باجماع علمای اهل نیت لغو است و باطل و بی فایده و دویم اعتقاد
 جمعی است که از ایندو مرتبه ترقی نمودند و نیت را عبارت از ذکر رسانیدن
 این الفاظ و تعقل معانی آنها بخاطر دانستند و این معنی نیز خطاست زیرا که

فصل اول در عقاید و از باب اول

عمل بسبب نیت از دین و شرک و مانند آن خالص و ممتاز میشود و معلوم است که این معنی باعث اخلاص نمیشود مگر آنکه کسی که باعث عمل او دین و سمع باشد و این الفاظ و معانی بخاطر خود بگذرانند که من این عمل را قریه الی الله تعالی بعمل میآورم و حال آنکه باعث او دین و سمع باشد عمل او باطل و عاقل و لایق ریش خودش است و اگر شخصی که تارک الصلوات باشد و هرگز نکرده است و روزی بشنود که بزرگی مسجد آمده و زری بصلی اقامت مینماید و باین علت وضو سازد و مسجد برود و در هر یک از این بزرگ باشد و باین قصد نماز بکند و در خاطر خود بگذرانند که این نماز را من برای قریه الی الله تعالی بعمل میآورم و عاقل و خود را نخواهد بود پس معلوم است که مجرد این خور از وسوسه شیطانی و قبولات نفسانی ضعیف است و عبارت از قصد نیست که مقارن آن فعل است که انفعول از روی سهو و غفلت صادر نمیشود هر چند بلفظ در نیاید و معانی آن بخاطر او نگذرد و این معنی خوب است اما کسی است که از آن خالی باشد چنانچه بعضی محققین گفته اند که اگر ما را تکلیف میکردند که افعال را بیهت بکنیم تکلیف ما لا ینطق بود چهارم عبارت است از غرض و علت و باعث که آدمی را محرک و داعی بر فعل است و افعال اختیاریه عقلا از این خالی نمیشد و هر عاقلی که فعل از او صادر میشود البته بیک داعی بر آن فعل وارد یا رضای خدا در آن باشد یا رضای شیطان و اصل این نیت مشکل نیست اما اخلاص در این نیت در غایت صعوبت است و این نیت اختیاریه نیست زیرا که آن عبارت است از داعی و داعی عبارت است از توجه نفس بسوی کمالی که از برای او ظاهر شود و بدانند که غرضی و منفعتی در آن دارد یا در عاجل یا در اجل یا در بنوی یا آخر و اما امیکه انسان معتقد شود که غرضی و منفعتی در فعلی از افعال ندارد این

در نیت است

۱۱۹

فعل از اوصاف نمیشود با قصد اختیار و اگر داعی او بر فعل چیزی باشد
و در وقت عمل چیزی دیگر احضار بخاطر خود بکند آن تغییر فایده بحال او نمیکند
و بر آن داعی مثاب یا معاقب میشود و مجرد احضار اعتبار ندارد مثلاً
اگر سبق و شهوت نکاح بر آن غالب میشود لا محاله با قدرت و رفع
مانع اقدام بر نکاح مینماید و نیت او در این فعل مجرد همان داعی و
اگر در حین شروع بخاطر خود قصد کند و احضار نماید که بر این ترویج
اقدام میکنم از برای رضای الهی بجهت تکثیر توالد و تناسل و امثال
او امر الهی مثاب بر این معنی نخواهد بود و نیت این نیت نیست همان
که باعث وداعی او بر فعل نشده و اگر بخواد چنین نیت صحیحی از اوصاف
شود با نیت او سعی نماید که ایمان خود را بشروع مبین تقویت نماید
و نظر نماید در ثواب آنکس اینکه سعی مینماید در تکثیر امت رسول ص و
توالد و تناسل و رفع نماید از نفس خود چیزهایی که باعث میشود تنفر
از اولاد مانند زبانی مؤنث و تعب و مشقت و بر توبیت و قاتل
انوقت شاید مبلی و باعثی بهم میرساند از اینجهت بر تحصیل ولد از برای
این ثوابهای غیر متناهی و انمیل و رغبت محرم او میشود بر ترویج حلاله
بایست آن سعی نماید که باعث و غرض صحیح داشته باشد و اگر اشتباه
که بالنسبه بعبادات و طاعات میشود چند قسم است قسم اول عبادت
عارفان و مقریان است که باعث وداعی ایشان بر عبادت و بندگی
کمال معبود است و آنکه او سزاوار است بعبادت چنانچه سید العباد
و امیر المؤمنین و اما المتقین فرمودند که ما عبدك خوفاً من نارك
ولا طمعاً في جنتك ولیکن وجدك الهلا للعبادة فعبدك بغير عباد
نکردم تو را بجهت ترس از آتش تو و نه از برای طمع در بهشت تو ولیکن

فصل اول از مفاد اول از باب پانزدهم

تو اسرار و عبادت و بندگی یا فم پس تو را عبادت کردم و این درجه
اعلی درجات مقرران است و اگر چه بینید که بعضی حقا و جهال ادعای
این مرتبه مینمایند بدانند که از حق و جهالت است زیرا کسی که ادعای
این مرتبه مینماید با نیست تا مثل نماید که اگر نام بهشت و اقلش نشیند
باشد و ثواب و عقاب بکوش او نخورده باشد یا عبادت و بندگی بکند
یا نه بلکه العیاذ بالله بر فرض محال که اگر جناب قدس الهی وعده میفرمود که
هر کس عبادت کند بهجتم میرود و تارک بهشت میرود با نیست مدعی
این مرتبه تزلزل عبادت نکند چون معبود خود را سر اسرار عبادت نماید
قسم در غیر عبادت حجتان است که بسبب کثرت عبادت و بندگی نزد
محبت که اعلی درجات کمال است رسیده اند بلکه محبوب معشوق حقیقی
خود گردیده اند چنانچه حضرت سیدنا و تعالی در وصف حضرت امیر و اولاد اطهار
او میفرماید که بهجتم و بخون یعنی خدا ایشان مراد و دوست میدارد و ایشان
خدا را دوست میدارند و هرگاه محبت کسی در دل قرار گرفت و کار فرمای
او شد بکری باعث اعمال و غیر محبت چیزی نیست و غیر رضای محبوب چیزی
نیخواهد و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب او نباشد اثر اجماع خود
میداند و اگر در جهنم باشد و یا رضای دوست باشد اتش را کل و در عذاب
میداند چنانچه حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در مقام خلعت و محبت اثنی عشر
چون بار رضای دوست بود در نظر او از کل و لاله خوشتر بود و مشاهده
این معنی در عالم اجسام آنست که کسی که در عشق صوری مرتبه میرسد که
اطاعت معشوق خود را میکند و مطلقا در نظر و خاطر او نیست که از
آن معشوق نفی من خواهد رسید یا ضرری من خواهد بخشید و هرگاه
که میکند از برای او میکند محبت او در جمیع کارها همان محبت و همچنین

کتابت است

محبت محبوب حقیقی گاه است بر کسی غالب میشود که جمیع اعمال و افعال او منوط به همان محبت است و بهشت و جهنم در این مقام منظور نظر او نیست چنانچه گاهی بهشت را اگر خواهد از برای این میخواهد که دوست او را میخواهد و از جهنم پناه میدهد بجهنم آنکه دوست او را میخواهد چنانچه سید الشاجد بن وزین العابد بن صفر میاید الهی ان ادخلنی النار ففی ذلک عذاب عذابک وان ادخلنی الجنة ففی ذلک سرور و نیکوئی و ان الله اعلم ان سرور و نیکوئی احب الیک من سرور و عذاب و جد بزرگوار و حضرت امیر در عتاب کجیل میفرماید فیهنا بالاله صبر علی عذاب فکف صبر علی فراغ و هبنا بالاله صبر علی حر نار فکف صبر علی نظر الی کرامت یعنی اگر مرا جهنم در او ری و از دوستان خود جدا کردانی اگر بر عذاب تو صبر کنی چگونه بر فراق تو صبر نمایم و اگر بر کرمی آتش صبر کنی چگونه از کرامت و لطفهای تو تاب بیاورم و علاء من این مرتبه این است که کسی که ادعای این مرتبه نماید مرتکب معاصی بلکه مکر و هات نمیشود زیرا که پسندیده محبتش نیست و از محبت صادق مروتی که جناب اقدس الهی موسی بن عمران در حق فرمود که ای دیر عمران دروغ میگوید کسی که گمان میدهد که مرادوست میدهد و چون شرب میشود بخواب میرود و از من غافل میشود آخر هر محبت میخواهد که با محبوب خود خلوت کند اینک من ای پسر عمران مطلق بر احوال دوستان خود و نظر افشان بسوی ایشان دارم چون پوره شب ایشان را فرود گرفت بدید دلهای ایشان را میکشایم و عقوبتهای خود را در برابر دیده های ایشان میدارم بامن بخواب مخاطبه مینمایند که کو بار و برو بامن سخن میگویند و کو بار میپندند و حاضری بامن سخن میگویند ای دیر عمران از در خود خشوع و رقت بر اهرام بیاور و بندن خود را برای من شکسته و خاضع گردان و از دیده های خود در

فصل اول از عقاید اول

نار یکی شب اشک بر روی رخسار آن که من بتو بسیار نزد یکم و بدانکه محبت جناب
 اقدس الهی از اعظم مقامات و اعلا ی درجات است و ابدان و اخبار و کبریا
 دلالت میکنند بسیار است و این رساله کتبش اینها اندارد و مراتب
 متفاوت دارد و لوازم محبت انس و شوق و طاعت و بندگی و لذت
 مناجات است و بواعث محبت تفکر در نعمتهای منعم حقیقی است و اگر
 خواهید بدانید که محبت خدا چه معنی دارد پس جملاً بدان که محبت عبارت
 است از میل قلبی بسوختن چهری که متلذذ باو میشود و حصول این امر بعد از
 معرفت آن شیء و ادراک آن شیء محبوب گاه است بحواس ظاهری میشود
 و گاه است بحواس باطنی و گاهی بقلب و شکی نیست که بصیرت باطنی اقوی
 است از بصیرت ظاهری و هر چه معرفت قوی تر میشود محبت بیشتر میشود
 و ادراک قلب از ادراک چشم بیشتر است و حال معانی که بعقل ادراک میشود
 اعظم است از حال صور که بچشم ادراک میشود و چون جناب اقدس الهی منزله
 از ادراک بحواس و آنچه ممکن است ادراک آن از ذات و صفات بعقل و قلب محقق
 میشود پس لا محاله بسیار است محبت جناب اقدس الهی اعظم است از محبت سایر
 مخلوقات است قسماً بر عبادت جمعی است که لذت عبادت را بافته اند و کمال
 بندگی را فهمیده اند و عقل ایشان مصفا شده و نفس ایشان نور یافته و با عقل
 موافق گردیده و شهوات نفسانی ایشان شکسته شده و بر تیر سر سیدند که هیچ لذت
 را بر طاعت و فرمان برداری ترجیح نمیدهند و هیچ الهی نزد ایشان بدتر از ترک عبادت
 معصیت نیست بهشت نعم خود را عبادت میدانند و جهنم و عذاب خود را
 معصیت میدانند و از هر عبادتی لذتی میبینند که مافوق لذات عالمیان است
 و در هر قطره از قطرات آب پدید هر قطره میریزد از یک قطره لذت خوف میبایند
 و از یک قطره لذت شوق و از هر قطره دیگر لذت را چنانچه بسند صحیح از حضرت

در نیت و عبادات است

صادق مرویست که حضرت رسالینا^ع فرمود که بهترین مردمان کسی است
که عاشق عبادت شده باشد و دست و سرگردن او در او برده باشد و عبادت
از او بر گرفته باشد و محبت بندگی در دل او جا کرده باشد و جمیع بدن و
اعضا و جوارح مباشان شده باشد و بسبب عبادت خود را از جمیع کارها
دنیا فارغ ساخته باشد و بسبب آن پروا نداشته باشد که روزگار او
با سانی گذرد یا بدشوار و بد آنکه صاحب این مرتبه بر لذات جسم چندان
لذتی نباشد بلکه در هشت نهم عهد لذت او از عبادت رخا و قرب باشد
چنانچه از حضرت صادق مرویست که خداوند عالم میفرماید که ای بندگان
بسیار تصدیق کنند که تصدیق پیغمبران من چنانچه باید کرده اند و فرمان
مرا قبول نموده اند و تعظیم نمایند و لذتها بر پدر عبادت من در دنیا بدست
عبادت تنعم خواهید کرد در آخرت قسم چهار عبادت جمعی است که باعث
ایشان بر عبادت بجای خداوند عالمیان است و ایند چنانچه کسی است که بنور
ایمان دل او منور شده و حسن طاعات و قبح سیئات کاظمی بر او ظاهر گردید
و در مقام معرفت بدرج کمال رسید پیوسته در یاد خداوند خود است و
همیشه متذکر این معنی هست که خداوند عالمیان بر دقایق امور و ضمایر
نبات او مطلع است و عظمت و جلال الهی پیوسته بر دل او جلوه کرده است
و این معنی باعث اوست بر فعل طاعات و ترک منیئات چنانچه ظاهر است که اگر
کسی ملازمی با غلامی داشته باشد که از او هیچ مال نداشته باشد و خوف ضرر
و توقیع نفعی از او نداشته باشد و در حضور او بسیاری از معاصی را شرم
میکند که بجا آورد چنانچه کسی که در مقام مراقبه چنین خداوند بر حاضر
داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از او صادر شود
مگر آنکه از این مرتبه باز ماند و غفلت دید و بصیرت او را کور کردند

فصل اول از مقال الاول

چنانچه منقول است که حضرت سلمان بفرزند خود فرمود که ای فرزند اگر خواهی
معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خدا را بخواباند و پنج عبادت جمعی است
که باعث ایشان بر عبادت قرب حضرت باری جل شانہ است و مراد از
قرب نزدیکی مکانی و زمانی نیست زیرا که حق تعالی از هر دو منزہ است
بلکه مراد قرب معنوی و از امرات بسیار هستند و گاهی قرب بطلاق میشود
بوقر بجهت مرتبه و کمال است یعنی که چون حق تعالی کامل است من جمیع الیها ان و
نقصی در ذات و صفات او بهیچ وجه راه ندارد و مخلوقات او کمال نقص و عجز و
نا ثانی دارد و با پنجه مرتبه های تقابل و تباین مابین خالق و مخلوق و ممکن و واجب
هست و هر چه انسان سعی نماید مجاهده نفس و استمداد از فیاض علی الاطلاق
که نقصی از نقصها خود را از او نماید و کمالی از کمالات کسب نماید او را
فی الجمله قرب معنوی بهم میسر سازد چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق
صنتمای تباین داشته باشند میگویند که از یکدیگر بسیار دور هستند و اگر یکسان
ایشان اخلاق دیگر را کسب کند میگویند که با او پاره نود یل شد
و اینست معنی حدیث تخلقوا باخلاق الله و گاهی قرب بطلاق میشود بر قریبیکه
بجسب تلک و محبت و مصاحبت و اینرا قرب معنوی نیز گویند چنانچه اگر
کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوسته این دوستی
در ذکر محبوب خود باشد و از خاطر او محو نشود و زبان نشر کمالات او نماید و
باعضا و جوارح مشغول کارهای او باشد بحسب قرب معنوی باو نزدیکتر
از یکپاره بادشمنی که در پیروی او نشسته باشد قریبتر عبادت ایزد است
که عمل خود را از ملاحظه زید و عمر و تحصیل مال و منصب بترسانند و
غرض اخروی منظور ایشان باشد و گاهی در مقام خوفند و عبادت را
از ترس جهنم عیال و برند و گاهی در مقام رجا و برای ثواب و بهشت عبادت

در عبادت است

میکنند و اگر علم این تقسیم عبادت را صحیح دانسته اند و آیات و اخبار را
 بسیار بر این معنی دلالت میکنند و بعضی از علماء بطران مانند این عبادت
 قایل شده اند زیرا که چنان عابدان فی الحقیقه خود را برستیدند نه خدا را
 زیرا که مطالب ایشان رفع ضرر از خود و جلب نفعی بخود و این قول خلاف
 تحقیق است خصوصاً بنا بر تحقیق که گذشت که نیت محض طوریان نیست
 و از اکثر مردم متعقد است عبادت را بقصد احدی علی سابقه و تکلیف
 گذشتن از این مرتبه نسبت بعالی ناس تکلیف و الاطلاق است و اگر چنین
 باطل بود جناب اقدس الهی و انبیا و اوصیا آیات و اخبار بسیار بسیار
 از منافع دنیوی و اخروی که مترتب بر این اعمال میشود که باعث میشود
 بر ترغیب مردم باعمال و لازم میاید که ترغیب و توهیب و وعد و وعید
 عبت بلکه اغراضی باشد و چه گونه امکان دارد از برای نفع ضعیفه حقیر
 که مالک نفع و ضرر و موت و حیات خود نباشد که مستغنی شود از جلب
 نفع از مولای خود و دفع ضرر از خود و از حضرت صادق علیه السلام معتبر مروی است
 که مردم عبادت الهی را بر سه وجه میکنند جمیع عبادت را از برای طمع
 ثواب میکنند و این عبادت مردمان است که حرص و خواهش لذت موجب
 بندگی ایشان شده و طایفه دیگر عبادت را از ترس اتش میکنند و این عبادت
 غلامان است که از ترس سیاست اقا کار میکنند ولیکن من عبادت
 خدا را برای محبت او میکنم و این عبادت کرام و بزرگواران است و در مرتبه
 دیگر فرمودند و این عبادت احرار است و این افضل عبادت است فصل
 در اخلاص و این عبادت است از مجرد کردن نیت از اغراض فانی و شوائب
 و مراتب آن متعدد است بخوبی که گذشت از قصد محبت با اهل بیت یا حیا
 و مانند آنها و آیات و اخبار در ترغیب بر اخلاص و بر عبادت بسیار

فصل دوم از معانی اول

چنانچه حق تعالی میفرماید که و ما امرنا الا للبعد و الله خالص له الین
 یعنی ما امر نشدند مگر بآنکه خالص باشد لله و عبادت کنند در حالیکه
 خالص نمایند بن را از برای او و در این دیگر فرمودند الا الله یعنی الخالص
 یعنی آگاه باشید آنچه از برای خداست و خدا او را میپسندد که خالص باشد
 از اغراض فامده و شوائب و باو مانند آن و از حضرت صادق مروی است
 در تفسیر این بشرفه لبی که انکم احسن عمل یعنی تابیا زمانید شما را که کدام است
 از شما آنیکو که نزدیک حضرت فرمود که مراد این نیست که هر که بیشتر عمل کرده
 باشد بلکه مراد اینست که هر که عیالش درست و بصواب و حق نزدیکتر و عمل
 ثواب آنست که با خوف الهی و نیت صادق درست باشد و باقی ماندن
 بر نیت عمل و سعی نمودن که از برای خدا خالص گردد بهتر است از اصل عمل
 و عمل خالص آنست که خواهی که کسی غیر خدا تو را بران کار مدح و ستایش
 نماید و نیت بهتر است از عمل بلکه عین نیت عمل است و پس و بعد از آن
 فرمودند قل کل عمل علی شاکله یعنی بگو آنچه که هر کس کار میکند بر
 شاکله خود حضرت فرمود که شاکله نیت است و بدانکه اخلاص در نماز
 با سایر اعمال چیست بر هم گذاشتن و حرکات و وسوسه کردن تحصیل غیبت
 نمود بلکه بعد از استمداد از فاضل علی الاطلاق در عهدهای متدای بر پادشاه
 شرعیه و مجاهدات نفس اماره بهیمة و تفکرات میتوان تحصیل نمود و عمل
 طریق اخلاص بیرون کردن محبت دنیا از دل خود و شکستن حولت نفس در شوق
 و قطع کردن امید از غیر خدا انقدر مشق اینها میکند تا بر قلب غالب شود
 و چه بسیار اعمالی است که انسان تعبها و مشقتها مقول میشود و مجا
 میاورد و بیکان میکشد که عمل خود را خالص گردانید است و حال آنکه خالص
 نیست و شیطان کوش زده است و او را غافل کرده است از اینها که

در اخلاص است

دارد چنانچه نقل کرده اند شخصی از صلوات نمازی سال که در جماعت نصف
اول در مسجد بعمل میآورد قضا کرده بعد از آنکه روزی بجهت مانعی پس
افتاد و در نصف دوم نماز کرد و گفت خجلی بمن مرویداده که مردم مرا ببینند
در نصف دوم پس یافتیم که مداومت کردن بر نصف اول از خواصش فسر بود
و خوشم میآمد که مردم مراد در نصف اول ببینند و از این معنی غافل بودم و
کمان میکردم که عمل من خالص است و از این امور دقیقه بایست انسان غافل
نشود تا آنکه همیشه از خود کبر مند باشد و بافعال حسنه که بجا میآورد اعتماد
نکند که گاه است در آخرت معلوم میشود که عین سیئات است چنانچه حق تعالی
میفرماید و بدالهم من الله ما لم یکنوا یحییون و فرمود و بدالهم سیئات ما عملوا
مقاله دومی در اسرار طهارت است بدانکه طهارت چهار مرتبه دارد مرتبه
اول تطهیر دادن ظاهر از حدث و نجاست است و در مرتبه دوم تطهیر دادن اعضا و جوارح
از کناهان است سیم تطهیر دادن دل را از نجاست اخلاق رتبه مانند حقیقت کبر
و سایر صفات میم چهارم تطهیر دادن باطن خود را از ماسوی الله و این اعلی
مراتب طهارت است و مرتبه انبیا و اوصیا است و این مراتب بر سبیل
تدریج است پس مرتبه چهارم نمیتوان رسید مادمیکه مرتبه سیم نرسد
و تطهیر نکند قلب را از صفات میم و مرتبه سیم نرسد تا آنکه مرتبه دوم
بعمل نیآورد و تطهیر نکند اعضا و جوارح خود از معاصی و منهیات و تعمیر
نماید آنها را باطاعات و مردم تفاوت دارند بحسب این مراتب و مانند این
حقیر غیفه صند از طهارت هر مرتبه اول و غافل میشوند از نجاست باطن
نجاست تکبر و عجب و جاهل و ریا و حقد و مانند آن و فکر نمیکنم که چنانچه این
نجاستهای ظاهری مانع قریبست تلوث باطن معنوی که از کناهان و اخلاق و تلبس
بهم پدید است بطریق اولی مانع است و حضرت پیغمبر فرمود الطهور نفس است

مقاله سیم در بابیت الخلاقین

و در نسبت که مراد نیست که همچنین که عمارت ظاهر تطهیر باب است و ان
 نصف ایمان است همچنین عمارت باطن تطهیر از مساوی و اخلاق برزیه
 حیده و اخلاق پسندیده و ان نیز نصف یک و هر دو ایمان کامل میشود و مقاله
 سیم در اسرار بیت الخلاقین بایست آدم عاقل هوشمند در حالت
 عقلی متنبه بشود که منتهای حقارت و پستی خرد و حامل چنین کثافات و
 نجاسات است و همچنین که بی ادبانه داخل مجلس بزرگواران نمیتوان شد
 مگر بد و مکررین کثافاتهای ظاهری از خود نبیند و داخل شد مجلس بزرگواران
 که مطلع بر سرائر و عالم است باقی الضمان مکرر و مکرر در نجاستهای باطنی
 از خود و همچنین که از برای بدن و نفس از خروج این قاذورات استراحتی
 حاصل میشود نیز از برای قلب بجهت خروج اخلاق برزیه از ان کمال استراحت
 رو میدهد و مراتب حال بر نفس که قلب باشد اولی است و باید متنبه شود
 که این سعی ها و زحمات و تصدیع های که متعل شد عاقبت ان چه چیز شده است
 و اگر از جلال نبود که وزر و وبال و عقاب ان از برای او باقی مانده و بداند
 که بخت و بکثر و عجب همچنین کسی که شبانه روزی چندین دفعه چنین جای نشین
 مبرد و چنین قاذوراتی را همیشه حامل است و در او مهباشد لایق بحال او
 نیست و مقاله چهارم در اسرار مسواک کردن جناب قدس الهی
 در اندامها را افزوده است که التئان از برای خائیدن طعام و هضم اول
 در ایشان واقع میشود و باعث اصلاح معده میشوند و بسبب خائیدن
 طعام ملوث میشوند و بدبو میشوند و از صفای اصلی خودشان متغیر
 میشوند و باعث فساد دماغ و معده میشوند یا بجهت در شرع وارد شد
 است که بایست مسواک کرد تا آنکه فساد و تغییر و بدبوئی از آنها رفع شود و جوهر
 اصلی خودشان بر گردند نیز حقیقتا قلب انسان را محسوس اصل در نهایت صفای

مقاله پنجم در اسرار وضو است

و نورانیت افروز است و بسبب اخلاق رذیله و صفات
 ذمیه ملوث و چرکین میشود پس باید آنرا مساوات و صیقل
 کرد بتوبه و تضرع و انابه و گریه از ترس خدا تا آنکه بخواهر اصلی خود
 برگردد و بسبب اشتباهی آن میشود تغذای خود که عبارت از
 ذکر و فکر و تعظیم و مانند آنهاست مقاله پنجم در اسرار وضو
 بدانکه وقتی که انسان بر آب اقدام مینماید از برای وضو یا غسل یا
 متنبه شود که آب از جمله رحتهای دنیوی رحمة الراحمین است
 و چنانچه آب تطهیر مینماید نجاسات و قاذوراتیکه بغیر از آب
 تطهیر نمیشوند نیز رحمت الهی تطهیر میکند انسان را از مصیبت
 و سیئات چنان تطهیری با اعمال حاصل نمیشود پس باید
 طالب رحمت الهی باشد و سعی نماید که محل رحمت قابل و
 مهیا نماید از برای فیض رحمت و چنانچه حق تعالی آب را
 سبب حیاتی هر چیزی را قرار داده است چنانچه فرمودند
 وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ یَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
 قلوب را بطاعات و عبادات و ذکر و فکر قرار داده است و تأمل
 نماید در صفای آب و رقیقت و پاکیزگی آن و لطافت متزاج
 آن بهر شیئی و متنبه شوند از صفای آن بخدیث نبوی
 که فرمودند مانند مؤمن خاص مانند آب است یعنی بایست
 صاف باشد که از کدورات و خبثات اخلاق رذیله و اعمال
 سیئه و از ظهور تری و پاکیزگی آب متنبه شود که چنانچه
 تطهیر ظاهر از نجاسات ظاهری بغیر از آب نمیشود نیز تطهیر
 باطن از نجاسات معنوی که اخلاق ذمیه باشد بغیر از

مقاله پنجم در اسرار و صفات

تقوی و یقین و سایر صفات حمیده نمیشود و از لطفاً مزاج
 آب بهر شیئی متغیر شود که با یسیت مؤمن کامل با سایر
 خلق چنین مزاج شود و خیر و بهمه کس برسد و نفع او
 عام باشد و در وقت شستن رو بگوید و متذکر شود که
 خداوند چون توفرموده که در هر روز قیامت بعضی از روها
 سیاه خواهد بود و بعضی از روها سفید و نورانی خواهد
 گردید پس خداوند از روی مراد ران روز سفید کردن و سیاه
 مگردان و چون دست راست را میشوید بیاد بیاورد که خدا
 فرموده که در روز قیامت نام من نیکوکار را بیدست راست
 ایشان میدهند و نام من چرخان و بدکاران را بدست چپ
 میدهند و از خداوند خود میطلبند که نام او را بدست
 راست او دهد و او را حساب انسان کند و در وقت دست
 چپ شستن دعا میکند که برورد کار نام اعمال مرا بدست
 چپ من مده و دست مرا در کردن غلی مکن و مرا از جامهای
 آتش نجات ده و چون مسح سر کند از خدا میطلبد که رحمتها
 خود را بر سر من فرود بیاورد که سر پای مرا فرا گیرد و چون مسح پا
 میکند بیاد میآورد که باین پاها بر صراط میباید گذشت
 و در آن روزهای بسیار اضطرار خواهد لغزید پس ثبات
 بر صراط را از خدا میطلبد و طلب مینماید که او را توفیق دهد
 که باینها همیشه تحصیل رضای الهی نماید و چون چنین
 وضوی سازد انشاء الله کناهان اعضا مزید میشود و پاکه
 صورت و معنی میگردد و قابل قرب الهی میشود و از آن

مقاله ششم در اسرار صلوة

غفلتها بان هشیار میکرد و ظاهر خود را بنوهای خوش معطر
سازد و باطن خود را بنورانیات منور بگرداند مقاله ششم در اسرار
صلوة و مقدمات آن و در آن دو فصل است فصل اول در حضور
قلب و خضوع و خشوع است که روح عبادات است و عبادات
که بدون او مقبول درگاه الهی نیست بلکه اگر تفضلات بلا
نیهایات حق تعالی شامل نمیشود میباشد انسان معاقب شود
اشد عقاب بر ایقاع طاعات و عبادات بدون حضور قلب
چنانچه اگر کسی در حضور پادشاهی در مقام مخاطبه و مکالمه
باشد و خاطر او مطلقا متوجه او نباشد و متوجه امور دیگر باشد
و معلوم آن پادشاه شود حال او مستوجب عقوبات شدید
میشود زیرا که پادشاه را حقیر شمرده است و مملوهای استحقاق
و بی اعتنائی بان سلطان نموده است چنانچه حق تعالی در قرآن

مجید میفرماید قَدْ فَحِلَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ فِي صَلَواتِهِمْ خَاشِعُونَ
یعنی بتحقیق رستگار شدند مؤمنان که در نماز خود با خشوع اند
و خشوع دل آن است که بیاد خداوند خود باشد و بغیر ذات
مقدس او بچیزی ملتفت نشود و غیر از خاطر خود بیرون نکند
و خشوع سایر اعضا و جوارح آن است که هر یک بان کاری که
ما مورد شده اند مشغول باشند و ادبیکه در هر عضوی
از اعضا از شارع مقرر گردیده ترک ننمایند چنانچه نظر را در هر
حالتی از قیام و رکوع و سجود و مانند آن بر موضعی خاص باید بدارد
و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه از حضرت
رسول ص مر ویست که شخصی را دیده و نماز بارش خود بازي

مقاله ششم در اسرار صلوة

میگرد فرمود که اگر دل این مرد خاشع بود و با خدا بود اعضا و
جوارح او نیز بکار خدا مشغول بود و این معنی بعقل سلیم و
تجربه ظاهر است زیرا که هر مملکتی را پادشاهی میباید که
جمیع رعیت تابع او میباشند و پادشاه مملکت بدن و امام
و پیشوای سایر اعضا و قوی قلب است چون دل متوجه
خدا باشد اعضا تابع اویند و پیروی او مینمایند و انحضرت
رسول مر و نیست که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب
و انحضرت صادق مر و نیست که هر که در رکعت نماز
بکند و بداند که چه میگوید یعنی قرائت و اذکار دیگر مینمواند
متوجه معانی آنها باشد چون از نماز فارغ شود بر او گناهی
نمانده باشد و نیز از انحضرت مر و نیست که فرمودند بنده
چون در نماز خود التفات بجانبی مینماید یا بر وی یا چشم یا دل
حق سبحانه و تعالی او را ندامت میکند که ای بنده من بسوی که
التفات مینمائی ایالات التفات بجانب کسی مینمائی که از من
بهمتر باشد از برای توست چون سه مرتبه التفات از او جدا
شود حق سبحانه و تعالی نظر لطف از او بر میدارد و بعد از
آن دیگر بجانب او هرگز نمی افکند و حضور قلب مراتب دارد
چنانچه یقین و معرفت مراتب دارد و هر چه مراتب یقین
و معرفت انسان بیشتر است حضور قلب او و عظمت معبود
بزرگتر و بیشتر است و مر و نیست که حضرت خاتم الانبیاء
چون نماز می ایستادند رنگ مبارک انحضرت متغیر میشد
از خوف الهی و از سینه آن حضرت صدای مانند صدای

مقاله ششم در اسرار صلوٰه

۱۳۳

دیگی که در جوش باشد می‌شیند و نیز مرویست که چون وقت نماز داخل می‌شد حضرت امیر المؤمنین ع اندام مبارکش بلورنمی‌آمد و از رنک برنک می‌گردید و بحد مت آن بزرگوار عرض می‌کردند که چه میشود شما را می‌فرمود که رسید هنگام آنکه بر آستان و زمین عرض کردند و آنها ابا کردند و ترسیدند و ادعی مقلان شد یعنی بار تکلیف پس بنیدانم که چون مقلان این بار شده ام نیک ادا خواهم کرد یا نه و نیز در هر آیات معبره وارد شده است که حضرت امام حسن ع چون متوجه وضو نماز می‌کردید مفصل بدن ایشان می‌لرزید و رنک مبارک بزرگوار می‌نایل می‌شد از آنحضرت سؤال می‌نمودند از سبب این می‌فرمودند حق و لازم است بر هر کس که نزد خداوند عرش عظیم بنشیند کی ایستد آنکه رنگش زرد شود و بنیدهایش از نیم او بلورن در آید و از حضرت سید الساجدین ع و زین العابدین ع مرویست که روزی در نماز ایستاده بودند و حضرت امام محمد باقر ع گودک بود و چاهی بسیار عمیق در خانه آنحضرت بود حضرت امام محمد باقر ع بیکسار چاه آمد که نظر نماید در آن چاه در افتاد و مادر آنحضرت چون آن حال مشاهده نمود بسوی چاه آمد و بر خود میزد و فریاد می‌کرد و استغاثه می‌نمود و می‌گفت که یا بن رسول الله ص فرزندت غرق شد و آنحضرت در نماز مطلقاً التفات نمی‌فرمود و حال آنکه صدای اضطراب فرزند ارجمند خود در چاه بگوش آنحضرت می‌رسید چون رسید بطول انجامید مادر از روی اضطراب گفت که ای اهل بیت

مقاله ششم در اسرار صلوة

رسالت دل های شما بسیار سنگین است باز آنحضرت الهی
فرمودند تا نماز با ادب مستحبه تمام بخاورد فارغ گردید
پس بنزد چاه آمد و با غی از دست دران چاه دراز کرد و حضرت
امام محمد باقر علیه السلام بیرون آورد و آنحضرت خنده میکرد و سخن میفرمود
و جامه آنحضرت تر نشده بود پس فرمود که فرزند خود را بگیر ای
ضعیفه الیقین بخدا و مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام
بودن فرزند خود بخندید و از تنبیه آنحضرت بگریه درآمد
حضرت فرمود که بر شما هاملاتی نیست نمیدانی که در محبت
خداوند جباری ایستاده بودم که اگر از جانب او بدیگری
میکرد ایندم و بغیر از او تو سئل می نمودم روی لطف خوش
انجانب من میکرد ایندم و بغیر از او یکی توقع رحمت میتوان
داشت و نیز مرویست که چون حضرت امام زین العابدین
از وضو فارغ میشدند و اراده نماز میفرمودند ر عشاء در آن
ولرزه بر اعضای آنحضرت مستولی میشد چون سؤال میشد
میفرمود که وای بر شما مگر نمیدانید که بخدمت چه خداوندی
می ایستم و با چه عظم الشانی میخواهم مناجات کنم و در هنگام
وضو نیز آن حالت را از آنحضرت نقل کرده اند و گویی آنحضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت سید ساجدین علیه السلام چون
نماز می ایستاد از رنگ برنگ میکردید و ایستادش در نماز
ایستادن بنده ذیلی بود که نزد پادشاه جلیلی ایستاده باشد
و اعضای او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز میکرد که
گویند نماز و داع است و دیگر نماز خواهد کرد و چون از نماز

مقاله شده در اصول

آنحضرت سئوال مینمودند میفرمود که کسی که نزد جنین
 خداوند عظمی استند سزاوار است که جنین خائف
 باشد و نیز منقول است که در بعضی از شبههائی که از هر نزد
 آنحضرت آریبلندی افتاد و دستش شکست و از اهل خانه
 فریاد بلند شد و همسایگان جمع شدند و شکسته بند
 آوردند و دست آن طفل را بستند و آن طفل از درد فریاد
 میکرد و آنحضرت از اشتغال بعبادت می شنید چون صبح
 شد و از عبادت فارغ شد دست طفل را دید در گردن
 او بخیه و از کیفیت حال پرسید خبر دادند و نیز مرویست که
 در وقتی حضرت در سجود بودند ناگاه آتشی در خانه آنحضرت
 گرفت و اهل خانه فریاد میکردند که یا بن رسول الله النار النار
 و حضرت متوجه شدند تا آتش خاموش شد بعد از زمانی که
 برداشتنند و پرسیدند که چه خبر بود که شما را از این آتش غافل
 گردانیده بود فرمود که آتش کبرای قیامت مرا از آتش اندک
 دنیا غافل کرده بود و در هر سالی هفت مرتبه پوست از پیشانی
 آنحضرت می افتاد از بسیاری سجود و ابویوب روایت کرده که
 حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق چون نماز می ایستادند
 رنگ مبارکشان گاه سرخ میشد گاه زرد میشد و چنان
 بودند که کو یا خدا را می بینند و یا او سخن میگویند فصل
 بیاد که معانی باطنیه که تمام میشود بان خضوع و خشوع در
 صلوٰه و سایر عبادات شش چیز است اول حضور قلب
 که عبارت از خالی نمودن دل خود را از غیر آن عبادتی که در آن

مقاله ششم در اسرار صلاحت

هست و از غیر آن چیزیکه بآن تکلم نماید و فکر خود را در چیز دیگر صرف نماید و غافل از آن نباشد دوم تفهیم است یعنی بداند که چه بگوید و این امری است زیاده بر حضور قلب و شاید حضور قلب بالفعل باشد و حضور قلب با معنی لفظ نباشد علاوه بر حضور آن در لفظ و در این مقام خلق بتفاوتند در قوت فهم و استعداد و استنباط است سیوم تعظیم است و این امر نیست ماورای حضور قلب و تفهیم است زیرا که گاه هست که خطاب با دیگری میکند و حضور قلب و تفهیم داشته باشد و تعظیم مخاطب نکند و چهارم هدیت است و این امر نیست ماورای تعظیم است زیرا که هدیت عبارتست از خوفی که منشاء آن تعظیم است و قصد او اجلال مخاطب است و پنجم امید واری است که بایست باین عبادت امید وارتشواب الهی باشد چنانچه خائف است از عقاب او بسبب تقصیر در اعمال فیجی خود و ششم حیا و شرم است که او تقصیر و تصور از ادای حقوق واجبی و سبب حضور قلب سابقا مذکور شد و سبب تفهیم بعد از حضور قلب مدافعت فکر و صرف نمودن ذهن با دراک معانی و دفع نمودن حضورات که شاغل فکر است و سبب تعظیم شناختن بزرگواری خود و عظمت آن و حقارت نفس حقیر خود تا آنکه از هر چه معرفت حاصل میشود آنکس را نفس و خضوع و خشوع و تعظیم پروردگار خود و سبب هدیت خوف و ترس است که قدرت و سطوت جناب اقدس الهی و تقصیر و قصور خود

مقاله هفتم در اسرار اسماع اذان

حاصل میشود و سبب میدواری معرفت باطاف و کرم و انفا
جناب اقدس الهی و سبب جادانستن تقصیر خود و آنکه
خود عاجز است از تعظیم حق تعالی و قیام بعبادت آن کما هو
حقه مقال هفتم در اسرار اسماع اذان از مؤذنین برای صلوة
است بایستادم هوشمند از شنیدن ندای اذان متنبه
شود از برای هول ندای قیامت است که هر کس را با اعمال و
افعال و اعتقاد خود ندا میکنند و بصلاح میگویند یا صلح
متقی بر خیز و بطلح میگویند یا فاسق فاجر بر خیز بدین
ایشان تا مثل نمایند اگر باین ندای فرج و سرور دارد بدانند که
در آن روز ندای محشر فرج و سرور خواهد داشت چنانچه حضرت
خاتم الانبیاء در وقت نماز بیلال میفرمود ارجنا یا بیلال
یعنی ما را خوش کن بنما از برای نماز و میفرمود ندک روشتائی
چشم من در نماز گردید شده است و بایست تا مثل نماید در
فصول اذان که ابتدای آن و اختتام آن بخدا یعنی که او اول است
و آخر و ظاهر است و باطن در هنگام سماع تکبیر باید دنیا و
مافیها حقیر بشمارد تا آنکه کاذب در تلفظ بالله اگر نباشد و در
هنگام شهادت تهلیل و وحدانیت الهی بایست معبود
دیگر از خاطر خود بر طرف کند از هوا و نفس و شیطان و مال
و جاه و مانند آن تا آنکه صادق در شهادت تهلیل و وحدانیت
باشد و در هنگام شهادت بر سالت حضرت یحیی علیه السلام
منتهای تادب در سماع اسم شریف آنحضرت دانسته باشد
و شهادت بدهد از برای او بر سالت و سعی نماید در وقت

مقاله هفتم در سر اسماع ازان

و پیروی او در اقوال و اعمال و احوال و صلوات بر انحضرت
وال او بفرستد و در هنگام شنیدن حتی صلوة بایست بدانند
که منادی از جانب خدا او را ندا میکند و بخوان انعام و اکرام
الهی بخواند که بشتابید و مسارعت نمائید بسوی نماز
پس عظمت نماز در نظر او و مانند او جلوه میدهد که
بشتابید بامریکه بهترین اعمال است و باعث فلاح و رستگاری
دنیا و آخرت است و چون اختتام و ابتدا بلفظ جلالت شده
است بدانند که مبدء خود و عود خود و قوام خود و اعتماد خود
بجانب اقدس الهی و حول و قوه و بمضمون لاهول و لا قوه
الا بالله العلی العظم مقاله هشتم در اسرار مکان و لباس
مصلی است بایست از شرط طهارت در ثياب و مکان مصلی
متنبه شود که همچنین که دخول مجلس پروردگار خود مشروط است
بطهارت ظرف متبذران که مکان باشد و قلاف نزدیک آن
که لباس باشد و پوست آن که بشره اعضا و جوارح باشد نیز
غافل نشود از تطهیر آب اصلی که دل باشد پس سعی نمائید در
تطهیر نمودن آن بتوبه و پشیمانی و پرهیزکاری و یقین و چون
در حدیث وارد شده است که در خانه که سکت یا شراب یا قوت
در آنخانه است ملک داخل نمیشود پس سکت ظاهر را از سکت
خانه خود دور بگرداند و سکت نفس آثاره و شیطان را از سکت
ضمیر خود میراند و شراب ظاهر را از خانه و شراب مستی معنوی
که غفلت و شهوت است از سر بد بگرداند و صورت نهایی ظاهر را
از رویواری خانه محو نماید و در دیوار خاطر را از صورت نهایی

مقاله هشتم در اسرار مکار و بلا میثاق

غیر محبت و لطف جناب اقدس الهی صفا سازد و تفکر نماید
 که چنانچه بپوشانیده است قبایح بدن خود را از ابصار خلق
 بلباس چکونه میتواند بپوشاند قبایح بواطن و اسرار خود را
 عالم السیر و الخفیات است و بداند که بهترین لباسها لباس
 تقوی و پرهیزکاری چنانچه حق تعالی میفرماید و لباس
 التقوی ذلک خیر مقال در اسرار دخول مسجد است
 باید در هنگامیکه بدر مسجد برسد بداند که کی را قصد
 کرده است و خانه کی داخل میشود و نزد کی میرود و آنچه لازم
 تعظیم و هدیت است بعمل آورد و چون بدر مسجد بگذاورد
 چنان داند که در معدن کبریا و جلال داخل گردید و باین بشارت
 قریب نهاده و باید بادب برود و در خاطرش بغیر جناب اقدس
 الهی متوجّه نشود و چون بجای نماز آمد و شروع در اقامه نمود
 دود ضمه تفکر در جلال الهی نماید و عظمت شان عباد را
 بدین روشن تری بیند چون در وقت اذان غفلت عظمی
 داشته مقاله نهم در اسرار تکبیرات افتتاحیه و دعای
توجیه است چونکه موافق احادیث نماز معراج مؤمن است
 و در شب معراج حضرت رسول ص بهر اسمی که داخل میشد
 الله اکبر میگفت در نماز نیز هفت الله اکبر در افتتاح صلوة
 مقرر فرموده که بهر تکبیری بر اسمانی از اسمانهای قریب و غایت
 درآید و قابل غرض حضور گردد و چون قبل از تکبیرة الاحرام
 هنوز در کبرایانهای عظمت و جلال است و در مقام غیبت
 است و هنوز بمقام حضور نرسیده است لهذا هنوز عرف

مقاله هفتم در اسرار تکیه ایستادگی

زدن و باغیر او سخن گفتن جایز است و چون تکیه را خرا گفت
 بلاگاهانه داخل مجلس ملات ملالوگ گردیده و باغیر سخن گفتن و رد
 از جانب پادشاه پادشاهان گردانیدن بر او حرام شد و در
 دعای توجیه میگوید و جهت وجهی للذی فطر السموات والارض
 باید بداند که فی الحقیقه مراد وجه ظاهری نیست زیرا که چنانچه
 اقدس الهی متزه است از جهت و مکان بلکه مراد وجه باطنی که
 قلب باشد که روی دل و جمیع اعضا و قوی و مشاء خود را چنانچه
 بروردگار خود گردانیدم که خالق اسماءها و زمین است پس تاقل
 نماید که این ادعا حقیقت دارد یا خیر و متذکر شود حدیث نبوی
 که دروغگو ملعون است و حدیث نماید از آنکه در ابتدای نماز که
 افضل اعمال است دروغگو و ملعون و مطرود شده است و از
 آنکه بهترین اعمال خود را که نماز باشد بیدترین اعمال مبدل
 گردانیده که دروغ باشد و هرگاه میگویند حقیقا مسلما تصور
 نمایند حدیث نبوی که فرمودند المسلمون من سلم المسلمون من
 ید و لسانه یعنی مسلمانان است که مسلمانانها از دست و زبان
 او خلاصند که نه از یت زبانی و نه ید بی مسلمانان نماید پس
 حدیث نماید که مبادا باین صفت متصف نباشد و مستحق
 ثوابی شود و اگر متصف باین صفت نباشد عازم شود که بعد
 از این باین صفت متصف گردد و بشمار باشد بر آنچه از او
 گذشته و هرگاه بگوید و ما انما من المشرکین دانسته باشد که
 شرک اقسام دارد جلی و خفی میباشد و از جمله اقسام شرک ریا
 میباشد چنانچه حق تعالی میفرماید من کان یرجو لقاء ربه

مقارنه اسرار با کبریا و افاضه فی توحید

فلینکل عمل اصالحا ولا یشرک بعبادة ربّه احداً و حذر نماید که مبادا
 زیاد در عمل خود کرده باشد با احدی قسام ریا که سابق گذشته و گاه
 معبودهایی متعدد از برای خود قرار داده است مانند هوی
 و نفس و شیطان و دنیا و مال و جاه و خدم و حشم و زن چنانچه
 حق تعالی میفرماید افرايت من اتخذ الهه هواه و میفرماید الاعباد
اليكم يا بني ادم ان لا تعبدوا الشيطان و بعد میگوید ان صلوا
ولسكني وحيثما ي و عثاني لله رب العالمين یعنی بتحقیق نماز من
 و عبادتهایی من و زندگانی من و مردن من هر خالص از برای
 خداوندی است که پروردگار عالمیان است و او را شریک
 نیست و چنین از جانب او مامور گردیدم که او را عبادت کنم و من
 از جمله مسلمانان و منقاد او می‌باشم بدانند که در این درگاه چنین
 دعوی بزرگی کردم و حذر نماید از آنکه دروغ گوید این مراتب
 باشد و غم نماید بر تحصیل این مراتب مقاله یازدهم
 در اسرار استعاره و قرائت است چون در دعاها می توجه
 ادعاهایی بزرگ نمود در درگاه الهی و شیطان دشمن این راه
 و راهزن این درگاه است و دشمن مکار زننده محیل است که
 با اب الالباء و اول الانبیاء درآمده و دشمنی کرده و قاتل و زار
 شما را من این میدان را بر زمین انداخته و چندین هزار لشکر
 اندرونی از شهوت و دواعی نفسانی و لشکر بیرونی از شیطان
 انس و اتباع خود را و بقوت و قدرت خود با او نمیتوان آمد
 پس باید بجد و ندی که این سگ درگاه اوست پناه برد تا
 دفع او نماید چنانچه تشبیه کردند او را بسگی که در چشمه ها

مقاله یازدهم در اسرار استعاذه

و خانه ها می باشد که هر که آشنای صاحب خانه است و بان
خانه بسیار تردد دارد و او را متعرض نمیشود و چون بیکانه تازه
آید و او را مانع میشود و بغیر آنکه صاحب خانه او را صدای زند
به هیچ حیل و او را ممنوع نمیتوان ساخت همچنین شیطان سگ
بیکانه کبر این درگاه است و با آشنای قدرت ستیغ ندارد و کسی
که بداند که مگر بر عجل سر قرب خداوندش فایز میشود و کسی متعرض
میتواند شد چنانچه خداوند عالمیان در روز اول او را
از ایشان مایوس گردانید که آن عبادی لیس لک سلطان
یعنی بد رستیکر بندگان خالص مرا تو برایشان سلطنت
نداری بلی اگر دوری که قابل باشد خواهد بخانه تالک الملک
در آید باید که بجناب او متوسل شود که بیک اشاره از لطف
خود او را دور گرداند اما بیکانه هائی که آشنائی نمیخواهند
و راه آشنائی نمیطلبند کار ایشان را چنانچه میخواهند بی
سازد لهذا در این مقام خطیر پناه بخداوند کبیر خود میبرد ان
شرا و میگوید اعوذ بالله السميع العلم من الشيطان الرجيم
و باید بداند که این شیطان لعین دشمن عظیم است و او
مترصد و مترقب است از برای صرف کردن دل تو را از
توجه بجناب اقدس الهی و پناه از شر او بردن متحقق نمیشود
مگر بترك نمودن طاعت او و اگر از نیویلات و وسوسا و
احراز نماید و این لفظ را بگوید مانند قوماندان کیم
میماند که شیری در زند رو با و میاید یا دشمن رو با و میاید
که او را بکشد و از او بچیزی و اسبابی حذر نکند و بگوید پناه

مقالات از هر سر استعاره و تشبیه

از تو میسر باین حصن حصین و دریا خجی بایستد و از آن کوت
 ننماید آن پناه بردن لفظی فایده بحال آن نمی بخشد و بداند که
 از جمله مکرهای شیطان تعیین که در حالت نماز تو را مشغول کند
 بفکر آخرت و حساب و عقاب و عاقل نماید تو را از فهمیدن
 آنچه میگوید و آنچه خطاب کنی و تدبیر در قرائت ننماید
 و چون اعلامی درجات کمال مرتبه فنا نیستی است یعنی خود را
 غایب و ناچیز داشتن و در هر باب بهر نا توانی خود اقرار نمودن و در
 جمیع امور بخداوند خود متوسل شدن لهذا در جمیع کارها است
 گفتن بسم الله و چون امرها را از جمیع امور اعظم است میگوید که
 شروع قرائت و عبادت و بندگی می نمایم و باستعانت خداوندی
 که جامع جمیع کمالات است و رحمت است بنعمتهای عامه بر مؤمن
 و کافر و رحیم است بر نعمتهای خاصه بر مؤمنان و چون آداب
 مجلس عظمی این است که قبل از ذکر مقصد ستایش مناسب
 آن بزرگ بجا آورند و مجموع نعمتهای دنیوی و اخروی بجناب
 اقدس الهی منتهی میشود لهذا میگوید الحمد لله رب العالمین
 و باز نعمتهای عامه و خاصه او را بر یاد آورد و مکرر او را بر حمت
 وصف نماید تا بر او رحمت نماید و بداند که حق تعالی خداوند
 روز جزا است و چون در وصف رحمت امید واری از برای او
 بهر سبب ایند با انواع لطف و رحمت پروردگار خود در رفقه بعد
 که مالک یوم الدین باشد دل خود را مملو نماید از خوف و تقییم
 حق تعالی و بر آنکه مالک و مملکت باو منحصر است و روز جزا
 روز نیست بسیار عظیم و شدید پس خوف در دل او باشد

مقالات از ده دهر اسرار استعاره و قرأت

تا آنکه متصف بصفات رجا و خوف باشد و چون که عارف تفکر
 در این اوصاف گمان نمود بدیده شهود و حضور که اعلای درجتها
 معرفت است فایز میگردد و از مقام غیبت بخطاب میآید و او را
 بمجلس مخاطبه و انش راه میدهند پس میگوید که ایاک نعبد
یعنی تو را عبادت مینمایم و بس و خطاب اشاره بحدیث شریف
اعبد الله کانک اثره یعنی چنین عبادت کن جناب اقدس الهی
 که گویا او را می بینی و حذر نمایند که در این دعوی کاذب و دروغ
 گونا باشد و عبادت بمعنی اطاعت است و هرگاه اطاعت شیطان
 یا هوای نفس آثاره یا مانند اینها کند عبادت آنها را کرده است
 و چون دعوی عبادت کردن موهم این بود که از من کار متشی
 میتواند شد تدارک خود میکند و میگوید وایاک نستعین
 یعنی در جمیع امور از تو استعانت میجویم و بس و همچنین در مقام
 ادب خون بر عبادت خود اعتماد ندارد و بجز خود اعتراف ندارد
 و عبادت خود را در میان عبادت دوستان خدا در میآورد
 و میگوید از زبان همه که ماها بنده گان ترا عبادت میکنیم که
 شاید عبادت او به برکت عبادت آنها مقبول گردد زیرا که از
 لطف کریم دور است که چند چیز را بد رگاه او بپزند بعضی را
 قبول نماید و بعضی را رد کند مانند بیع صنفی که اگر بعض
 مبیع معیوب درآید مشتری متحیر است مابین قبول جمیع و رد
 جمیع و نمیتواند بعضی را قبول کند و بعضی را رد نماید و بیت
 حکمت از حکمتها بی نماز جماعت این است و حکمت اتم ای
 بصلوات بر محمد و آل محمد و اختتام بان و طلب طاعت در دنیا

مقالات دهم در بیان استعانت

۱۴۵

دوستان این است که جناب اقدس لطیف را که از ان که طرفین را قبول نماید و وسط دارد نماید و همچنین در مقام استعانت نیز چون این دعوی بسیار عظیم است که از غیر او استعانت نمی‌شود هیچ امری خود را در میان جمعی که این دعوی را ایشان پسندیده اند بدین می‌آورد و گویا بزبان ایشان سخن می‌گوید و خود را طفیلی ایشان ساخته و بعد از آن که فارغ شد از بسمل و حمد لله و طلب اغانت اظهار مطلب خود را کرده که اعظم مطالب و عمد مقاصد است و گفت اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب و الضالین یعنی هدایت بکن ماها براه راست و طریق حق را که متابعت اهل بیت در عقاید و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب نمود و استعاضه از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال نمود و جمیع اعتقادات و اعمال ناشایسته طریقه دشمنان ایشان است و چون موافق احادیث بسیار عموم در دعای مطلوب است که هر دعا باشد که کند جمیع مؤمنان را با خود شریک گردانند که باعث استجاب دعا می‌گردد پس با این جهت طلب هدایت از برای خود و از برای دیگران نمود و اسرار قرائت سورهای دیگر در اسرار قرائت قرآن معلوم خواهد شد ان شاء الله مقاله روز دهم در اسرار قیام و رکوع و سجود است باینست در حالت قیام بدانند که در تریکی ایستاده و باکی خطاب و مناجات می‌نماید و تصور نماید که اگر روبروی یکی از ملوک و پادشاهان می‌نستد و مطلب خود را عرض میکند چگونه اعضا و اطراف او مضطرب میشوند و بلرزه در میانیند و ششبدانک حواس او و قلب او متوجه خطاب آن پادشاه است

وقت از راهم اسرافیان رکوع و سجود است

در اینجا نیز لا اقل باین صفت باید متصف باشد و خداوند عالم
خالق السموات والارضین جبار الجبار و قهار الاکاسره کمتر از
یکی از ظلمات اهل دنیا نشمارد که دست و اطراف خود حرکت دهد و
بر پیش خود بازی کند و دل خود در جای دیگر نباشد و نداند که چه
میکوید و باید با خضوع و خشوع باشد و در کمال ادب باشد و بداند
که دل رئیس اعضا و جوارح است و آنها رعیت آن میباشند و هرگاه
رئیس آرام داشته باشد نیز رعیت آرام میکنند و در هنگام رکوع بایست
متذکر شود عظمت و کبر پائی جناب اقدس الهی و دستهای خود را
بر میدارد و پناه میبرد به فو حق تعالی از عقاب و بعد برکوع میرود
بقصد تواضع و خضوع و خشوع و بذل جهد نمایند در هر وقت دل
و کردن خود را در از نمایند و از حضرت امیر المؤمنین ع سؤال کردند
از حکمت مد عنق در حالت رکوع فرمودند که تا وایل آن این است
که ایمان آوردیم بپوه چند که کردن من بزنند و در حالت سجود نیز
بایست بعد از تصور عظمت جناب اقدس الهی مذلت و انکسار
از برای نفس خود تصور نمایند و آنکه اشرف اعضای خود را که
سر باشد به پست ترین چیزها که باشد وضع نموده است و وضع
شیئی در محل خود نموده و فرع را باصل رده نموده زیرا که انسان آنرا
خالت مخلوق شده است و بان رده میشود و در هنگام سر برداشتن
از سجده بخاطر او بکند رده که از زمین دوباره احیا خواهد شد لکن
سپری هم در اسرار تشهد و تسلیم است باید در وقت نشستن
در تشهد دستهای خود وضع نماید بخاطر خود بکند رده که اینچنین
اوصاف در شده از خطاب و قول و فعل بر غیر وجه کمال واقع شد

مقاله چهارم در سرانته و تسلیم

و دهت او خالی است از فواید و عواید هائی جناب اقدس الهی و
 آنکه خود مالک است و خاص است اگر با عدل با او رفتار نمایند پس
 بر کرد و بمند و امر حاصل دین و متمسک شود بمحسن حصین که هرگز
 داخل او میشود این خواهد بود و آن کلمه توحید است پس شهادت
 بدهد بود حدایت و رسالت و بعد از آن تصور نماید که خود شد در
 حضور حضرت سید المرسلین و سایر انبیاء و اوصیاء و ملائکه مقربین
 و سلام بر آنها بکند و اگر امام باشد مامومین را نیز قصد بکند در سلام
 و ماموم جواب سلام امام را نیز قصد نماید **مقاله چهارم در رهم**
 در اسرار صلوة جمعه و عیدین و آیات باید در هر روز جمعه مستحضر
 باشد که این روزی است عظیم و عید می است شریف و آنکه اعمال
 حسنه در آن مصاعف میشود و اعمال سیئه نیز مصاعف میشود
 پس سعی نماید در ایتان بطاعات و اجتناب از معاصی و مستیئات و
 آداب و سنن آن بعمل بیاورد از غسل و بوی خوش و سرتراشیدن
 و از ناخن و شارب گرفتن و مانند آنها و قصد از این اعمال این باشد که
 خود را مهیأ نماید از برای حضور نزد مالک الملوك و رب الارباب و خانه
 او برود و سعی نماید که باطن خود را نیز بیشتر پاکیزه کند و در صلوة عید
 مستحضر بشود که امر و جمیع عظیم است که مالک الملوك جوایز و انعام
 رحمت خود قیمت میکند بر بندگان خود بقدر استحقاق و قابلیت
 و قبولی اعمال از رفته داشتن و قربانی کردن پس میبایست نهایت حق
 و حینا و تجلت داشتند باشد که مبادا اعمال او مقبول درگاه رب العزة
 نباشد و سعی نماید در تضرع و کوب و طلب عفو و آمرزش و قبول
 اعمال و آنکه از این درگاه وسیع مطرود نشود و خود را مشغول نکند بزیبائیها

تذکرات و احوال و احوال و احوال

ظاهری و از این معانی که اصل کار است غافل شود و بداند که این روز عید آنکسی که خاطر جمع باشد از روز جزا و عید و مستحق ثواب و اجر و مزید نماز برای آنکسی که رخت نپوشد و خود را منقطع کند و در صلوة آیات مستحضر شود حوله های خرت و زلزله زمین و تاریکی روز قیامت است و خوف مردم از عذاب و عقاب و سعی و اهتمام نماید در دعا و تضرع و خضوع و خشوع در خاله های نر آن شداید و از کناهان خود توبه کند شاید در آن روز از احوال قیامت خلاص شود مقال را نیز در هر دو در اسرار قرائت قرآن است باید که قاری قرآن را چند چیز در دل خود بداند و تصور نماید اول بفهمد عظمت این کلام که در اعلائی مراتب خلعت و بلاغت است و تفضلات جناب اقدس الهی بر بندگانش که کلام شریف خود بر بندگان رسانید که هدایت بیابند و دود و غم و تکلم متکلم است که بداند آنچه میخواند کلام کیست و از کلام بشر نیست و اگر پادشاهی عظیمی احقر رعیت خود را قابل خطاب نماید و با او خطاب نماید چگونه آن شخص مخاطب نخل و منفعل میشود از عدم قابلیت خطاب و چه قدر خوشحالی و امید و آری بهم میرساند بعلت تفصل و انفا مؤلف و چگونه بدل و جمیع اعضا و حواس متوجه خطابان پادشاه میشود نیز قاری قرآن باید این مراحل را مستحضر باشد سیوم حضور قلب و عدم التفات قلب بغیر آنچه با او اشاره شد چهارم تدبر معانی الفاظی که میخواند چنانچه حصه عالی میفرماید افلا تیدبر القرآن ام علی قلوب اقلالها و این امر نیست و رای حضور قلب است زیرا که گاه است دل خود را بغیر قرآن و سماع آن مشغول نیست اما تدبر در معانی الفاظ قرآنی نمیکند و غرض از قرائت تدبر معانی آنچه

مقاله پانزدهم در اسرار ائمه و ائمه قرآن

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که خیری نمیشاید در عبارت بدو فقره و نه در قرآنی بدون تدبیر پنجم تخصیص است و آن عبارت است از آنکه فرض کند که خودش مخصوص است بجناب پس اگر ابرو و غی غوا چنین داند که خود مأمور و منتهی است از جانب مولی و اگر وعد یا وعید بخواند امید و ارو خائف باشد و اگر قصه های سابقین بخواند عبرت شهر متاثر شدن دل خود با آن مختلف بحسب اختلاف مقامات آیات قرآنی پس درایه رحمت میدواری و خوشحالی داشته باشد و درایه عذاب و عقاب خوف و ترس داشته باشد و هکذا مقاله شانزدهم در اسرار زکوة و صدقه و هب و عطیه و هدیه و مانند آن بدانکه حکمت در وجوب زکوة و خمس و استجاب بعضی از افراد آنها این است که جناب اقدس الهی غنی مطلق بتدکان خود در امتحان نماید در تکالیف مالیة چنانچه امتحان نموده است ایشان را در تکالیف بدنیة و سر و سر معنی میتوان در این مقام استنباط نمود اول آنکه مدعی توحید که تلفظ بکل شهادت نماید و شهادت میدهد بواحدیت معبود خود از علامت صدق ادعائی آن این است که محبوی از برای او باقی نماند سوای معبود خود که واحد حقیقی است و چون محبوب ترین مورد نیوی نزد مخلوق اموال است لهذا متعین شدند بیدل اموال و دل کنند از آنها تا آنکه بدرجات عالی برسند و باین معنی اشاره شده است درایه شریفه ان الله اشترى من المؤمنین نفوسهم بآن اللهم الجنة و معنی دویم تطهیر نمودن قلب که رئیس اعضا است از نجلی و لئامت که از جمله مهلکات است و این صفت بر طرف نمیشود مگر بعبادت کردن بر بیدل و اتفاق است تا معتاد شود و آن صفت

مقاله هفدهم در بیان اصوم

و صوم مخصوص مخصوص اما صوم عموم پس آن عبارت است از بازداشتن
شکم و فرج از شهوت است و اما صوم مخصوص پس آن عبارت است
از بازداشتن چشم و گوش و زبان و دست و پا و سایر جوارح و اعضا از
معاصی و اتمام چنانچه حضرت صادق ع فرمودند هرگاه روزه میگیرید
پس روزه بیکه و گوش و چشم و موی و پوست تو و فرمودند چند چیز بیک
مانند آنها و فرمود که روز روزه تو را نماند روز افطار تو نباشد یعنی نیست
و قار روزه بر تو ظاهر شود و در حدیث نبوی ص وارد شده است که حضرت
رسول ص شنیدند زنی را که بکینه خود دشتام میدهد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
احضار فرمودند و بان زن فرمود بخور عرض کرد که من روزه ام فرمودند که
چگونه روزه میباشید و حال آنکه کینه خود را دشتام دادید تحقیق روز
از طعام و شراب بهر تنهایی نیست و در حدیث دیگر وارد شده است
که هر کس غیبت بکند مسیلائی را باطل میشود روزه او و وضوی او و اگر
بر این حال بمیرد بر حاکمی مرده است که عسرات خدا را حلال دانسته و
فرمود چه بسیار روزه دار که روزه او نماند و بغير از کرسنکی و تشنگی
و اما صوم مخصوص پس آن عبارت است از بازداشتن دل و نحو
از مکار دنیوی و شواغل دنیست و از ماسوی الله بالکلیه و از جمله فواید
روژه تضعیف شهوات نفسانیت و نفس آلوده و مشتهیات طبعیه
و صفای قلب و طهاره اعضا و جوارح و شکر بر نعمت و احسانهای جبار
اقدس الهی که او را فقیر و کرسنه نکرده و زیادتیش تضرع و خضوع و خشوع
و بکاه و مطیع شدن بحقیقتعالی و تذکر کرسنکی و تشنگی روز قیامت
و زیادتیش حسنات و تکفیر سیئات است مقالیه بعدی هم در بیان
آن است و زیارت مشاهد شریفه و باید هر کس بخواند که بجز بر حق

الظاهر را ادانماید و مظالم را رد کند و توبه نصوح بکند و قطع کند از دل
خود علاقه های بنوی و دل خود را متوجه حقیقتی نماید و از این سفر
منتب و شود از برای سفر اخوت و از توشه برداشتن مستعد توشه اخوت
شود که آن سفر طول و درازیش بیشتر است و آداب شرعی سفر چنانچه آورد
و در مشاهده عقبات متذکر شود عقبات اخوت و قیامت و از حوال
قطع طریق منتب شود بسؤال منکر و نیکه است و از سباع و درندگان
حیوانات بری منتقل شود بقرب و مآرهای قبر و افی و حیات انش
جهنم و منتب شود از انفراد خود از اهل و عیال و اولاد بوحشت قبر و محنت
آن و وقتی که دو پراهن احرام را بپوشد منتب شود به پوشیدن کفن و
در وقت تلبیت بداند که این تلبیت جواب ندای جناب اقدس الهی و امید
واری بهجت الهی داشته باشد و خوف از آنکه تلبیت آن مردود بشود
داشته باشد و در هنگام داخل شدن مکر مشرفه بداند که این چنین
حرمی است که اگر بشرایط شرعی آن داخل شود این میشود در دنیا
و در عقبی از عذاب و عقاب الهی و خائف و ترسان باشد از آنکه اهلیت
دخول آن ندارد و در هنگام مشاهد بیت اعظم عظمت پروردگار
صاحب این خانه در دل و باشد و در هنگام طوف کردن مستحضر شود
در دل خود تعظیم و خوف و امید و آری جناب اقدس الهی را و منتقل
شود آنکه مقصود اصلی طواف دل بدو جناب اقدس الهی و در هنگام
بوسیدن و استلام حجر اسعد بداند که در روز قیامت از برای او شهادت
خواهد داد پس هر چه بیک در آنجا بگوید با حضور قلب بگوید و در هنگام
سجده طین صفا و مرده در خاطر خود بگذرد که توبه می نماید در فضیلت
خانه مالک الملوك و بداند که او مطلع است بر ضمیر و قلب او پس

تأهیم اسرار حج و یارایش شریف

سعی کند در اخلاص و حضور قلب و در هنگام وقوف عرفات و مشاهد
کردن از دحام مخلوقات و شنیدن اصوات مختلفه و لغات متبته شود
بروز محشر در عرصات قیامت و اجتماع مخلوقات از برای جزا و ثواب و عقاب
و در هنگام وقوف بمشعر بدانند که مشعر چه حقیقتی و آداب دخول مجلس
عظیمان و بزرگان بجای آورد و در هنگام ری جرات متبته شود بدانکه
برای شیطان لعین را از نبود و در گداز و منتقل شود که تسلط شیطان بر
باطن انسان زیاده بر ظاهر است پس او را از قلب خود دور کند بتحصیل
اخلاق حمیده و صفات پسندیده و پاک شدن از صفات رذیله و اخلاق
ذمیه و در هنگام غسل متقبل شود با آنکه چنانچه آب پاک میکند ظاهر
بدن از آوساخ و کثافات ظاهری نیز توبه و انابه و تضرع پاک میکند باطن را
از نجاسات معنوی و سعی نماید در تطهیر آن مقصد اصلی و در هنگام
زیارت حضرت رسول و فرزندان طهارت های طهارت های معنوی نماید در معرفت ایشان
و چنان داند که ایشان زنده اند و مطلعند بر حضور و پس منت های عظیم
و تکریم و آداب را بجای آورد بآب شائز و هم در سائر اعمال صالحه
است و در آن چند فصل است فصل اول در توبه است و در آن چند
مقاله است مقال اول بدانکه توبه از جمله نعمت های عظیم الهی که حقیقتا
به بندگان خود کرامت فرموده و اگر توبه نبود هالک میشدند و توبه
عبادت است از ترك نمودن معاصی در حال وعزم بر ترك نمودن آنها
در استقبال و تدارك نمودن تقصیرات سابقه بنده و طاعات و بوی
ان فوری و عینی است و شرط صحت آن آنکه از برای محض رضای
خدا باشد نه از برای تحصیل مال و ابرو یا خوف از سلطان یا از محبت
عدم تمکن از اسباب و آنکه نادم و پشیمان باشد بر معاصی خود و نادم

مقاله اول از باب این که هر کس از سر توبه است

عبادت است از قلم شدن قلب از آن گناهی که از او صادر شده است و اندوه و حزن باشد و سبب حصول تدم تفکر در عقوبات و عذاب الهی و عدم عقل بدن ضعیف خود عقوبات عظیم و بواعث دردناکی توبه است که تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت گناهانی که مرتکب آنها شده است و عقوبات گناهان و نتیجه دنیا و آخرت آنها که در آیات و اخبار وارد شده است و مانند این امور باعث تالم و تاسف میشود و این ندامت و تاسف باعث میشود او را بر سر توبه چون از اینهاست اول آنچه تعلق بحال دارد که ترك نمودن گناهان است و دوم آنچه متعلق باینده هست که عزم نماید بر عدم عود باین گناهان تا آخر عمر ستم متعلق است بگذشته که پشیمان باشد از گذشته ها و تدارك گذشته ها بکند اگر تدارك داشته باشد و آیات و اخبار در تحریص و ترغیب بر توبه بسیار است حق تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا توبوا الى الله توبه نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم یعنی ای گروه مؤمنان توبه و انابه بکنید بسوی پروردگار خودتان توبه نصوح یعنی خالص از برای محض رضای الهی باشند و خالی است از شوائب ریا و مانند آن شاید که جناب اقدس الهی تکفیر گناهان شما را نماید و فرمودند ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و شاید مطهرین اشاره باینکه باید پاک و خالص باشد و انحصار صادق عمر و نیست که چون بنده توبه نصوح میکند که عزم داشته باشد که دیگران گناه را نکند و تدارك مافات بکند خدا او را دوست میدارد و در دنیا و آخرت بر او ستم نماید راوی عرض کرد که چگونه بر او ستم نماید فرمود که فراموش میکند از خاطره ملکین آنچه بر او نوشته اند از گناهان و وحی میفرماید باعضا و جوارح او که گناهان او را کتمان نمایند و وحی

کتاب اول در باب انوار کمال و کمال توبه

میفرماید بقدره های زمین که ان کتاهانی که بروی شما کرده است
 کتمان نمایند پس چون به مقام حساب میاید هیچ چیز بر او بکناه کواهی
 نمیدهد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که شادی و فرح و خشنودی
 خدا از توبه بنده اش زیاد است از فرح شخصی که در شب تاریک راحله و
 توشه خود را گم کرده باشد و بعد از آن بیابد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که
 خدا دوست میدارد بنده را که فریب خورد و گناه کند و هر چند که گناه کار
 توبه کند و کسی که در اصل گناه نکند بهتر است ولیکن خدا ان گناه کار
 توبه کننده را دوست میدارد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که خدا می
 خورد بخضرت داود که بروی بنده ام دانیال و یحیی و کریم معصیت کردی
 و تورا امر زیدم و دیگر معصیت کردی و ترا امر زیدم اگر مرتبه چهارم معصیت
 کنی تورا منی امر زدم چون داود تبلیغ این رسالت نمود دانیال گفت ای
 پیغمبر خدا پیغام خدا را رسانیدی پس چون سخن شد دانیال با خداوند
 خود مناجات کرد که ای پروردگار من داود پیغمبر تورا سالتی بسوی من او را
 بعزت و جلالت تو قسم که اگر تو مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هر این معصیت
 خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و دیگر
 معصیت خواهم کرد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که هر که توبه
 کند پیش از مرگش بیست سال توبه او مقبول است پس فرمود که یکسال
 بسیا را است هر که توبه کند قبل از مردنش بیست ماه توبه او مقبول است
 پس فرمود که یکماه بسیا را است هر که توبه کند قبل از مردنش بیست هفته
 خدا توبه اش را قبول میفرماید پس فرمود که یک هفته بسیا را است هر که
 توبه کند پیش از مردنش بیست روز توبه اش قبول میفرماید پس فرمود که
 یک روز بسیا را است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور اخراجت بکند

مقاله اول از باب دهم در توبه

توبه را حق مقبول است و منقول است که هر روزی را روز توبه هست و
 دواي درد کناها ان استغفار است و توبه و حضرت صادق ع فرمودند که
 گاه هست که مؤمن کناهي میکند و بعد از بیست سال بخاطر میاورد و
 توبه میکند و امر زنده میشود و کافر کناهي که میکند همان ساعت فراهم
 میکند و فرمود که هر که در هر روز صد مرتبه استغفار الله بگوید خدا
 هفتصد گناه او را میامرزد و خبری نیست بر بنده که هر روز هفتصد گناه
 کند و فرمود که حضرت عیسی ع بر جماعتی گذشت که میگریستند پرسید
 که این جماعت بر چه چیزی میگریستند گفتند بر کناها ان خود فرمود که ترک کنند
 تا خدا ایشان را میامرزد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که عجب دارم از کسی که
 نا امید میشود از رحمت خدا و محو کند کناها ان با او است پرسیدند که
 کدام است محو کند کناها ان فرمود که استغفار و فرمود که خود را خوش بنویس
 کنید با استغفار توبه های بد کتان شمارا سوا نکند و نیز مرید است که روزی
 معاذ بن جبل کربان بخد مت حضرت رسول ص آمد و سلام کرد حضرت
 جواب فرمود و گفت یا معاذ سبب گریه توبه چیست گفت یا رسول الله ص در
 فلان مکان جوان پاکیزه خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه میکند
 مانند زنیکه فرزندان مرده باشد و میخواهد بخد مت توبه یابد حضرت
 فرمود که بیا و رش چون بیامد سلام کرد حضرت جواب فرمود و پرسید
 که ای جوان چرا گریه میکنی گفت چون نگریم که کناها ان کرده ام که اگر خدا بیخیزد
 از آنها مرا مؤاخذه نماید مرا بیجهنم خواهد برد و گمان من اینست که مؤاخذه
 خواهد کرد و نخواهد امر زید حضرت فرمود که بخدا شهادت بده گفت پناه
 میکنم بخدا از اینکه با او مشرت شده باشم فرمود که کی را بنالحق گشتی
 گفت نه حضرت فرمود که خدا کناها ان را میبخشد که چه دانند کوه ها با

مقاله اول از باب شانزدهم از توبه است

در عظمت گفت کناهان مرا از کوهها عظیم تر است فرمود که خدا کناهانت
 می‌آورد اگر چه مثل زمینهای هفت گانه و دریاها و درختها و آنچه در زمین است
 از مخلوقات خدا بوده باشد گفت از اینها نیز بزرگ تر است فرمود که خدا
 کناهت را می‌آورد اگر چه مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد
 گفت از اینها نیز بزرگ تر است حضرت غضبناک بسوی او نظر فرمود و گفت
 ای جوان کناهان تو عظیم تر است یا پروردگار تو گفت پروردگار من عظیم تر است
 و او از همه چیز بزرگوار تر است حضرت فرمود مگر می‌آورد کناهان عظیم را
 کسی بغیر از پروردگار عظیم جوان گفت نه والله یا رسول الله و ساکت شد
 حضرت فرمود که ای جوان یکی از کناهان خود را بمن بگوئی گفت هفت سال
 بود که قبرها را می‌شکافتم و کفن مردهای دزدیدم پس دختری را از آنها
 مرد و او را دفن کردند چون شب در آمد رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون
 آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم در این
 حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظرم زینت میداد و می‌گفت که
 ایاسفیدی بدنش را ندیدی و فرهی رانش را ندیدی و مرا چنین
 وسوسه میکرد تا برگشتم و او را وحی کردم و او را بان حال گذاشتم و برگشتم
 ناگاه صدائی از پی من خود شنیدم که میگفت ای جوان وای
 بر تو از حال که روز قیامت روزیکه من و تو بمخاصمه نزد او می‌ایستیم که مرا
 چنین عریان در میان مرده‌گان گذاشتی و از قبر میداوردی و کفنم را
 دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محسوس شوم پس وای بر جوانی تو
 از آن جهت پس جوان گفت که من باین اعمال گمان ندارم که بویی بپوشانم
 بشنوم حضرت فرمود که دور شوای فاسق که می‌ترسم بپوشانم تو بشنوم
 چه بسیار نزدیکی توبه بچشم و حضرت مکرر این را میفرمود تا آنکه آن جوان

مقاله نایب در اسرار توبه

پروین رفت پس بیازامد نیز آمد و توشه گرفت و بیکی از کوه‌های
مدینه رفت و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دست‌هایش را
در گردن غل کرد و فریاد میکرد که پروردگار اینک بنده تو است مهملول
در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غل کرده پروردگار را تو
مرا میشناسی و گناه مرا میدانی خداوند پروردگار پشیمان شده ام
بنزد پیغمبرت رفته و اظهار توبه کردم مراد و کرد و خوف مرا زیاد کرد پس
سؤال میکنم از توحیق نام‌های بزرگوارت و جلال و عظمت پادشاهت
که مرا از امید خود ناامید نکردی ای خداوند من و دعای مرا باطل
نکردی و مرا از رحمت خود مایوس نکردی و تا چهل شبانه روز این میگفت
و میگریست و درندگان و حیوانات بر او میگریستند چون چهل روز
تمام شد دست باسمان بلند کرد و گفت خداوند حاجت مرا چه کرد
اگر دعای مرا مستجاب گردانیده و گناه مرا امرزیده بر پیغمبرت وحی فرما
که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و امرزیده نشده ام و میگویم
مرا عقاب کنی پس انبی بفرست که مرا بسوزد یا بقتولت مراد دینا مبتلا
کن و از فضیلت روز قیامت مرا خلاص کن پس خداوند عالیشان این را
فرستاد که این جماعتی که فاحشه میکنند یعنی زنا و ظلم بر خود میکنند
شدن کناهان بزرگتر از زنا از شکافتن قبر و کفن در دیدن و خدا را بیاد
میاورند پس استغفار میکنند و کی میامرزند کناهان را بغیر خداوند
عالیشان میفرماید که یا محمد بنده من بنزد تو آمد تا شب و پشیمان او را از
و دور کردی پس بگماورد و رو بکی آورد و از کی سؤال کند غیر از من که
کناهانش را بیا مرزد بعد از آن درایه فرمود که و بعد از کناهان مقربند
بر کرده‌های خود میداند بدی اعمال خود را ایشان جزایشان امرزش

مقاله اول از باب تشریح اسماء و نسبت

بروردگار ایشان ایست و بهشتها که جاری میشود از زیر آنها نهرها حلال گویند
 که خالدند در آن بهشتها و هرگز از ایشان بر طرف نمیشود و بسیار نیکو است
 نزد عمل کنندگان از برای خدا چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمدند
 و میخواندند و بتسم میفرمودند و احوال مهلول را میپرسیدند معاذ گفت
 که یا رسول الله شنیدیم که در فلان موضع است حضرت با صیبه ای مشغول
 آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند دیدند که آن جوان در میان دو سنگ
 ایستاده و دستها را در گردن بسته و رویش از حرات آفتاب سیاه شده
 شرهائی چشمش از بیبیداری که بر ریخته و میگوید ای خداوند من خلق مرا
 نیکو ساختی و مرا بصورت نیکو خلق کردی کاش میدانستم که نسبت بمن
 چه داده داری آیا مراد از آن خواهی سوزانید یا دیوار خود در بهشت
 مرا ساکن خواهی کرد یا الهی احسان نسبت بمن بسیار کرده و نعمت بسیار
 داری درینا که میدانستم که آخر من چه خواهد بود یا مرا بمرتبه بهشت
 خواهی برد یا بحدی که بجهنم خواهی فرستاد الهی گناه من از استخوانها و زمین و
 کرسی و اسع و عرش عظیم بزرگتر است چه بود اگر میدانستم که گناه مرا خواهی
 آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد و مانده این صفنها میسفت و میسفت
 و خاک بر سر میریخت و حیوانات و درندگان در دوش حلقه زده بودند
 و مرغان بر سرش صف زده بودند و در گریه و اوج و اوجت میکردند پس
 حضرت بتذلیت او رفت و دستش را از گردنش کشودند و خاک را بدست
 مبارک از سرش پالت کردند و فرمودند که ای مهلول بشارت باد که تو آزاد
 کرده خدائی از آتش جهنم پس بصحابه گفتند که همچنین تدارک کتاهان
 بکنید چنانچه مهلول نکرد و آیه را بر او خواندند و او را بر بهشت بشارت
 فرمودند مقاله دوم بدانکه وجوب توبه عام است بالنسبه بجمع

مقالات زیر باب نهم در توبه و توبه

اشخاص و جمیع احوال واحدی از آن منفک نمیشود البتہ چنانچه حق تعالی
فرمودند و توبه الی الله جمیعاً زیرا که هر کسی خالی از معصیت نمیشد بجز ابرار
و اعضا و هر کسی بالنسبه بحال خود معصیتی کرده است اگر از عوام باشد لا
محاله با اعضا و جوارح معصیتی را صادر شده است و اگر از خواص باشد
عزم و تصمیم بر معصیت کرده است یا از ذکر خدا غافل شده حتی آنکه از توبه
انبیاء و اوصیاء و اولیاء معاصی هست هر چند که معصومند از کثرت
و صفاتی زیرا که مراد بصمت از کنا هان از این کنا هانیکه بالنسبه بکنا هان است
و الا اشغال ایشان با مورد مباهات و ترک نمودن ایشان دوام ذکر پروردگار
خود بالنسبه بحال و قرب منزلت ایشان نزد حق تعالی معصیت است
چنانچه در حدیث شریف حسنات الابرار سیئات المقرین اشاره
باین معنی و بنا بر این تحقیق شافی آیات و اخبار یکدیگر دلالت میکنند بر صحت
معاصی از انبیاء و پیران استغفار و توبه و تصریح ایشان احتیاج بنا و بی ندارد
نہ چون احدی خالی از معصیت نیست هر یک بالنسبه بحال خود لا
محاله توبه بر او واجب است شرعاً و عقلاً زیرا که دفع ضرر مظلون واجب است
و ضررهای اخروی از ضررهای دنیوی اعظم است و توبه باعث سبب
بسعادت ابدی و نجات یافتن از عقاب سزای و بداند که قلب کبر
رئیس اعضا است در اصل خلقت و فطرت نهایت صفا و نورانیت
داشته و بسبب ارتکاب معاصی و اخلاق ذمیه که درخت و تاریکی در
دل روید هد پس باید با آن ندلمت و استغفار کند و توبه را سوزانند
و بنورانیت توبه و اعمال صالحان ظلمت و تاریکی را بر طرف نمود و نور
توبه و اعمال حسنه بر طرف میکند ظلمت معاصی را چنانچه حق تعالی
میفرماید ان الحسنات يذھبن السيئات چنانچه که در توبه و کثرت

مقاله در باب توبه و توبه است

باسم خداوندی صابون و آب که میمانند و تاریکی شب بار و شنای روز میمانند
و حق تعالی میفرماید و هو الذی یقبل التوبه عن عباده یعنی او چنین پروردگار
توبه را از بندگان خود قبول میخورد و در آیه دیگر اظهار وصف جمیل خود
نمودند که غافر الذنب و قابل التوب یعنی کناهاان را میآمرزد و توبه را قبول
میخورد و حضرت رسول فرمود که تحقیق حسنات بر طرف میکند شیئا
چنانچه از آب بر طرف میکند چرت و کثافت را و فرمودند که اگر آنقدر کناهاان
بکنند تا به آسمان برسد و بعد پشیمان میشوید هر این حق تعالی بر شماها
توبه میکند و احادیث باین مضمون بسیار است ولیکن توبه باینست
نصوح باشد مقالیه میگویم بدانکه کناهاان که توبه واقع میشود چند
قسم است زیرا که آن کناه یا مستلزم حکم دیگر هست بغیر از عقوبت اخروی
یا نه و قسم دوم مانند پوشیدن هر چه و توبه این کناه همین ندامت و غیر
بر نکردن کافی است برای برطرف شدن عقاب اخروی و قسم دوم که
مستلزم حکم دیگر هست بر چند قسم است زیرا که یا حق خدا باشد یا حق
خلق و اگر حق خداست یا حق مالی است مثل آنکه کناهی کرده است که
میباید بنده آزاد کند پس اگر قادر بر آن باشد بخص ندامت رخص عقوبات از
او نمیشود تا او را بعمل نیآورد و واجب است که آن کفاره ادا کند یا حق غیر
مالی است مانند نماز و روزه که از او فوت شده است میباید قضای
انهار را بجا آورد و اگر کاری کرده است که حق تعالی حدی از حد و بر آن
مقرر ساخته است مانند شرب خمر پس اگر نزد حکم شرع ثابت نشده است
مقتیر است میان آنکه توبه کند میان خود و خدا و اظهار آن نکند و مابین
آنکه نزد حکم اقرار کند که او را حد بکند و موافق احادیث اهل بیت
اظهار آن نکردن بهتر است و اگر حق الناس باشد اگر حق مالیست واجب است

مقام بیستم از باب اول در اقسام کناها و توبه

که بطلب مال یا وارث او برساند و اگر حق غیر مالی باشد اگر کسی را کراه کرده باشد میباید و ارشاد نماید و اگر قصاص باشد مشهور میان علمای آنست که بمسئق قصاص اعلام بکند که من چنین کاری کرده‌ام که از تو مستحق گفتم یا قصاص شده‌ام و ممکن خود بکند که اگر صاحب حق خواهد او را قصاص کند و اگر حدی باشد مثل آنکه بخش گفتار است پس اگر آن شخص عالم باشد باید که این اهانت نسبت باو واقع شده است باین ممکن خود بکند از برای حد و اگر نکراند خلاف است میان علمای اکثر را اعتقاد این است که گفتن باو عتاب از او و اهانت او است و در کار نیست و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد و در باب غیبت مذکور شد و اگر علمای را اعتقاد این است که اینها واجبی نیست پس خود و شرط توبه نیستند و اصل توبه بدو نیست و اینها تحقیق میشود و بترك اینها عتاب خواهد داشت و بدانکه کناها منقسم میشوند بکنا تر و صغائر و ترك کنا تر کفاره است از برای صغائر چنانچه در حق تعالی میفرماید ان تجنبوا کلماتهن عن نهی که نهی است از آنکه و اختلاف بسیار در احادیث و ما بین علمای در تعیین کنا تر است و مشهور آنست که کنا تر معاصی است که حق تعالی و عذر جهنم بر آنها کرده است و در بعض اخبار کنا تر هفت است کفر و قتل نفس و عقوق والدین و اکل دیار اکل مال یتیم بظلم و فرار از جهاد و تقرب بعد از هجرت است و در بعض اخبار هفتاد و در بعض اخبار از جمله کنا تر شمرده اند یا ناس از رحمت خدا و خاطر جوی عذاب خدا و قذف محض و سحر و زنا و قسم دروغ و منع زکوة و کتمان شهادت و شهادت ناحق و شرب خمر و ترك نماز و قطع صلح رحمی و غیره و شاید حکمت اینها آنست که انسان از توبه معصیت اجتناب نماید تا آنکه علم یا اجتناب کنا تر بهم برساند و بداند که کنا تر

مقامات و تزیینات مسکنها

صغایر کبار میشود با موری چند اول مواظبت و مداومت بر صغیره
چنانچه در حدیث وارد شده که صغیره نمیند با احوار چنانچه کبیره نمیند با
استغفار و تشبیه کردن احوار و مداومت بر صغائر بقدرت آب که علی الا
تصال بر سنک تقاطع میکند که تاثیر آن در سنک بیشتر است تا آنکه یک
بر آن سنک بریزد و دویم آنکه صغیره را حقیر بشمارد بلکه بایست فکر کند که
معصیت کرده تا معصیت خود عظیم بنظر او آید و سیوم خوشحالی و ابتهاج بفعل
صغیره و تمکین از آن نعمت بشمارد و این باعث بعد از قرب خدا میشود و پنجم
آنکه تظاهر میکند بکثرت صغیره یا آنکه مذکور می نماید که چنین کنی
کرده ام که کفران نعمت مستاری جناب اقدس الهی کرده و شاید باعث توبه
و رغبت غیر میشود چنانچه حضرت امام رضا (ع) از جد بزرگوار خود حضرت
رسول (ص) روایت کردند که فرمودند کسی که حسنه را بنهان میکند حسنه
او بر او راست با هفتاد حسنه و کسی که سیئه را اظهار نماید مخدول
و منکوب خواهد بود و اگر بنهان کند از مزید میشود و پنجم آنکه تکیه
صغایر مقتدا و پیشوای دین باشد مانند عالمی که خیر و طایه پوشد
و ارتکاب شبهات نماید و مانند آن امور دیگر باعث امید و آرزوی مردم
بآو بشود و بدینند که توبه عبارت از این نیست که استغفر الله و انوب
الیه بگوید و ندامت و پشیمانی بر کتاه خود نداشته باشد و عازم بر
ترک نباشد چنانچه از حضرت امیر المؤمنین (ع) منقول است که شخصی
در حضور آنحضرت گفت استغفر الله حضرت فرمودند که میدانی استغفار
چیست استغفار در وجه علیین است و آن اسمی است که بر شش چیز
اطلاق میکنند و شش جزء دارد اول پشیمانی بر گذشته و دوم غم
بر اینکه دیگر عود نکنی هرگز سیئوم آنکه حق مخلوقین را با ایشان برسانی

المقالات الثمانية عشر في فضائلها

که چون خدا را ملاقات نمائی پالت باشی و هیچ حیّ از مردم در زمره تو نباشد
چهارم آنکه هر واجب که از تو فوت شده باشد بجای آوردی پنجم آنکه از
کوششی که در حرام دریدن تو روئیده از تابانده و وزن و مشقت بگذرانی
تا پوست با ستخوان محسب و گوشت تازه در میان پوست و استخوان
بروید ششم آنکه بیدن خود را طاعت محاسبانی انقدر که معصیت را
بان محاسبانیده فصل دوم در محاسبه و مراقبه است و معنی محاسبه
آنست که نفس خود را مطالبه نماید با دای فرایض و واجبات که چنانچه
اقدس الهی آنها را فرض کرده است و مانند سهلایان شخص میباشد
پس اگر ادای آنها را فرض کرده باشد مشغول شود بشکر این نعمت که
توفیق ادای آنها یافته است و ترغیب نماید نفس خود را بماند آنها و
اگر معلوم او شده باشد که کثیری یا بعضی از فرائض از او فوت شده باشد
مطالبه نماید نفس خود را بقضای آنها و اگر معلوم او شده باشد که
انها را ناقص ذکر کرده باشد سعی نماید در جبر نقصان بنوافل و اگر محبت
مرتکب شده باشد مشغول شود بعتاب و خطاب با نفس خود و درصده
تلاطمی آن باشد با دایا تو بیه یا استغفار و همیشه اوقات مطالبه نماید
نفس خود را بجواب سؤال رب الارباب از صغیره و کبیره و جلیل و
حقیر و فقیر و قطیر از اقوال و افعال و احوال خود و مانند قیام و قعود
و اکل و شرب و خواب و حرف زدن و خاموشی که هر یک از اینها بدون
موقع و برخلاف فرموده حق تعالی واقع نشده باشد و آنچه واجب بود
از اینها ترک نشده باشد و آنچه حرام بود بعمل نیآورده باشد و همیشه
ملاحظه عواقب امور نماید هم محاسب دینا و هم محاسب اخوت و در هر
روزی بلکه هر ساعتی و دقیقتر محاسبه با نفس خود و در حدیث

فصل دوازدهم در بیان فضائل و مناقب ائمه و مرآت

وارد شده است که محاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا یعنی حساب
 گیر از نفس خود قبل از آنکه حساب از شماها بگیرند و از حضرت امام موسی
 کاظم مرویست که فرمودند از ما نیست کسی که محاسبه نفس خود نکند
 در هر روزی پس اگر حسنه عمل کرده باشد طالب توفیق زیادی ان از
 حق تعالی باشد و اگر عمل سیئه کرده باشد استغفار پروردگار خود بکند
 از ان و توبه کند و حضرت رسول ص شخصیا وصیت فرمود که هر کاریکه
 خواهی بکنی تدبیر و تفکر نمائید در عاقبت ان پس اگر رشد و خیر باشد
 اقدام بر فعل او بکنید و اگر شر و ضلالت خود را بازداران و در همیشه
 اوقات حق تعالی رقیب و ناظر و آگاه خود بدانید در هر امری و هر کتی
 و سکونی و سیر و علانیه **فصل سیوم** در تفکر و تدبیر است در
 حدیث نبوی ص وارد شده است که فرمودند تفکر کردن در یک ساعت
 بهتر از عبادت یکسال است و مراد تفکر نمودن در حسنات و مستیات
 خود با آنکه به پند حسنات خود تمام است یا ناقص و برابر است یا بیشتر
 یا بیشتر است یا کمتر و خالص است از شریک خفی که ریاء و سائو فاسد
 یا نه و همچنین تفکر در مستیات و آنچه بر آنها مترتب است شود
 بر عقوبات دنیوی و اخروی و تفکر نمودن در لطف و کرم پرستیا
 اقدس الهی و نعمتهای غیر متناهی و ثواب و عقاب و بهشت و جهنم
 و مرگ و حساب و مانند این امور که داعی باعث میشود او را بر
 طاعات و عبادات و افعال خیر و مانع میشود او را از معاصی کناهان
فصل چهارم در تدبیر و تدبیر و اهتمام در عمل و احتراز از طول عمل که
 هفت صفات ذمیه و اخلاق سیئه است زیرا که باعث میشود
 بر کسالت و ترک طاعت بسبب فریب دادن شیطان لعین که میگوید

فصل چهارم از باب هفتم در کرامت

فرصت بسیار است و عمر دراز است و در هنگام پیری میتوان عبادت کرد و در ایام جوانی تعیش و طرب میباشد که در و باعث میشود بر تأخیر تو به بیکان آنکه مهلت خواهد یافت تا مرگ بناگاه او را بگیرد و مهلت نهد و باعث بر حرص و جمع مال و لوازم آن از مهلکات چون گمان غم بسیار دارد و باندازه آن بیکان فاسد خود تحصیل یا محتاج خود میکند چون اعتماد بر خداوند خود ندارد و نمیداند که اگر خدا خواهد و دراز و دقتیر میکند و آنچه تحصیل کرده است بکار او نمیناید و اگر خود را مشغول امثال و امر و اجتناب نواهی الهی نماید خدا او را توانگر میکند و باعث بر قساوت قلب و فراموشی آخرت میشود و اینها همه از صفات ذمیمه مهلکه است چنانچه حضرت امیر فرمود که خصلتی که از آن بیشتر بر شما می ترسد و خصلت است یکی متابعت خواهشهای نفس کردن و یکی طول امل اما متابعت هواهای نفسانی پس آدمی را از قبول حق و متابعت آن منع میکند و باز میدارد اما طول امل پس موجب فراموشی آخرت میگردد و نیز فرمود که هر که اماش دراز است عملش نیکو نیست و از حضرت رسول ص و روایت که صالح اول این امت پرهیز و تقوی است و فرمود از ایشان بخل و طول امل است و ایضا از حضرت امیر فرمود که حضرت امیر فرمودند که یا علی چهار خصلت است که از شقاوت ناشی میشود خشکی دیده و سنگینی دل و درازی امل و محبت بقاء بسیار در دنیا و در حدیث دیگر فرمود که پیر میشود و فرزندانم و جوان میشود در دو خصلت حرص و طول امل و معالجه این خصال فرمود به بسیاری یاد مرگ و شداید بعد از مرگ و تفکر در عدم اعتبار عمر و سرعت انقضای آن و آنکه نسبت مرگ به پیر و جوان یکی است

فصل چهارم از باب نهم در ذکر مروت

بلکه حیوانات نزدیکتر است و هر روز یک شخصی از همستان اینکس میبرد
 و بگوید که ممکن بود که من بجای او مرده باشم و بدن خود تفکر نماید که
 هر ساعت در غرابی و اندام است و در هر روز یک قوتی از قوتی
 و عضوی از اعضای او ضعیف یا باطل میشود و حضرت امیر المؤمنین
 فرمودند که بسیار یاد کنید مرگ را و بیرون آمدن از قبرها را و اینست
 نزد خداوند خود را در مقام حساب تا مصیبتهای دینا بر شما آسان
 شود و فرمود که هر که فردا را از اجل خود حساب کند مصاحبت مرگ را نفکوح
 نکرده است و او را شناخته است و باهل مصر نوشتند که ای بندگان
 خدا کسی از مرگ نجات نمی یابد پس حدیثی از آن که بشمارسد و تهیه
 از او درست کنید بد رستیکر بر هر اخطا کرده است اگر می ایستید شما
 میگرد و اگر میگرد در میاید و او از سایه شما نزدیکتر است و مرگ
 بر پیشانی همه بستر است و دینا را از پی شما بر هم می چید و عنقریب
 تمام شده است پس هرگاه که شهوات نفسانی با شما ملازمت کند بسیار
 یاد کنید مرگ را و مرگ از ای موعظه و پسند کافی است و حضرت رسول
 بسیار وصیت میفرمود اصحابش را بیا دمرگ و میفرمود که بسیار بخاطر
 او دید مرگ را بد رستیکر آن شکننده لذات است و حایل است میان
 شما و خواهشهای نفسانی و در حدیث دیگر فرمود که اگر حیوانات از
 مرگ انقدر که شما میدانید میدانستند یک گوشت فربه از ایشان
 میخوردید و از یاد مرگ لاتر میشدند و از حضرت امیر المؤمنین
 که فرمودند که فرزندان آدم را چون از غرور دنیا است و اول روز آخرت مید
 مثال اهل و فرزندان و مال و عمل او را در نظر او میاورند پس نگاه دو
 مال میکند و میگوید که و الله که من حریص بودم در جمع تو و بخیل بودم

فصل چار از باب این که هر کس کرامت

صرف کردن توالت حال چه مدد میکنی مرا جواب گوید که کفن خود را از من بگیر
پس بجانب فرندان التفات نماید و گوید که والله که شمارا بسیار دوست
میداشتم و حمایت شما میکردم امروز برای من چه چیز دارید گویند که تورا
بقبر میرسانیم و در خاک پنهان میکنیم پس رو بعل خود کند و گوید که والله
که خواهان تو نبودم و بر من گران و شوار بودی امروز مرا چه مدد میتوانی
گوید که قرین توام در قبر تو و چون محسور میشوی با توام تا من و تورا بخدا
عرض کنند پس اگر دوست خدا باشد شخصی نزد او میآید از همه کس خوشتر
و خوش روبرو و جامه های فاخر پوشیده و میگوید که بشارت باد تو را بنیم
و کله های بهشت و نعمت ابدی خوش آمد میبرد که تو کیستی میگوید
من علی صالح توام و چون از دنیا بد میروی جای تو بهشت است
و چون مرد غسل دهند و او را میباشند و قم میدهند و هدایا را که
جثزه اش را بر داشته اند که مرز او دبیرید پس چون او را داخل قبر میکنند
دو مالت میآیند که موهايشان را بر زمین میکشند و پشای خود زمین را
میشکافتند صدای ایشان مانند رعد بلند و از چشم های مثل برق
بسیار روشن و از خدا و پیغمبر دین و امام او میپرسند و از حضرت امام
محمد باقر ع مر و نیست که حضرت رسول ص میفرمود که من قبل از نبوت
کو سفندان میخوانیدم و هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه کو سفند خوانند
پس من گاهی میدیدم که جمیع کو سفندان بی سبب خائف میشوند
و از چوایندن می ایستادند چون جبرئیل نازل شد از سبب آن پرسیدم
فرمود که کافر را در قبر ضربتی مینهند که بغیر از حق و انس جمیع مخلوقات صلا
انرا میشنوند و از حضرت رسول ص مر و نیست که فرمود چون دشمن خدا
بر میدارند و بجانب قبر میریزند ندا میکند خاملان خود را که ای برادر را

فصل چهارم از باب هشتم در تکلیف است

عنی شنوید شکایت میکند بشما برادر شقی دشمن خدا شیطان حق و
 انس مرا فریب داد و سیلانداخت و الحال بفریاد من نمی رسد و قسم میخورد که
 خیر خواه من است و مرا فریب داد و شکایت میکنم بشما دیناراکه مرا مغرور کرد
 و چون بر او اعتماد کردم و دل بر او بستم مرا بزمن انداخت و شکایت میکنم
 بشما دوستانی را که بخوابش نفس یار خود کرده بودم مرا امید ها دادند
 و امروز از من پیرا شدند و تنها گذاشتند و شکایت میکنم بشما فرزندان
 خود را که حمایت ایشان کردم و ایشان را بر جان خود احتیاج کردم و مالم را خورند
 و مرا وا گذاشتند و شکایت میکنم بشما مالی را که حق خدا و ازان ندادم و
 بوال و عذابش بر من است و نفقش را دیگران میبرند و شکایت میکنم بشما
 خانه را که مایه خود را صرف تعمیر او کردم و دیگران در آن ساکن شدند و شکایت
 میکنم بشما بسیار ماندن در قبر بر آنکه نمایم کند که منم خانه که بدنهادان کردم
 میشود منم خانه تاریکی و وحشت و تنگی ای برادران تا میتوانید مرا نگاه
 دارید و دیر بپایید و شما احدی را نکند از آنچه من بآن مبتلا شده ام بد رستگار
 مرا بشادت داده اند با تشویش و خواری و مذلت ابدی و غضب خدا
 بچار و احسرتاه بر آنچه تقصیر کردم در فرمان خدا و دوستان او پس الحال او که
 و از که در پیش دارم نه شفاعت کنند دارم که شخص را شنوند و نه دوستی
 که مرا رحم کند گاشکی مرا بر میگردد ایند تا داخل مؤمنان میشود و ابوصالح
 روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود ای ابوصالح هر وقت که
 جنازه را بر داری چنان باش که گویا تو در میان آن جنازه و از خدا مطالبی
 تو را بدینا برگرداند که تدارک گذشته ها بکنی و خدا طالب تو را قبول کرد و
 برگردانید در آن حال چه خواهی کرد اکنون چنین گمان کن و تدارک خود بکن
 بعد از آن فرمود که عجب دارم از جماعتی که از ایشان را بر میدهند و برگردانید

فصل چهارم از باب نامه که می آید

و بقیه را ندای ریحل در میان ایشان زدند که روانه میباید شد و باز مشغول لعب و بازیند و در روایت دیگر فرمود که کفن او در خانه اش مهتابا باشد و را از خافلان نمی نویسند و هر وقت که بان نظر میکند او را ثواب میدهند و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که منادی هر روز فرزند آدم را ندا میکند که متولد شو برای مردن و جمع کن برای فانی شدن و بنا کن برای خوابیدن و از حضرت امیر ع مرویست که فرمود هر روز یکبار داخل میشد فرزند آدم را ندا میکند که ای فرزند آدم من روز تازه ام و بر تو کوه پس در من خیره کو و عمل خیره کن که برای تو کوهی هم در روز قیامت بدرستی که مرا بعد از این نخواهی دید و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که چون چهل سال بر بنده گذشت باو میگویند که ناخبر باش و تمییز خود را درست کن که دیگر تو معدوم نیستی و مرویست که قیس بن طاهم بخد مت حضرت رسول ص آمد و گفت یا رسول الله طرامو عظمه بگو که در میانان ما میباشیم و احتیاج بموعظه بسیار داریم فرمود که ای قیس بدرستی که با هر عزیزی در دنیا آمدنی هست و با هر زندگانی مردنی هست و با دنیا آخرت هست و بر هر چیز حساب کنند و کوهانی هست و هر حسن را ثوابی هست و هر گناهی را عقابی هست و هر آجلی را اندازه هست ای قیس بدانکه البته با تو قرینی خواهد بود که با تو مدفون شود و زنده باشد و تو با او مدفون شوی و مرده باشی و آن عمل تو است پس آن قرین تو اگر کریم است و نیکو است تو را اگر می خواهد خدا و اگر بلیم است و بد است تو را خواهد گذاشت و بدانکه آن قرین با تو محشود خواهد شد و از تو نخواهند پرسید مگر از آن قرین پس قرین خود را عمل صالح کردان تا انش بان داشتیم باشی و اگر غیر صالح باشد از غیران وحشت نخواهی داشت **فصل پنجم** در بیان تفصیل اختلاف معاش

فصل پنجم در بیان احوال و معالجات خلق

بخلق بر عزت است، بالعکس بدانکه بعض اخبار دلالت میکند بر مدح و عزت
و تحریص بر آن چنانچه از حضرت صادق ع مرویست که فرمودند چون حال
پسند خواموش که نای که مردم زمانه خود را شناسد و ببیند خود ایشان را
مصابحه کند و با ایشان در اعمال ایشان بدل مصاحبت نماید پس روابط
شناسند و او ایشان را در باطن شناسد و شیخ طایفه و تانی ابن فهد رشتا
باین مضمون تالیف نمود و مستقی بحسن المحصین گردانید و اخبار بسیار از
حضرت رسول ص و اهل بیت ع ذکر نمود و آنکه بعض فوائد در عزت هست
که در معاشرت ممکن نیست مانند فراغ از برای عبادت و فکر و تفکر در
فقههای الهی و انس گرفتن بمناجات حق تعالی و سالو شدن از غیبت و
سماع غیبت و ریا و کذب و حسد و سکوت از امر معروف و نهی از منکر
و از قسرها و خصومتها و از شر خلق و قهمت و گمان بد و قسره و امید
و آری به مردم و مصاحبت حقا و فساق و مانند اینها از صفات ذمیه
و اخلاق سیئه و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر مدح معاشرت
و مخالفت با مردم مانند احادیثی که دلالت میکند بر مدح و دیدن
برادران مؤمن و ملاقات ایشان و عیادت بهاران ایشان و احوال
همنانجا ایشان و حاضر شدن بچنانچه های مرده های ایشان و قضا
حوایج ایشان و افاده و استفاده و مانند این امور که هیچ یک از اینها
با عزت جمع نمیشود و حضرت صادق ع فرمود که بر شما باد نماز کردن
در مساجد و با مردم نیکو بخوار و زت کردن و کواهی برای ایشان دادن و
بجائزه ایشان حاضر شدن بد رستیکر ناچار است شمار از معاشرت
مردم و تادیبی زنده است از مردم مستغنی نیست و مردم همگی یکدیگر
محتاجند و از خشیه مرویست که گفت بخند مت حضرت امام محمد باقر ع

رفتیم که آنحضرت را وداع کنم فرمود ای خیره هر کس از شیعیان و دوستان
 ما را که به بدینی سلام من بایشان برسان و ایشان را از جانب من صیبت
 کن به پرهیزکاری خداوند عظیم و اینکه نفع رسانند اغنیای شیعیان
 بفقیرای ایشان و امانت نمایند اقربای ایشان ضعیفان را و حاضر شوند
 زندگان ایشان بجزایزه مرده گان و در خانه های یکدیگر ملاقات کنند
 پدرستیکه ملاقات ایشان و صحبت داشتن ایشان باعث احیای
 تشیع میشود خدا رحم کند بنده که مذهب ما را زنده دارد و احادیث
 در این باب بسیار است و فوایدی چند در معاشرت متحقق میشود که
 در عزلت یافتن نمیشود مانند تعلیم و تعلم و افاده و استفاده و نفع و انتفاع
 و تادیب و تادیب و استماع نصایح و مواعظ و هدایت خلق و مانند آن
 امور که قبل باینها اشاره شد و تحقیق حقیق در این مقام این است که
 عزلت بدوین عین علم ذلت است و بدوین زاء زهد علت است و بدوین
 لام جهل محترمت است چنانچه شیخ کلینی روایت کرده است که شخصی
 بخد مت حضرت صادق ع عرض کرد که شخصی هست که مذهب
 تشیع را زایل نموده است و اعتقاد خود را درست کرده است و در خانه خود
 نشسته است و بیرون نمیدارد و با برادران خود آشنائی نمیکند حضرت
 فرمود که این مرد چگونه مسائل دین خود را یاد میکند پس در این مقام
 میگوئیم اگر آن شخصیکه معارف ربانیه و امور شرعیه و حقایق دینیّه
 تحصیل نموده اقران و امثال خود بیابد معنی ندارد از آنها اعتزال بپوشد
 زیرا که فواید معاشرت دنیوی و اخروی بسیار است چنانچه دانسته
 اید و نیز معنی ندارد که اعتزال کند و از افوت بشود فواید زیارت
 و عیادت و تشیع و قضای حوائج و مانند آن و اگر گوید بدین فواید

فصل پنجم در بیان آداب معاشرت

معارض است با فوات چند که از معاشرت حاصل میشود چنانچه ذکر شد میگویم
نیز در عزلت افات بسیار است و شیطان در آن عزلت جمیع حواس او را متوجه
تحصیل جام و اعتبار دنیا گردانیده است و هر چند از ایشان بدن دو راست
اما بحسب قلب با ایشان هست معاشرت دارد و اخلاق ایشان را در نفس
خود تقویت میکند و اکثر اقران و امثال خود نیاید و همچنین داند که جمیع مردم
یا آنها را نیکو میخواهد ترک معاشرت ایشان نماید قتالند و مضلند و فاسق
و فاجرند نیز معاشرت عالم یا آنها از عزلت بهتر است که آنها را امر معروف
و نهی از منکر نماید و بمواعظ و نصایح شای ایشان را منتفع سازد و بندگان
آن از فواید و چه بسیار کسی که در مجلس اهل دنیا باشد و از اطوار ایشان
بسیار مکتوب باشد و آن معاشرت باعث زیادتی آگاهی و نفرت او از
دینا گردد و در ضمن آن معاشرت چون غرض او خداست از هدایت ایشان
یا غیر آن از اغراض صمیمه ثوابهای عظیم حاصل کند یا بداند که قابل اعتماد
و نصیحت نیستند و تجربه خود را حاصل کرده باشد یا نفس این شخصی
ضعیف است که ضعف مانع آن میشود از امر معروف و نهی از منکر و در
از غیبت و باعث او میشود بر اقدار برافت های سابق عزلت بحال او
اصح است و اگر چنین نباشد معاشرت اولی است و شاید اگر صفات
ذمیر از عزلت حاصل میشود مانند عجب زیرا که آن کوشه که چون بیت
مردم نماید بکان او این است که اگر صفات ذمیر را از خود بر طرف کرده است
اما اگر میان مردم بیاید و در مجلس اندکی او را حرمت ندارند همان عتس
جمیع اهل آن مجلس را بیاطن میزند و نه میزد قتل میکنند ایشان را و تا
قیامت از ایشان راضی نمیشود و آن پجازه که در میان مردم است و
باین قسم مهالک بسیار افتاده است نفس خود را شناخته است و آن

فصل چهارم در بیان احوال و عیال

عجب زانداود و از تکرار این خفت که باور سیده است نفس را بایم شد
و تکرش کمتر است و همچنین ریا و نفس ان کوشه که مخفی است و چون کسی را
نمی بیند که عبادت خود را با و بفروشد گمان این است که عبادتش خالص
شده است و از فیالهای مخفی نفس خود خبر ندارد و از آن زمره هافا قاف است
که شیطان بر کوش دلش میخواند در شبهای تاریک مردم میدانند که تو که این
کوشه آمدی و ترک خلق کرده ای البته عبادت میکنی و خوش شهرت در
آفاق کرده و تورا در هر عالم بزرگی یاد میکنند و عنقریب خاک پایت را
پیر تبرک بر خواهند داشت و آن پجاده که در میان معرکه است چون بسا
از نفس خود اظهار ایداع است پاره نفس خود را شناخته است و چون
در میان مردم میباید مردم بسیار عمل او را مدح میکنند و مرئی و
سالوشش میگویند و از این جهت از ریا فارغتر است غرض گاه است
در معاشرت صفات حمیده چند از برای انسان حاصل میشود که در
عزت یافت نمیشود و گاه است در عزالت صفات ذمیه چند حاصل
میشود که در معاشرت یافت نمیشود و المستعان بالله فی کل حال و من
الاستقامه فی البدن و المال **باب هفتم در کیفیت معاشرت**
و رفتار با خلق است بنوعی است که در احادیث ائمه اطهار و وارد شده
و در آن چند فصل است **فصل اول** در کیفیت رفتار با برادران
دینی است پسند معتبر از حضرت رسول ص و روایت که فرمود کسی که
صبح بکشد و اهتمام با امور مسلمانیان نداشته آن مسلمانی نیست و کسی که
بشنود که کسی استغاثه میکند و از مسلمانیان اعانت میطلبد و اجابت
او نکند از مسلمانیان نیست و از آنحضرت پرسیدند که محبوب ترین
مردم نزد خدا کیست فرمود که کسی که نفش همسایگان بیشتر مردم

فصل اول در آفتاب هم که نیست یا ابرار

و از حضرت صادی فرمود که هر کس که مسلمان از ابرار مسلمان هفت حق را
 هست که هر یک از آنها را ترک کند از دوستی خدا و طاعت او بد می رود و خدا
 در او نصیبی و بهره نیست بعد از آن فرمود که کتر حق که او را بر تو هست آن
 که از برای برادر مؤمن بجوای آنچه از برای خود میخواهی و از برای او
 آنچه از برای خود میخواهی و حق دویم آنست که از از ردی و خشم و احتراز
 نمائی و پیروی خوشنودی او بکنی و اطاعت امر او بکنی حق سیم آنست که
 او را اعانت کنی بنفس و مال و زبان و دست و پای خود حق چهارم آنست که
 دیده او و رهنمائی او و آینه او باشی پنجم آنست که تو سیر نباشی و حال
 آنکه او کسب نماید و تو سیراب باشی و او تشنه باشد و تو پوشیده باشی
 و او عریان باشد حق ششم آنکه اگر تو خادمی داشته باشی و او خادم نداشته
 باشد خادم خود را بفرستی که جامه او را بشوید و طعام او را مهیا گرداند
 و رخت خواب او را بگستراند حق هفتم آنست که قمش را اجابت کنی و
 دعوتش را قبول کنی و بیمارش را عیادت کنی و چنانچه از او حاضر شوی
 و اگر بدانی که حاجتی دارد پیش از آنکه از تو سؤال کند حاجتش را برآورده
 پس اگر اینها هر را بکنی ولایت و دوستی ایمانی در میان تو و او استوار خواهد
 بود و در حدیث دیگر فرمود که هر که زیارت برادر مؤمن خود را برای خدا
 بکند خداوند عالمیان هفتاد هزار ملک را موکل گرداند که او را ندا کنند
 که خوشحال تو و کوارا باد بهشت از برای تو و حضرت امام محمد باقر
 فرمود که بجوای بدانی که در تو خیری هست پس نظر کن بدل خود اگر
 دوست میدارد ایمانی که حق تعالی را میکنند و بغض میکنند اهل معاصی
 پس بدانی که در تو خیر هست و خدا تو را دوست میدارد و اگر بغض میکند
 اهل طاعات را و دوست میدارد اهل معاصی را پس خیری در تو نیست

فصل دوم از باب افضال حضرت رسول ص

و خداوند تبارک و تعالی بعضی میدارد و مرد با هر کس که دوست میدارد فضل خود و حق
 را بخورد و عدل سلاطین و امرا از حضرت رسول ص مرویست که فرمود
 دو صنفند از امت من اگر ایشان صالح و شایسته اند امت من نیز چنانچه
 و اگر ایشان فاسدند امت من نیز فاسدند صحابه پرسیدند که کیستند
 ایشان یا رسول الله ص فرمودند که فقها و امرا و در روایت دیگر فرمود که دو کسند
 که شفاعت من بایشان نمیرسد صاحب سلطنت که ظلم و جور و تعدی کند
 و کسی که در دین غلو کند و از دین بدزد و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست
 که فرمود در جهنم سیایست هست که در گردش است پرسیدند که چه چیز
 خورد میکند یا امیر المؤمنین ع فرمود که علی غر و قازیان فاسق و بخاران
 ظالم و وزیران خائن و رؤسا و سرکرده های کتاب را و در روایت دیگر فرمود
 که حق تعالی شش کس را بشخصت عذاب می نماید عرابان را بتعصب
 و ادبایان و اصحاب مزایع را بتکبر و امرا و سلاطین را بخورد و ستم و فقهها
 و علمای انجسد و تاجران را بخنالت و اهل دوستان را باندازی و جهالت
 و از حضرت رسول ص مرویست که اول کسی که داخل جهنم میشود امیر صاحب
 تسلط است که عدل نکند و مالدار است که حق خدا را ندهد و فقیر است که
 فخر و تکبر کند و از حضرت امام رضا ع مرویست که چون والیان دروغ میگویند
 و حکم ناحق میکنند بآران از آسمان مجوس میشود و چون پادشاهان جور
 و ظلم میکنند دولتشان پست میشود و چون مردم منع زکوة میکنند چنانچه
 بایان هلاک میشوند و حضرت رسول ص فرمود که امیر نمیشود کسی برده
 کس مگر آنکه چون او را بقیامت بینا و زنده دستش در گردنش غل باشد پس
 اگر نیکوکار باشد و ظلم نکرده باشد دستش را بکشتایند و اگر بدکار
 و ظالم باشد غل دیگر بر او میفرمایند و دزدی دیگر فرمود که هر که سر کرده

فصل بیست و نهم در باب هفتم از جهل و غرور و طمع

جماعتی شود و در میان مردم ایشان نیکو سلوک نکند خدا او را در کنار جهنم ببرد
 که حاکم ایشان بوده هزار سال حبس نماید و حضرت صادق ع فرمود که خدا
 برای کسی که سلطنت با و داده مدتی از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرر
 فرموده است پس اگر در میان مردم عدالت میکنند حقیقتا امر میفرماید
 ملکی را که بفلات دولت ایشان موکل است که فلات ایشان را دیر بگرداند و باین
 سبب دراز میشود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان و اگر ایشان
 جور و ظلم میکنند و عدالت نمیکنند امر میفرماید که زود بگرداند پس بزود
 روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان منقضي میشود فصل بیست و نهم
 در بیان کیفیت معاشرت ادبای ظلم است با رعایا حضرت سید الشاهین ع
 فرمود که حق رعیت بر پادشاه این است که پادشاه بداند که ایشان برای این رعیت
 او شده اند که ایشان را خدا ضعیف گردانیده و او را قوت داده است پس او
 بر او که در میان ایشان بعدالت سلوک کند و از برای ایشان مانند پدر
 مهربان باشد و اگر از ایشان بجهالت چیزی بصادر شود ببخشد و مبادت
 بعقوبت ایشان ننماید و شکر کند خدا را بر آن قوتی که او را بر ایشان داده است
 و از حضرت صادق ع مرویست که هر که متولی امری از امور مسلمانیان شود
 و عدالت نماید و در خانه خود را بگشاید و پرده حجاب از میان خود و مردم
 کند و در امور مردم نظر نماید و بکارهای ایشان برسد لازم است بر خدا که
 خوف او را در قیامت با جینی مبدل گرداند و او داخل بهشت کند و از حضرت
 رسول ص مرویست که فرمود که اگر راع و کلکم مسئول عن رعیتش یعنی رعیت شما
 هر کس را در این دنیا سلطنت داده و در قیامت از سلوک با رعیتش سؤال
 خواهد فرمود چنانچه پادشاهان را بر رعایای خود استیلا داده و امرا و
 وزرا بر بعضی از رعایا استیلا داده و از باب مزایع و اموال را بر جمعی از

فصل دوازدهم در بیان معانی و احوال

ملکات و زارعان و اصحاب بیوت و خدم و ازدواج و اولاد را بر غلامان و
 کنیزان و خدمت گاران و زنان و فرزندان حکم و ریاست کرامت فرمود و او را
 واسطه معرفت ایشان گردانید و علم را از اعیان علم ساخت و ایشان را رعیت
 علی گردانید و هر کس را بر بعضی از حیوانات مسلط گردانید و هر شخصی را بر قوت
 و اعضا و جوارح خود و الی سالخه که ایشان را پاری بدارد که موجب عقوبت
 و جزای ایشان در آخرت نشود و اعمال و اخلاق و عبادات را نیز محکوم هر کس
 سالخه و امر بر رعایت آنها نموده پس هیچ کس در دنیا نیست که بهره از ولایت
 و حکومت نداشته باشد و جمعی در تحت فرمان او داخل نباشند و در مشقت
 با هر صنفی از ایشان عدلی و جور می باشد و در روز قیامت از هر کس
 حال رعایای خود خواهند پرسید **فصل چهارم** در بیان توسل و
 در خواست مؤمنان و امانت ایشان و رفع ظلم از ایشان و ادخال سر و در قلب
 ایشان است و کیفیت معاشرت با دیگران از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 که فرمود که حق تعالی حضرت موسی را روحی نمود که ای موسی مرا بندگان
 هستند که بهشت را برای ایشان مباح می کنم و ایشان را در بهشت حاکم
 و مختار می کنم موسی گفت پروردگار ایشان چه چاهایند فرمود که کسی که
 برادر مؤمن شود را خوشحال کند بعد از آن حضرت فرمود که مؤمنی بود
 در مملکت پادشاه بخاری و او در مقام ایدان مؤمن درآمد آن مؤمن
 که حضرت و بیلا دشراف رفت و یکی از شرکان پناه برد و آن مشرک او را
 در آورد و با او مهربانی کرد و او را در امانت نمود چون امانت فرمود حق تعالی
 با او روحی نمود که بهشت و جلال خود می سوخت که اگر تو را در بهشت جانی
 میبود تو را در بهشت حاکم می گردانیدم لیکن بهشت تو ام است کسی که
 با او دوستی باشد و لیکن ای ایش او را بهمان اما او را مسوزان و از او

فصل چهارم از آنکه هر که بخواهد بر سر نور و نورانی شود

مکن و در دو طرف روز روزی او را خدا میفرستد سائل پرسید که این
 بهشت میفرستد فرمود که از هر جا که خواهد میفرستد و نیز از حضرت
 امام محمد باقر ^ع مرویست که فرمود که تقسم بروی برادر مؤمن کردن ^{مست} مست
 و خاشاک از روی او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی نزد خدا محسوب
 نیست از داخل کردن سر و خوشحالی بر مؤمن و از حضرت صادق ^ع است
 که حق تعالی وحی خود بحضرت داد و ^ع که بد رستی که بنده از بنندگان من حسنه
 میکند و بسبب آن بهشت را بر او مباح میکند و آنرا گفت خداوند آن
 کدام است فرمود که بر بنده مؤمن من خوشحالی و سرور داخل کردن اگر چه
 دانه نمایی باشد و آنرا گفت کی خداوند آنرا و ارادت کسی که تو را شناسد که
 امید خود را از تو قطع نکند و نیز از آنحضرت مرویست که هر که مؤمنی را خوشحال
 کند حضرت رسول ^ص را خوشحال کرده است و هر که حضرت رسول ^ص را خوشحال
 کرده است و سرور و گدازیده خدا را سرور و خوشنود گردانیده است و همچنین
 اگر مؤمن را تحمیل و از ده کند خدا و رسول را بخشنده آورده است و در حدیث دیگر
 فرمود که محبوب ترین اعمال نزد حق تعالی ادخال سرور است بر مؤمن یا کسی که
 در کسب او را سیر کرد یا گری و غمی را از خاطر او رفع نماید یا نقش را ادا
 کند و از مفضل مرویست که حضرت صادق ^ع فرمود که بشنوا آنچه میگویم و عمل
 نمایان و خبر ده بان بلند مرتبه گان برادران مؤمن و اکتم فدای تو کردم کیستند
 ایشان فرمود که آنها را غبت مینمایند در قضای حوائج برادران مؤمن خود
 بعد از آن فرمود که هر که یک حاجت برادر مؤمن خود را روا کند حق تعالی در دنیا
 صد هزار حاجت او را روا کند که یکی از آنها دخول بهشت کند و در حدیث دیگر
 میفضل فرمودند که حق تعالی جمیع از خلقش را برگزیده است از برای قضای
 حوائج فقیران شیعیان مگر آنکه ثواب ایشانرا بهشت کرامت فرماید اگر میتوانی

در بیان احکام و مسائل و فروع و تفصیل

خود را از اجتماع کن و بروایت دیگر فرمود که قضاء حاجت مؤمن بهتر است نزدیک
از بیست حج که در هر حج صاحبش صد هزار در هم صرف نماید از حضرت امام موسی
کاظم ع روایت کرد که کسی که برادر مؤمنش در حاجتی بنزد او بیاید و رحمت از
خدا که بجانب او فرستاده است پس اگر قبول کند موجب دوستی و ولایت ما
میکرد و ولایت ما بولایت خدا موصول است و اگر او را رد کند و حاجتش
برینا وارد و قدرت بر آن داشته باشد حقتعالی در قهر او ماری از آتش
مسلط گرداند که باهاش را کزد تا روز قیامت خواه در قیامت خدا او را عذاب
کند و خواه بپا مرزد و اگر آن طالب حاجت او را معذور دارد حالش بد تر خواهد
بود و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که مؤمنی که حاجتی از برادر مؤمنش برادر
وارد شود و قدرت بر رد آن نداشته باشد و دلش غمگین شود
برای اینکه قدرت بر قضاء حاجت برادر مؤمن خود ندارد حقتعالی بسبب
آن غم و اهتمام او را داخل بهشت گرداند و از حضرت صادق ع روایت کرد
که کسی که غمی مشقتی از خاطر برادر مؤمن برایشان خود برادر حقتعالی حاجتهای
دنیا و آخرت را بر او رد و کسی که عیب مؤمنی را پوشاند حقتعالی هفتاد عیب
از عیبهای دنیا و آخرت او را پوشاند قصد در اعانت مؤمن است و ادائیگی
مؤمن در اعانت برادر مؤمن خود است پس منتفع شوید بموعظهها و رغبت
نمایید در خیرات و فرمود که هر که ترک یاری برادر مؤمن خود بکند و قدرت
بر آن داشته باشد البته حقتعالی او را در دنیا و آخرت خوار گرداند و از حضرت
رسول ص روایت کرد که هر که از مؤمنی شدتی و المی از شدتهای دنیا را بر
دارد حقتعالی هفتاد و دو شدت و المی از شدتهای آخرت را از او رفع نماید
و هفتاد و دو شدت و المی از المیهای دنیا را از او دریزد و از حضرت صادق ع
روایت کرد که هر مسلمانی که مسلمانی بنزد او بیاید در حاجتی و او قادر بر قضا

فصل پنجم در بیان عقوبات و امتیازات

ان حاجت باشد و نکند حتمی او را در قیامت سرزنش و تفسیر میکند
 بکند و با او بگوید که برادر مؤمن تو آمد بنزد تو در حاجتی که قضای حاجت
 بدست تو گذاشته بودم و قادر بر آن بودی و نکردی بسبب کی رغبت
 و خواهش ثواب آن بعزت خود سوگند که بسوی تو نظر نمیکنم در هیچ
 حاجتی خواه تو را عذاب کنم و خواه بیا نزد من **فصل ششم در بیان مذمت**
تحقیر و ایذاء مؤمنان و راندن ایشان از درگاه خود و احتجاب از ایشان و
سائر انواع ظلم است از حضرت صادق علیه السلام روایت که هر که میان او و مؤمنی
حاجتی باشد که مانع از دخول او گردد حق تعالی میان او و هشت هفتاد هزار
حصار مقرر فرماید که از حصاری تا حصاری هزار سال راه باشد و از حصار
اقام رضامند نیست که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند که
نفر از ایشان در خانه بودند بایکدیگر سخن میداشتند مؤمن دیگری در خانه آمد
و در آکوف غلامی بیرون آمد پرسید که مولای تو کجاست گفت در خانه است
آن مؤمن بر کشت غلام چون بنزد مولای او پرسید که کی بود که در رفیق
گفت فلان مؤمن بود که در خانه نیست امروز که آمد و پروائی نکرد از
برگشتن مؤمن و بیست و نول سخن خود شدند چون روز دیگر شد بآمدن آن
مؤمن بازید در خانه ایشان آمد دید که ایشان از خانه بیرون آمده اند و بجانب
مزرعه خود میروند بر ایشان سلام کرد و گفت من باشا بیایم که شما را بوی بخورد
از او خواستند از برگشتن روز گذشت و آن مؤمن مرد پیشان محتاج بقدری
بود و در آشای راه ناگاه ابروی بر بالای سر ایشان پیدا شد و آنرا دیدند
که باز آن خواهد آمد بسعت روانه شدند ناگاه متذیری از میان او نکلید
که ای انسان! تو ای که مرا جبرئیل رسول خداوند عالمیان ناگاه آتش از
میان او نازل شد و آن ستم نغرا را بود و سوخت و آن فقیر و سگان و حیوانات

قصه از ابراهیم علیه السلام و نجات او از آتش

متعجب ماند و سبب ان واقعه را ندانست پس برگشت و بخدمت حضرت یوشع آمد و قصه را نقل کرد یوشع گفت که خدا بر ایشان غضب کرد بعد از آنکه از ایشان راضی بود بسبب کاری که نسبت به تو کردند و واقعه ایشانرا نقل فرمود انهم گفت که من ایشانرا هلاک کردم و از ایشان عفو نمودم یوشع فرمود که اگر این عفو تو قبل از نزول عذاب بود نفع میکرد و اما در این ساعت نفی نمیکند و شاید بعد از این نفی بایشان برساند و از حضرت امام محمد باقر مرویست که هر مسلمانی بنزد مسلمانی بیاید زیارت او یا حاجتی بآورد و او در خانه نباشد و در خلعت ندهد که او داخل خانه شود و برای او بیرون نیاید پیوسته در خلعت خدا باشد تا ان مؤمن را ملاقات نماید ^{فصل ششم} در حقوق پادشاهان بر رعایا و حد و کردن از تعرض سطوت ایشان و عدم اعتماد بر تقرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان و قرب بایشان مگر از برای اموری چند از حضرت سید الطائفة مرویست که فرمود که خواندند که بر تو پانزده شوم ذرست ^{تم است} و او را امتحان نموده بدان شوم باید که از ملک است و بدانی که بر تو لازم است که خود را در معرض غضب و خشم او در دنیا و روی که خود را بهلاکت اندازی و شریک گناه او باشی در آنچه نسبت به تو واقع میشود از اضرار و عقوبت و در حدیث دیگر حضرت ابراهیم پیش میرفت و پادشاهی از عقب او میرفت از برای تعظیم حضرت ابراهیم در آثای راه و حی رسید که بایست پیش روی پادشاه جبار راه مروی حضرت ابراهیم ایستاد و پیاده شد و گفت که خداوند من در این ساعت و حی فرستاده که تو را تعظیم کنم و مقدم دارم و از عقب تو راه روم پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند تو مهربان و بردبار و صاحب کرم است و از حضرت صادق مرویست که

فصل بیست و دوم در بیان احوال پادشاهان

سپه کشند که هر که با ایشان مغالبه و مبارزه میکنند ذلیل میشود بدو پادشاه
 و قرض خواه و از حضرت رسول ص مرویست که حق تعالی میفرماید که منم
 خداوند یکم بخیر من خداوندی نیست و من خلق کرده ام پادشاهان و اولاد ایشان
 ایشان در دست من است پس هر که و هر کس طاعت من میکنند دلهای
 پادشاهان را بر ایشان مهربان میکنم و هر که و هر کس معصیت مرا میکنند
 پادشاهان را بر ایشان بخت میآورم پس مشغول شوید بنظم من و دشنام ایشان
 و توبه کنید بدوگاه من از گناهان خود تا دلهای ایشان را بسوی شما میل دهد
 و مهربان گردانم و از حضرت امام موسی کاظم ص مرویست که فرمود بشیعیان
 خود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل نکنید بترك اطاعت پادشاه خویش
 اگر عادل باشد دعا کنید که خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد از خدا
 سؤال نمائید که او را اصلاح نماید بدوستی که صلاح شما در صلاح پادشاه
 شماست و بدوستی که پادشاه سید نمونیه بدو مهربان است پس بخوانید
 از برای او این دعا را بخوانید و لا امد از او پرسید در بی بود را بخواند از برای
 خود دشمن میدارید و از حضرت رسول ص مرویست که پادشاهان را نکند
 پادشاه نمیکند طاعت خدا نکرده است زیرا که حق تعالی میفرماید که خود
 بجهل که میندازید و حضرت صادق ع فرمود که هر که متعرض پادشاه جابر
 میشود بسبب آن بلیه مبتلا بشود خدا او را بر آن بلا اجزند و بر آن
 شدت او را صبر عطا فرماید و نیرومود که بخیل راحت نمیشد و هیچ
 لذت و پادشاهان را وفا نمیشد و دروغ گو را مروت نمیشد و سفیه
 و بخود را بر یکی نمیشاید و حضرت رسول ص فرمود که پادشاهان از جن
 مردم پیوفاترند و دوست و یار ایشان از هم کس کمتر است و در حدیث
 دیگر فرمود که هر که ملاقات پادشاه شود غش میکند و هر قدر که

الحمد لله الذي هدانا لهذا

بپادشاه نزدیکه میشود از خدا دورتر میگردد و از حضرت امیر مرویست که
 ظلم کننده و کسیکه در ظلم اعدا است و می نماید و کسیکه بظلم او راضی است
 هر سه شریکند در ظلم و از حضرت رسول مرویست که هر که مدح کند
 پادشاه جابر برادر نژاد و فروتی و شکستی کند از برای طمع دنیا قرین نظام
 باشد در جهنم و هر که دلالت کند ظالم را بر ظلمی قرین هانان باشد در جهنم
 و هر که از جانب ظالمی خصومت کند یا اعدا است و نماید چون مالت مروت بنزد او
 بیاید بگوید بشارت باد تو را بلعنث خدا و آتش جهنم و بدان که چنانکه موجب
 مخالطه حکام و سلاطین میشود چند جهت است اول تقصیر است چنانچه
 حضرت ائمه معصومین ^ع بخواه آن خلفای نبی امیه و بنی العباس و منسوبان
 ایشان و مدد ارباب ایشان میفرمودند و دومی آنکه بقصد این رود که دفع ضرر
 از مظلومی بکند یا فتنی بمؤمنی برساند و باین سبب گاهی واجب و لازم
 میشود و از حضرت امام موسی کاظم ^ع نقل شده بود که اگر از کوهی بر
 افتم و پائین شوم دوست ترمید ^ع و سبب آنکه از او سبب ^ع و سبب آنکه از او سبب ^ع
 ظالمان شوم یا بر بساط یکی از ایشان بر تو ^ع و سبب آنکه از او سبب ^ع
 مؤمنی بردارم یا اسیر و مجوس را خلاص کنم یا قرض مؤمنی را ادا نمایم بگو
 که چیزی که با عنوان ظالمان میکنند آنست که بر سر ایشان سراپرده افتد
 میزنند تا حق تعالی از حساب خلائق فارغ شود ای زیاد اگر متولی علیان
 اعمال ایشان بشوی یا برادران مؤمن خود احسان کن که شاید باعث
 تخفیف گناه تو شود میفرماید آنکه بقصد هدایت و نصیحت ایشان بنزد
 ایشان برود اگر قابل هدایت باشند چنانچه از حضرت صادق ^ع
 علیه السلام مرویست که حضرت لقمان ^ع بخواه آن قصصه و پاد
 شاهان و امرا و سلاطین میرفتند و ایشان را موعظه میکردند

فصل فی شرح کتاب مستطاب

و برایشان ترمیم میگردند بسبب بلائیکه ایشان بان مبتلا گردیدند
اللهم ساعدنا و اعاننا علی نفوسنا و هوانا و دیننا و آخرتنا و علی الشیطان
الرجیم و انقذنا و سددنا و الحمد لله رب العالمین و لا و اخرها و ظاهرها
باطنا و صلی الله علی محمد و اله

الطيبین الطاهرین
المصنوعین

تمت
۴۴۴

بحمد الله تعالی رحمن توفیق فرمایم شد کتاب مستطاب منتخب اخلاق
بمعنی اهتمام جناب مستطاب سلاله السادات العظام اقا سید
محمد علی صاحب تاج کتاب فروش زید عرقه خلف مرحمتشان خلد
اشیان اقا سید فیاض شیرازی طاب الله ثراه و جعل الجنة مثوا
بخط این اقل بندگان میرزا غلامحسین یزدی خلف الصدق
جناب مستطاب فضایل مآب اقا میرزا محمد حسین صاحب تاج
یزدی دام فضله در بند رمحوره بمبئی در مطبع دت پوساد فن

او اخر شهر رجب المرجب من

شهر ۱۳۱۲

من الهجری

النبوته

تبر



ف ۲۹۷۵۵
CALL No. { ش ۲۲۳ ACC. No. ۱۲۴۵۵

AUTHOR شوقیہ سید محمد

TITLE منتخب الاخلاق

۱۲۴۵۵ ش ۲۲۳
۱۲۴۵۵ ش ۲۲۳
منتخب الاخلاق

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

